



طلوع انقلاب اسلامی افغانستان

علامه فقید سعادت ملوک تابش هر وی

شناسنامه

نام کتاب:	طلوع انقلاب اسلامی افغانستان
نویسنده:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
نوبت چاپ:	یکم
طرح جلد:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
ناشر:	خیریه المهدی (عج)
تاریخ انتشار:	حمل ۱۳۹۲
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قیمت مصرف کننده:	صلواتی
چاپ:	مهر حیب، هرات - افغانستان
سایت:	www.Montazar110.com
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.	



بول نو در این کتاب بلا صحت از طریق خیریه مهر
مصرف خواهد شد.

فهرست مطالب

الف	زندگینامه
۱۳	تذکری بر چاپ دوم
۱۵	ویژه‌نامه ۲۴ حوت قیام خونین هرات
۲۵	پیامدهای ۲۴ حوت
۲۸	نگرشی به قیام روز ۲۴ حوت
۲۸	پیش درآمد
۳۰	کلید یک راز
۳۶	مرگی در پوچی
۴۰	میوه زهر آگین
۴۳	توسل به پوچی
۴۵	طلوع شکوفانی
۵۲	میوه ایثار
۵۷	به بهانه ۲۴ حوت، رابطه انقلاب و ارزشها
۵۷	مؤلفه‌های انقلاب
۶۱	برهانی بکر
۶۴	راهی دیگر
۷۰	۲۴ حوت و اصل رشد و گسترش ارزشها
۷۲	حق پرستی
۷۴	نمایش هویتی ربانی
۷۵	کفرستیزی و مؤمن نوازی
۸۰	رویکرد به ابزارهای ارزشی و معنوی
۸۴	آزادگی و آزادگرایی
۸۵	تعاونی همه جانبه

- گسترش زمینه‌های عبادی ۸۷
- شکویی شکرین ۸۷
- ۲۴ حوت، از هم پاشنده توهّمات استکبار ۸۹
- سوم حوت، فریادی بشکوه برفراز کاخ قدرت ۱۰۲

در گذر زمان و جهان هستی گاهی از سوی خداوند نوری تجلی می‌کند، تا آیتی از آیات حق و حجتی بر خلاق باشد، آنچنانکه حق ایشان را محض ستایش خویش برگزیده و صناعت فرمود. دل و جانشان را از هر آنچه جز او ست پاکیزه ساخت، تا همه‌ی غوغا و هیاهوی ایشان را شور عشق خود گرداند، خلعت بندگی بر تامتشان پوشید و تاج ولی را افسر شان ساخت. دست حق از این آستین بیرون فتاد تا دست گیرد افتادگان را و چراغ راه باشد گم گشتگان را.

پس درود خدا بر ایشان که پاک آفریده شدند، پاک زیستند و به پاکی جان شیرین را به جان آفرین تسلیم داشتند. در او فانی گشتند تا برای همیشه بر تارک هستی باقی بمانند. و علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هر وی عبد صالح خدا، سوخته‌ی در عشق و معرفت حق و پیام آور عبودیت که خدای منان او را به امت محمدی هدیه داشت یکی از این برگزیدگان بود.

بلند همت بود و بر بیکرانه‌ها چشم داشت. با همه‌ی هستی اش کوشید تا پا در جای پای اسوه خلقت نهاده، دست بر اوج افلاک رساند و از عالم بالا گوهرهای عشق و معرفت را خوشه‌چینی کرده و چون سحاب رحمت سینه‌های تشنه را آبیاری کند. خلقیاتش چنان متأثر از فرامین الهی و والائی‌های علوی بود که فرموده‌ی: (تخلقوا باخلاق الله) را مصداق عینی بود و معبود خواست که به مقام (ولی الهی) کشاندش فرمود: «عبدی اطعني حتي اجعلك مثلي».

مولایش جام سقای عشق و معرفت را به تمامی در ساغرش ریخته و جذبات عشق الهی عنان از کفش برده و ریشه‌ی انانیت را در وجودش خشکانده بود. از خواص و مقربان ساحت دلدار بود، اذن دیدار داشت و جز به امر ولایت عامل نبود. هنگامی که پیمان‌اش لبریز می‌گشت با محرمانش از اسرار مکاشفات و مشاهدات و ملاقات‌های با موالیانش و خدمتگراری ملائیک تحت امرش راز می‌گفت.

احاطه‌ای باطنی بر علم داشت، چنانچه بدون مقدمات درس می‌دانست و در مسایل مشکل جایی که دیگران پای در گل می‌ماندند، کلید حل مبهمات بود. خلاقیت بی‌همتایش در نظریه‌پردازی از ژرف اندیشی اش جوش می‌گرفت و می‌فرمود: «انسان می‌بایست تا پنجاه سال بعدش آینده‌نگری داشته باشد» و خود نیز برنامه‌هایش را بر همین محور بی‌ریخته بود و شناخت شخصیتش را تا پنجاه سال دیگر ناممکن می‌دید و آثارش را متحول کننده‌ی جهان و این همه را از عنایات و کرامات معصومین علیهم السلام می‌دانست. هر چه گفت کرد و هر چه کرد، شد. عمل مجسم بود. آزاد شده از اعتبارات سپنجی و بر جایگاهی وحدت بخش تکیه داشت و

می فرمود: «عمر خود را به گونه‌ای گذرانده‌ام که هرگز برای آن پشیمان نیستم و حسرت بهتر گذراندن آن را ندارم و همیشه بهترین‌ها را انجام داده‌ام»، از قفس رسته و بر شاخسار درخت الا هو بنشسته بود تا خلیفه‌اللهی را تاجداری کند و می فرمود: «لا اله الا الله گفتن دیگر باشد و لا اله الا الله شدن دیگر».

تمنای خواستن‌ها در دلش مرده و ساده زیستی و قناعت، بی‌نیازش ساخته بود. هستی داده و هستی ستانده بود. از عالم قلب تا انتهای عالم روح پرکشیده و به ولایت تامه‌ی محمدی (ص) نایل گشته، روحی مجرد بود و آنگاه که جذبۀ الهی وجودش را در می‌نوردید، ساعتی چون جسدی بی‌جان از عالم ملک سر برکشیده تا لاهوت می‌خرامید، سیرش محبوی بود که هر سالکی را نشاید. خوش گوارایش و گوارای هر رهروی.

در مسایل دینی بسیار غیرتمند و در شئون زندگی دین محور بود. دوستی، دشمنی، شادی، غم، خنده و گریه‌هایش برای دین بود و تمام نگرانی و دلهره‌هایش از جنس دین بود. به رعایت حقوق دینی با دقتی ویژه اهتمام داشت و با همان دقتی که به رعایت حقوق خداوند (عز و جل)، قرآن و عترت توجه داشت به حقوق اجتماع و مردم اهتمام می‌ورزید و با وجود انبوه گرفتاری‌ها حتی از حقوق حیوانات نیز غفلت نمی‌ورزید.

نفس پروری در نزدش عفن و پلید بود و همگان میهمان سفره‌ی تواضع و فروتنی‌اش بوده، هر که درب خانه‌اش را دق الباب می‌کرد پیش از آن که بدانند کیست، به رویش گشوده می‌گردید. بیشتر زمان خود را به حل مشکلات مردم اختصاص می‌داد و می‌فرمود: «در تمام عمر کار مردم را هر چند هم اگر کم اهمیت می‌نمود بر کار شخصی خودم هر چند هم اگر پراهمیت می‌نمود، مقدم داشتم». آری و به حق چنین بود.

اثنا عشری دیده به جهان گشود. مادر ایشان از اهالی خراسان و پدرش، محمدمهدی احمدیان از اهالی هرات مردی روشن ضمیر و از خانواده‌ای مبارز بود؛ پدر بزرگ ایشان، «احمد» به دلیل مبارزه علیه استعمار، دهه‌ی آخر عمر شریف خویش را در زندان مخوف «ده مزنگ» کابل سپری نمود.

فرزانه‌ی فرهیخته، استاد سعادتملوک تابش، به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر هرات افغانستان در محله‌ی خواجه عبدالله مصری، در خانواده‌ای مسلمان و مفتخر به مذهب حق‌هی شیعه‌ی

در سنین نوجوانی در راستای تربیت صحیح دینی با ارشاد پدر به محضر معلمی شایسته و وارسته به نام شیخ براتعلی کابلی که از چشمه سار حکمت و عرفان چشیده بود، هدایت گردید. هم زمان با انس و بهره گیری از محضر اساتید عرفان و اهل شهود، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت ۹ سال در دبیرستان جامی و سلطان غیاث الدین غوری هرات به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده ادبیات کابل با کسب رتبه‌ی برتر و ارایه‌ی پایان نامه‌ای بسیار محققانه که خود یکی از آثار ایشان را به نام «قرآن و دیدگاه‌های زیبایی شناسی» احتوا می‌کند، با اخذ مدرک لیسانس به پایان رسانید و در دهه پنجاه به عنوان شاعر برتر سال انتخاب و معرفی گردیدند.

دوران جهاد استاد متأثر از تحولات سیاسی افغانستان و تجاوز دولت استعمارگر شوروی بود. ایشان مبارزه علیه مظاهر بی‌دینی و استعمار را بر خود فرض واجب دانسته به جهاد علیه خنوس شیطانی به پا خاست و به عنوان یکی از عناصر فعال و محوری جهاد و مقاومت دستگیر و راهی زندان گردید. ایشان در شرح حوادث بازداشت خود چنین فرمودند: «از آنجا که طبق روال معمول مجاهدین سرشناس بازداشت شده را بدون محاکمه و در اسرع وقت اعدام می‌نمودند با خدای خود نذری نمودم که اگر توفیق شهادت حاصلم گردید که به مطلوب خود رسیده‌ام و اگر از زندان رهایی یافتم این آزادی را تولد و عمری دوباره تلقی نموده و خود را وقف مولایم حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا فداه نمایم. سحرگاه که مأموران مرا احضار نمودند، دوستان زندانی به فرض اعدام و آخرین وداع شیون و زاری نمودند، لکن مأموران در کمال شگفتی مرا به بیرون از زندان راهنمایی و آزاد نمودند. پس از آزادی به جهت ادای نذر متوسل به آستان دوست گردیدم و حین دومین اربعین از توسلاتم در عالم رؤیا به زیارت امام زمان (عج) نایل گردیدم، پس از دست بوسی از حضرت شان استمداد طلبیدم. ایشان مرا به خواندن کتابی امر نموده و فرمودند این کتاب را بخوان، تو خود خواهی فهمید چه باید بنویسی. پس از مطالعه‌ی آن کتاب به تکلیف خود به نوشتن آثار عالم و خیر گشتم».

به این ترتیب استاد تحقیق و نگارش در زمینه‌هایی چون سیاست، فلسفه، عرفان، ادبیات، روان‌شناسی، اخلاق، هنر، جامعه شناسی و دیگر علوم را آغاز نمود و در صنعت شعر طرحی نو در انداخت و می‌فرمود: «جهت نگارش کتاب‌ها با دقت و تدبر صدها بار ختم قرآن نمودم؛ که

حاصل آن بیش از چهل و پنج عنوان کتاب با ویژگی منحصر به فرد محوریت توحید(فلسفه توحیدی، سیاست توحیدی، روانشناسی توحیدی و ...) گردید. افزون بر نگارش کتاب‌ها در قالب جلسات مذهبی با تشریح معارفی چون شرح صحیفه سجادیه، شرح دعای کمیل، ترسهای نبی مکرم(ص)، آرمان‌های نبی مکرم اسلام(ص) و حضرت صدیقه طاهره(س) و امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، شرح صد میدان و منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری و مولوی شناسی و بیدل شناسی از آثار نوشتاری و گفتاری خود دریایی کرانه ناپیدا و مملو از گوهرهای ناب تقدیم تشنگان طریق حق نمودند که این آثار نیز به صورت صوت و تصویر در دسترس و باقی است.

هم چنین ایشان کتابخانه‌ی شخصی خود را که چند هزار جلد کتاب را در بر می‌گیرد و یکی از نفیس‌ترین کتابخانه‌های اسلامی به شمار می‌رود با جاری نمودن صیغه‌ی شرعی وقف امام زمان(عج) نمودند که در قالب کتابخانه‌ای عمومی در شهر هرات در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

اما پس از آزادی از زندان، اشغالگران و نوکران کمونیست آن‌ها، حضور استاد را که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر فعالیت‌های جهادی خود را استمرار می‌بخشید، تاب نیاورده و سرانجام در سال ۱۳۵۷ به دنبال تعقیب و گریزهای طولانی و با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی ایران از راه نیمروز با قصد مهاجرت وارد ایران گردیدند و در شرح حوادث آغاز مهاجرت خود چنین فرمودند: «شب‌ی در عالم رؤیا دیدم که دو سپاه رو در روی هم آماده نبردند و هر دو سپاه پرچم اسلام برافراشته و مدعی حق‌اند. در حال تحیر بودم که کدام سپاه اسلام و برحق است و کدام باطل که در همان حال به زیارت امام زمان (روحی و ارواحنا فداه) نائل گردیدم و پس از عرض ادب و احترام از وجود مبارکشان تقاضای ارشاد نمودم. ایشان (روحی و ارواحنا فداه) فرمودند: بین خمینی در کدام سپاه است، همان سپاهی که فرمانده آن خمینی است سپاه اسلام و برحق است. چند روز پیش نگذشت که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز گشت. و بدین ترتیب ایشان که از معتقدان و مدافعان ولایت مطلقه فقیه بودند به قصد انجام تکلیف به تهران عزیمت نموده علاوه بر پیگیری امور جهادی افغانستان در تشکیل و تقویت و آموزش نیروهای مقاومت ایران فعالیت و همکاری می نمودند.

در سال ۱۳۶۰ با درخواست و دعوت حزب اسلامی رعد افغانستان برای رهبری کادر فرهنگی این حزب به مشهد آمدند و تا سال ۱۳۶۷ همواره به سازماندهی و تربیت مجاهدین مسلمان در جبهه‌ی جهاد اصغر عاشقانه تلاش ورزیده و بعد از آن تمام فعالیت‌های ایشان تا سال ۱۳۸۲ در جبهه‌ی مقدس و پهناور جهاد اکبر منحصر گردید، چنانکه می‌فرمودند: «در طول بیست و پنج سال هجرت، بیست و پنج روز به خود و برای خود نبودم».

در سال‌های پر درد و رنج هجرت در شرایطی که خانواده‌ی ایشان پس از مهاجرت به ایران هویت ایرانی را پذیرفته و شنا سنامه‌ی ایرانی دریافت کرده بودند، با وجود پیشنهادهای و اصرارهای بسیار برای پذیرش شنا سنامه‌ی ایرانی، برای این گونه اعتبارات و همی به اندازه‌ی بال مگسی ارزش قایل نبوده و همواره به افغانی بودن خود افتخار می‌ورزیدند و فروش هویت خود را به بهای فرار از رنج جهاد و مهاجرت و رسیدن به رفاه زندگانی فانی زشت‌ترین ننگ‌ها می‌دانستند.

در سال ۱۳۸۲ پس از اشغال افغانستان از سوی غارتگران غربی، حادثه‌ای که استاد در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی با نگارش کتاب افغانستان و تهدید غرب، وقوع آن را پیش‌بینی کرده بود، با قصد جهاد برای بازگشت به وطن اراده نمود تا برای احیای فرهنگ اصیل اسلام، انسان‌های این مرز و بوم را ناجی و چاره‌ساز باشد. از همین روی در اولین روز ورود به زادگاهش همراه جمعی از همرازانش به زیارت شهدای والا مقام افغانستان در قرارگاه مهدی (عج) شرفیاب شدند و خطاب به شهدایان فرمودند: «ای شهیدان، شما در روز واپسین نزد دوست گواهی دهید که من طبق عهدی که با خون شما بسته بودم به عهدم وفا کردم».

بی‌درنگ پس از ورود به افغانستان شرکت در مجالس و محافل دینی و علمی را آغاز نموده، در اقامتگاهش که یک خانه‌ی اجاره‌ای بود، پیوسته و به دور از تعصبات جاهلی پذیرای گرفتاران حوزه‌ی فرهنگ و شیفتگان علم و ادب گردید تا جایی که دلدادگان کویش از شیعه و سنی همچون برادر در جلسات در سش حاضر می‌شدند و به دل‌های خسته و سینه‌های سوخته، زلال معرفت و معجون عزت هبه می‌کردند. سوالی نبود مگر جواب می‌گرفتند و نه درخواست و نیازی مگر اجابت می‌گشتند.

در آخرین اربعینات و توسلاتش پس از زیارت مرقد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به یارانش چنین مژده فرمود که: «در این زیارت در عالم مکاشفات پس از توفیق شرفیابی به حضور

حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و زیارت جمال وجه‌اللهی ایشان برات آخرین مرحله از سیر و سلوک خود را از دست مبارک یداللهی ایشان دریافت نمودم و اکنون قبل از هجرت از دنیا تنها یک آرزو و خواسته‌ی دیگر دارم و آن نیست مگر زیارت قبر مخفی حضرت صدیقه طاهره (س) و بدین منظور پس از توسل به حضرتش آخرین آثار خود با عناوین (بوئی از کوثر) و (فرمود عقیله تبار عشاق) را هدیه به محضر دوست نمود.

درخواستش اجابت گردید، لکن وجودش را به دردستان و غمکده‌ای بدل ساخت. گویی ساز زندگی‌اش یکباره درهم شکست و به کوهی از آتشفشان درد مبدل گشت. پس از آن تعلقش به حیات بمرد و از آن پس دیگر کسی استاد را در صحت نیافت.

با شدت یافتن بیماری قلبی در بیمارستان البیرونی هرات بستری گردید ولی پزشکان به دلیل کمبود امکانات دستور اعزام به کشوری دیگر را صادر نمودند. برای سفر به هند تصمیم گرفته شد، سفری که از چند سال قبل مکرراً خبر آن را می داد و می فرمود: «در آینده‌ای نه چندان دور باید به هند سفر کنم». در آخرین مجلس سفارش کرد که اگر معلم نباشد راه کمال بسته نخواهد ماند و به این آیه استناد فرمود: «ان تقوا الله يعلمکم الله». طی تماس‌های تلفنی دوستان خود را در مشهد از ساعت و روز سفر آگاه ساخت، طلب حلیت و وداع فرمود، از حاضرین کوشش نیز طلب حلیت فرموده و نزدیکان را خبر از آمدن مهمان می داد. منزل را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرد و با زمزمه‌ی این دویتی عزم سفر نمود:

از وادی فقر و درد و حرمان رفتم از گوشه تار و تنگ زندان رفتم

با سر به جهان آمده، دل نسپرده با پای خلوص و ذکر ایمان رفتم

مورخ ۱۳۸۹/۷/۵ مطابق با ۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰ توسط هواپیمای پامیر، کابل را به قصد دهلی ترک نموده و بلافاصله در شفاخانه امکال انستیتوت قلب مترو، بستری گردیدند و در سحرگاه روز سوم، حدوداً ساعت هفت به وقت افغانستان (۱۳۸۹/۷/۷) جام بقا نوشیده روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و عالمی را در ماتم خویش نشانید.

پیکر مطهرش پنج شنبه به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ به افغانستان انتقال داده شد و روز بعد (عصر جمعه ۱۳۸۹/۷/۹) چون نگینی بر دوش خیل عزادارانش تشییع و در میان حزن و ماتم سوگواران در آرامگاه آبا و اجدادی‌اش هم جوار با سلطان میرعبدالواحد شهید^(رح) آرمید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

تذکری بر چاپ دوم

از آنجا که تاریخ را امری انسانی بشمار می آورم - همانگونه که انسان را، از دیدگاهی کاملاً ویژه، امری تاریخی - با رویدادهای تاریخی، با نگرشی تحلیلی برخورد نموده - و همانگونه که برخی از دوستان متوجه شده اند - به جای گزارش زمانوار وقایع و رویدادهای مهم تاریخی، عنان بیان و بنان را بدست نگرشهایی می سپارم که روی دلایلی، حول واقعه و یا رویدادی تاریخی میتوان ابراز و ارائه کرد. و این، دأب من بنده بوده و هنوز هم می باشد.

از اینرو، اگر در این رساله و یا رساله های دیگری که حول رویدادهای تاریخی رقم خورده اند، با ذکر تاریخوار حوادث مواجه نمی شوید، علت را آن بشمارید که نگارنده سر تاریخ نویسی نداشته و ارائه ی «تحلیل تاریخ» را مؤثرتر از خود آن می پندارد؛ چرا که در این روش، علاوه بر ذکر امری تاریخی، خواننده با مطالب متنوع دیگری نیز ارتباط برقرار ساخته و متوجه بسیاری از نکات مهمی خواهد شد که در آن تاریخ مورد توجه، نیاز، علاقه و... مردم و یا حداقل خود نویسنده بوده است. بهر حال، از آنجا که کتاب «طلوع انقلاب اسلامی افغانستان» در تاریخ کشور ما امری قابل توجه بوده و با آنکه یکبار آنرا به دست نشر سپرده بودیم، چون نحوه پرداخت و تحلیل قضیه به نحوی جدی قابل تأمل می باشد، بر آن شدیم تا آنرا مجدداً به نشر بسپاریم.

مزیت این چاپ بر چاپ اول آن بر اینست که:

یکم - ویرایشی مختصر - بسیار مختصر - صورت گرفته و اغلاط مطبعی برطرف شده است؛

دویم - نوشته ها و مقاله های پراکنده در یک مجلد گرد آمده اند؛

سیم - از حروفچینی و صفحه آرائی تازه ئی برخوردار شده است.

امیدواریم خواننده این رساله، به اجر زحمت مطالعه خود دست یابد!

و هدایت از اوست

ویژه نامه ۲۴ حوت قیام خونین هرات

الله اکبر

پروردگار تو از همه بزرگتر است.

و با تمامی توان و هستی خویش فریاد می کشیدند؛

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

پروردگار تو از همه بزرگتر است، از همه تهدیدهای نظامی، از همه گنجهای قارونی و از همه

حیله‌ها و وعده‌های زرق و برق دار.

الله اکبر، انسان را از دنیای انسانیت پیام می داد: آماده شو که اکنون زمان از همه چیز گذشتن و

هیچ نخواستن فرا رسیده است.

بیدار باش و پیاخیز که دشمن تاراج هستی، شرف و ناموس ما را در سر می‌پروراند و به زندان،

دار و رودهای خون تازه می‌اندیشد.

مبادا با سکوت تحمیل ظلم را رضایت دهی و ناموس، دین و خاکت را بفروشی و این همه

تلاطم امواج خون و اشک را نادیده بگیری.

مبادا نیروی شگفت‌انگیز ایمان خویش را تکذیب نمایی و به استعمار، استعمار و استحمار امکان

رشد دهی.

ای غیرتمند! بیا همپای رنج انسان باش و قطره‌ئی شو در دریای سرخ و پرخروش مظلومیت

انسان، که تو را «الله» خلیفه خویش در روی زمین قرار داده است.

که پیشوا و امام ما علی(ع)، این شیر روز و عارف شب و پناه بی پناهان تاریخ، دعوت به جهاد نموده و در خطاب به تو، خطاب به من و خطاب به همه، جوانمردیمان می آموزد و عزت مان می دهد و فریاد بر می آورد:

که حسین(ع) از آیه آیه رگهای گلوی بریده اش، فواره های خورش را به چشم زمان در پهنه تاریخ افشانده و با ما سخن گفته است که باید چنان قربانی کرد که دیگر تهدید «قربانی شدن» در ذهن کثیف ابر ظالم ها خطور نکند.

الله اکبر، خورشید آزادی و رهایی طلوع می کند و رهائی انسان را از بن بست ها مژده می دهد. مردم ما برای رسیدن به ساحل آزادی در میان امواجی از دریای خون دست و پا زده اند و هر لحظه آگاهی شان را به قیمت زنده به گور رفتن ها، شقه شدن ها، و قتل عام ها و... یافته اند. و برای درهم شکستن سکوت مرگبار هزاران ساله، سینه های جوانان شان را در طبق اخلاص نهاده؛ برای پاشیدن بذر آگاهی، قلب های فرزندان شان را منفجر نموده و برای باز نگهداشتن گلوها و طنین فریادها، گلوهای جگر گوشه های شان را پپای دارها برده اند.

الله اکبر، باید به روشنی دید، به افقهای برتر به نگاههای معصوم، به مشت های گره خورده، به قلبهای عاشق، به گامهای استوار و مصمم، به کفن های سپید عروسی ها، به حجله های غرقه به خون سنگرها، به بلندای بکر خون و شهادت، به خشم «الناس» و حاکمیت «الله» و با ایثار هستی خویش، هستی ئی خدائی را برگزید.

الله اکبر، نه کلمه ای، که اعلام رسالت و مسئولیتی برای جنگیدن و ویران نمودن تندیس های زور و قدرت مدار است.

شما هر چه می توانید، هر نوع بند، دیوار و مانع را بالا ببرید و قفس های در بند ساز انسان را با آهن و قفل ببندید، اما خون از لابه لای سنگهای سهمگین و سیاه زندان ها بیرون می جهد و از راههای فرو بسته جبر تاریخ می گذرد و راه را بر انسان عاشق باز و بازتر می نماید و به دریای سرخ و پر خروش خون می ریزد تا خونی با خون دیگری میثاق همبستگی بندد و شکستن را امکان دهد.

این گلوها در عمق قرن ها، فشار پنجه های کثیف استعمار را لمس نموده و بجای خون فریاد بر آورده است:

الله اکبر...

چونان شیری بر قلب سیاه دشمن شلیک می شود و دشمن می داند که این پیام مرگ اوست.

الله اکبر...

با سُرخِ خون خویش ارتش سرخ را باید شکست.

فردا باید همه آماده شوند از سنگرهای تکی به سنگرهای جمعی و به خیابانها بریزند و تن پوش

شهادت بپوشند و از باغ ارزشها، میوه شهادت بچینند.

الله اکبر...

باید به خویشتن خویش بازگشت و شخصیت اصیل درونی خود را درک نمود که ما بنده

«او» و به جهت «او» می رویم و بخاطر صفای برابری انسانی، دستهای خونبار دشمنان اسلام و

انسان را از سرزمین خویش قطع می‌نمائیم. آری!

هر چه بود طنین بانک «الله اکبر» بود که بجان بتها و تندیس‌های زور و زر و تزویر افتاده بود و

شکستن و فرو افتادنشان را مژده می‌داد.

این بار خاکیان عاشق از خطه هری، از مهد عرفان، ادب و تمدن قد برافراشته بودند. سرزمینی که

هر سفالش داغ درد و رنج روزگاری را به دل دارد و حکایت گر هجوم وحشیانه و وحشیهای

تجاوزگر و خونهای بناحق ریخته شده و سرهای بهم چیده شده بوده، و در هر وجب خاکش

عارف و دانشمندی سر در بالین خاک گذاشته است! و مردمی که با ظاهری آرام، اما طوفانی در

باطن، رنج هزاران ساله را بدوش می‌کشند و پیش از آنکه دشمن دست بر نیام شمشیر ببرد، فرق‌شان

را شکافته‌اند و از پوست خویش پرچم آزادی‌شان را ساخته و بر قلب جهان کوبیده‌اند، تا

دیگر مستکبر متجاوزی جرئت نگاه کردن و تجاوز در حریم مکتب، حصار ناموس و سرزمین

مقدس‌شان نداشته باشد.

مردمی که در فراخای تاریخ تن به اسارت‌های مادی و بردگی اعتقادی ندادند و در جنگ

ارزشها، به انسان و انسانیت باورمند بوده‌اند و کوشیده‌اند که همواره انسان باشند و انسان‌وار بزنند.

تاریخ می‌داند که ما نه تنها ارزشهای نکبت‌بار و پوسیده مادی را نپذیرفتیم، بلکه به پوکی و فساد

و تباهی آنها پی بردیم و بر قلب نظام حاکم بر اینها با قدرت پنجه افکندیم و در صف اول جهاد

رفتیم و کار ایمان را به دست ایثارمان دادیم و سخاوتمندانه گردن به تیغ ایمان‌مان نهادیم و

خروشیدیم و خون دادیم و خون‌مان را در برابر چشم زمان، در فضای شهرمان افشاندیم و پرنده

روح ما از دریای «فانس» برخاست و ضجه کنان پرزد و «فانس» را به قیام دعوت نمود و به غیرت و

خون‌خواهی فریاد زد:

که مبادا کلاغان سیاه این خونها را بمکنند و از ایستادن باز دارند؛ که مبادا این گلها پرپر شوند و به پژمردگی خو کنند؛ که مبادا عشق برود و یأس برود؛ که قدرت انسانی و نیروی شگفت‌انگیز ایمان کوییده شود و زور و زر و قدرتمداری سر بر آورد؛ که کوله‌بار امانت از دوش انسان یفتد و تاریکی و ظلمت زمین را فراگیرد و جهان در تسخیر مغضوبین در نیاید.

ما بر خاستیم - اما آنچنان غریب و تنها که دنیای انسانی بر مظلومیت ما گریست - به جان بتهائی که بیگانگان بر سکوی معبودیت نصب نموده بودند، افتاده و چنان به قربانگاه‌ها شتافتیم و جنگیدیم و قربانی دادیم که دیگر دشمن از جنگ رویا روی مایوس شد و به حيله‌ها و ترفندهای تازه دست یازید. در واقع، بر مبنای همین واقعیت‌ها بود که سوسیالیست‌های شوروی می‌دانستند که مردم افغانستان آدمیت خویش را باز شناخته‌اند و همواره بر حسب تجربه‌یی که داشته‌اند و به ابرقدرتها، روی خوش نشان نداده‌اند و نگذاشته‌اند که قدرت ظاهری، آنان را از فطرت‌شان دور بیندازد و آزادی‌شان را به قیمت ایثار و هستی‌شان پاس داشته‌اند. لذا کوشیدند تا در فرهنگ اصیل اسلامی و انسانی ما رسوخ نموده و آثرا، مسخ و تحریف و محو نمایند، تا زمینه برای تیدن تارهای در بندساز انسان، بهتر مهیا گردد.

سرمايه‌های زیادی در راه به استحمار کشیدن ما بکار انداختند، تا ما راه را گم کنیم و دشمنانی را که از در رانده‌ایم با تغییر صدا و قیافه و لباس بجا نیاورده و در را بروی‌شان بگشائیم و بدون اینکه صدا و قیافه‌شان را بشناسیم ندانسته خانه‌های مان را در اختیارشان بگذاریم؛ این بود که با همه توان ما را بخواب خواندند تا از رشد طبیعی، از «روئیدن» و «رویاندن» باز بمانیم.

بمب نفاق را در میان ما منفجر نمودند تا ما را دسته دسته، قوم قوم، حزب حزب و... بسازند، ما را به زنجیر بکشند و ما، همچو حیوانهای رام و تسلیم، خود را رها کنیم و اجازه بدهیم تا مستشاران شوروی برای ما طرح بریزند، ببینند، فکر کنند و تصمیم بگیرند.

آری، ما را این همه سال بخواب می‌خواندند و نمی‌گذاشتند که خاک خود را - که هر سفالش از زندگی پر شکوه مبارز و عارفی حکایت می‌کند - و مردم صادق خویش را باز شناسیم و به محتوای فرهنگ اسلامی مان پی ببریم.

آنان می‌گفتند که کمونیسم با اسلام تضادی ندارد و ما به اسلام احترام داریم و چه احمقانه در

مقابل چشم‌های نامحرم تلویزیون نماز می‌خواندند تا مردم ساده و پاکدل را بفریزند، اما غافل از اینکه این ملت مدتهاست که دیگر فرهنگ و خط خویش را شناخته و دیگر به زبان ساده خویش حرف می‌زند و برای «شدن» و «رفتن» به هیچ نوع از ابزار دشمن تکیه نمی‌کند، به هر حال، زمزمه‌های آمیخته با اشتیاق و اضطراب بالا می‌گرفت. فضای خاصی ایجاد شده بود، فضایی سرشار از اخلاص و عشق و ایثار و دیگر کسی به ثروت خود و اولادش نمی‌اندیشید. دیگر کسی را پروای اسم و رسم‌ها، کوچک و بزرگ‌ها نبود و همه قطره‌هایی شده بودند که راه بسوی دریای پرتحرک ایمان می‌جستند. مردم گره کور را با چشم بصیرت‌شان، با ایمان و اخلاص‌شان باز نموده بودند و در برابر قدرت جهنمی شوروپها و قلب اختناق سازمان اطلاعاتی خاد به «نه» ایستاده بودند! و «نمی‌توانیم» و «نمی‌شود» و «شله خود را بخوریم و پرده خود را بکنیم» از محدوده ذهن‌ها بیرون ریخته شده بود. دیگر آن تق‌نق‌های راحت‌طلبان و سرمایه‌اندوزان که سکوت و سکون را می‌خواستند تا بساط معاملاتی‌شان بهم نخورد، اثری نداشت؛ دیگر تندباد کاذب ناامیدی قادر نبود برگ اندیشه «توانستن» را از صحنه اندیشه‌ها بزدايد.

مائی که سالها طعم شکنجه‌ها، تازیانه‌ها، زندان رفتن‌ها و قحطی‌ها را چشیده بودیم. ولی ما را، چنان بخواب خوانده بودند که آزادی خویش را باور نداشتیم.

اینک بارش آتش بیاد ما را برافروخته بود و چنان شعله‌ور شده و به اوج عطش رسیده بودیم که یکباره می‌خواستیم زنجیرها، بندها و مانع‌ها را پاره نمائیم و فرو بریزیم. ما نمی‌خواستیم که یکی یکی ما را به دهان مخوف مرگ بسپارند و مثله نمایند و بگردن دوست بیاندازند، بلکه می‌خواستیم همه با هم صادقانه جان دهیم. می‌خواستیم بدنی ثابت نمائیم که ما را خدای ما، آزاد خلق نموده و برای شکنجه شدن، تازیانه خوردن، زنده بگور رفتن و یا بردگی در معادن ذغال سنگ سائیریای شوروی بدست آدمک‌های حیوان‌صفت آفریده نشده‌ایم.

روز، روز پیش از میعاد بود، زمزمه‌ها چنان به اوج رسیده بود که همگی عین یک فریاد شده بودیم، فریادی از درد قرونی که بر سلول بدن ما خط کشیده و آنرا سیاه نموده بود، مردم در محله‌ها جمع شده بودند و حرف فردا را بگوش یکدیگر می‌رساندند؛ گاهی در تجمع مردم، جوانانی سخنرانی‌های کوتاهی می‌نمودند و از لحظه لحظه‌های شگفت‌ایثار فردا سخن می‌راندند.

آنروز با همه خاطره‌ها و پیام‌هایش گذشت و شب چهره‌اش را نمایان ساخت و ما نمی‌توانستیم

شب را باور کنیم و چشم بسته گامهای مانرا بر روی گل‌های سپید زندگی بگذاریم و درد سالهای گذشته را به تجربه بنشینیم.

آتشب اشکها در چشم خانه‌ها جمع می‌شدند و یکباره فرو می‌ریختند، پدری به طفلش می‌گفت که: بابا این مشت‌های تو گر چه به ظاهر کوچکند ولی همین که فردا در مقابل خصم زبون گره شوند از همه دنیا بزرگتر و نیرومندتر می‌شوند.

و طفل تبسم کود کانه‌یی می‌نمود و می‌گفت: با این پنجه‌هایم شکم شورویها را پاره می‌کنم. بابا تو دیگر بزرگ شده‌ای، اگر من فردا به مسافرت رفتم، باید کار کنی، تفنگ بدست بگیری و نگذاری که کافرها بخاک ما زندگی کنند؛

- بکجا می‌روی بابا، مگر تو فردا نمی‌جنگی؟

- چرا می‌جنگم، دلم خیلی گرفته، می‌خواهم بعد از جنگ پیش خدا بروم.

- برای چه پیش خدا می‌روی؟

- برای اینکه خدا را شکر کنم و سپاس گویم که به ما چنان نیروی ایمانی داد تا توانستیم مثل آهن در مقابل کفار ابراز وجود کنیم و با آنها بجنگیم. تا کی صبر کنیم که آنها برادران ما را بکشند و ما ساکت باشیم؟ و طفلش، در حالی که به وجد آمده بود چنین می‌گفت:

پس بابا مرا هم پیش خدا ببر تا بگویم که خدایا: این شورویهای کافر و نوکرانش را نابود کن. سپیده صبح صادق، روشن تر از هر روز سر به خاک سائیده و روشنی قیام را فریاد زد و قرآن به وضاحت گفت: «انسان را جز آنچه که می‌کوشد نصیبی نیست».

موج‌های انسانی پر خروشی از گذره، انجیل، دروازه قندهار و نقاط دیگر شهر در طول خیابانها به حرکت در آمدند و فریاد «الله اکبر» شان زمین و زمان را بلرزه در آورده بود و با بیرق سبزی که همراه خود حمل می‌کردند استراتژی شان به وضوح به چشم می‌خورد: «لا اله الا الله»، ما بتها را می‌شکنیم و قدرت غاصب کمونیستی را نابود می‌کنیم و حکومت «الله» و قوانین قرآن را می‌خواهیم؛

همه فریاد می‌زدند: الله اکبر؛ ما مسلمانیم، پیرو قرآنیم، مرگ بر شوروی، مرگ بر کمونیستها، مرگ بر تره‌کی.

چه شرمناک است صدای صفیر مسلسل‌ها در مقابل نعره تکبیر منادیان حق.

مردم به پیش می‌رفتند تا همه چیز آن زنزاده‌ها و بخصوص تانکهای آنان که نماد تمام قدرت‌شان بود، تسخیر نمایند.

این بار دشمن بدون حجاب و نقاب به میدان آمده بود و گلوله‌های سنگین تانک در میان انبوه مردم راه باز می‌کرد و فریاد «الله اکبر» در دهان‌شان رنگ خون می‌گرفت، گللهایی پرپر می‌شدند و عزیزانی بخود می‌پیچیدند، اسلام پیروز است، کفر نابود است.

سربازان خداپرست که به امر مقامات مربوطشان در مسیر راه سنگر گرفته بودند چون به خدا و مردم‌شان ایمان داشتند با تکان دادن اسلحه‌های‌شان، طرفداری خود را از حرکت اسلامی مردم اعلان نمودند و با آنها یکجا روانه شهر شدند.

خیابانها یکی پس از دیگری در تسخیر قدرتمند گامهای مردم می‌آمد، شهر بوی آتش و خون می‌داد و شعله‌های آتش از هر سو زبانه می‌کشید.

مردم با گامهای مصمم، مشت‌های گره کرده و سینه‌های لبریز از محبت حق به پیش می‌رفتند و تکبیر می‌گفتند.

عاشقان حق آهنگ تسخیر فرقه (پادگان) را نمودند، قلبها به سختی می‌تپید و عشق حاکمیت یافته بود. مردم پیکر جوانان پیکارجو و عاشق‌پیشه را که جوانمردانه با گوشت خویش گلوله‌های ناجوانمردان خلقی را نشانه گرفته بودند، بر بلندای دستهای خویش پرچم‌شان ساخته و عاشقانه راه معشوق را به پیش گرفته و به پیش می‌رفتند.

نعره‌های تکبیر حیات‌بخش عاشقان راه حق چنان کوبنده بود که آدمی را به فکر مجاهدان صدر اسلام در هنگامه جهاد می‌انداخت.

بچه‌های خردسال با نیروی خاصی درختان تومند کنار خیابان‌ها را می‌بریدند و در بین خیابانها می‌انداختند تا راه را برای عبور تانکها سد نمایند.

مردم دسته دسته و خیل خیل به کاروان بزرگ راهپیمایان می‌پیوستند و چون به نزدیک فرقه (پادگان) رسیدند، توپهائی را دیدند که بطرف‌شان نشانه گرفته بودند، عساکر بصورت آماده‌باش در سنگرها افتاده و خلقی‌ها در صف مقدم منتظر فرمان جنرال‌های روسی بودند تا به فرمان آنها بسوی مردم خود شلیک نمایند.

مردم می‌دانستند که خلقی‌های خود فروخته به فرمان کفار شوروی، همه را قتل عام خواهند

نمود، لذا ایستاده شدند و شروع به تکبیر گفتن و شعار دادن نمودند.

الله اکبر - الله اکبر - الله اکبر

عسکر برادر ماست

قرآن رهبر ماست

لحظه‌های حساسی بود که ماهیت درونی انسانها را مشخص می‌نمود، ماهیت آنهایی را که مسلمان بودند اما در ارتش کفر خدمت می‌کردند و مردانگی، همت، افغانیت و اسلامیت را زیر پا گذاشته بودند تا به زندگی مادی برسند.

صاحب منصبان و عساکر مسلمان، دچار کشمکش درونی شده بودند، آیا می‌شود بروی کسانی آتش گشود که به نجات‌شان آمده بودند؟ آیا می‌شود بفرمان آن خارجی‌های ملحد کمونیست مردم خود را در آتش گلوله‌های شعله‌ور بریان نمود؟ پس که را باید کشت؟ متجاوزین کفر کمونیستی را؟ یا برادرانی که یکجا با آنها در یک خاک بزرگ شده بودند و سلاحی جز «الله اکبر» و «عشق» و «ایمان» نداشتند؟ راستی، که را باید کشت؟

وطن پرست مسلمان را؟ یا وطن فروش کمونیست را؟

درین کشمکش بودند که نور حق بر ظلمت مغزهای‌شان تایید و برق آسایه فرمانده ارتشی خداپرست اسلحه‌های‌شان را بسوی اسلحه‌سازان نشانه رفتند و مستشاران روسی را به جهنم فرستادند، توپها را بسوی فرقه نشانه نموده و به مردم اشاره کردند که بیاید، آنان در حالی که اشک می‌ریختند، فریاد می‌زدند:

اسلام کامیابست، ما با مردم خود هستیم.

مردم که از مشاهده این صحنه فوق‌العاده به هیجان آمده بودند، بطرف فرقه (پادگان) هجوم بردند. امکان این می‌رفت که فرقه توسط بم افکنهای کشور به اصطلاح صلح‌دوست «شوروی» بمباران شود، لذا صاحب منصبان و عساکر مسلمان فرقه را تخلیه نمودند و بیاری مردم مسلمان به کوهی که در سمت شمال فرقه است براه افتادند و سنگر بندی نمودند و قول دادند که تا آخرین رمق حیات و قطره خون، در مقابل قوای حکومتی می‌جنگند. روز قیام ۲۴ حوت فرا رسیده بود.

روزی که خورشید از شرم انفجار نموده بود و در برابر عظمت انسان سر به خاک می‌سائید و

ابرها همه آمده بودند تا آتش و خون را از آسمان پنهان دارند؛

روزی که از گلوی مناره‌ها بجای اذان، صدای شرک آلود و صغیر مسلسلها شنیده می‌شد و

شهر باستانی، شاداب و با طراوت هرات کوره گوشت و خون شده بود.

افسانه گویان و عمال کرملین دست به تبلیغات رذیلاته بزرگی زدند و بار دیگر استفراغ کرملین نشینان را بلغور نموده و به گلوی شراب آلودشان آوردند و این صدا از حنجره ناپاک شان بیرون کشیدند که چهار هزار عسکر ایرانی وارد هرات شده و اوضاع شهر هرات را بهم زده و ناآرامی ایجاد کرده اند، دعوی چند صد ساله گذشته را دارند و می خواهند هرات را از پیکر افغانستان جدا نمایند.

قیام مردم هرات را مداخله خارجی ها قلمداد نمودند، چون پلان بخاک یکسان نمودن هرات را در سر می پروراندند.

آنان با همین تبلیغات خود توانستند عده ئی سرباز - کماندو را از قندهار، لشکر گاه و شهرهای دیگر جمع آوری کنند و به بهانه کوییدن عساکر ایرانی، مردم هرات را قتل عام نمایند. در سومین روز قیام، طیاره هائی که از فرودگاه تاشکند برخاسته بودند، بیرحمانه و وحشیانه شروع به بمباران فرقه و شهر هرات نمودند؛ خانه ها ویران می شدند و هر لحظه دهها انسان بخاک و خون می غلتید.

سربازان اسلام توانستند چهار هواپیما را سرنگون سازند و به کمک قوای مردمی با شدت هر چه تمامتر در مقابل نیروهای کماندو و حملات هوائی مقاومت نمایند؛ و مردم توانستند دو صد رأس از شورویها را که بعد از این همه کشتار مردم بوحشت افتاده بودند و می خواستند بطرف مرز شوروی بگریزند در حدود ۳ کیلومتری هرات دستگیر و به هلاکت برسانند.

همزمان با بمباران هوائی، از زمین، آتش تانکها، توپها و هاوانهای دایره یی از شراره های آتش را بر سر مردم می ریخت و زمین و زمان از سرب و باروت و گوشت و خون انباشته شده بود و فضا آکنده از صدای گلوله و فریاد بود.

آری ما مطابق میل شان نبودیم، لذا ما را نمی خواستند و تنها خاک ما را می خواستند. ما هم که کفن پوشیده بودیم و تا لحظه یی که زنده بودیم نمی توانستیم گامهای نکبتار دشمن را در خاک پاکمان تحمل نمائیم و تن به سازش دهیم؛ ما که این خاک باستانی را با اشک و خون سرسبز نموده و بجای هر برگ سبزش، سرهای سبز جوانانمان را بر باد داده بودیم، حال چگونه می توانستیم آنهمه خون و اشک و فریاد را ندیده بگیریم و شهرمان را دو دسته تسلیم کفر نمائیم؟ چگونه؟

خورشید را رنگ خون گرفته بود و با غروب خون رنگش می خواست تصویر شهیدان را برای بشریت مظلوم اعلام بدارد.

بیکر مقدس بیش از سی هزار شهید در لاک کوهها و پهنه‌ی هر خیابان و کوچه و جویبارهای خون و نقش در دیوارهای گلوله خورده حالت عجیبی به شهر داده بود؛ مادری که تنها فرزندش زیر پای تانک له شده بود، حال چگونه و در کجا پاره‌های جگرش را شناسائی کند؟

طفلی که پدرش قلب خود را زیر پای تانک کاشت و با انفجار قلبش تانک را منفجر نمود، کجا را بیاید تا بوی محبت پدر را دریابد؟ هر کسی سرگردان نعلش غرقه به خون محله‌اش را می پالید و بچه‌های خردسال کراچی‌های انباشته از نعلش‌های بخون خفته نزدیکانشان را بسوی خانه‌های شان می بردند.

و شب در حالی فرار سید که در هر خانه زمزمه عشق و شهادتی بود و سرود نوحه و گریستی آرام.

طفلی غمناک سر از زانوی مادرش بر می داشت و پدرش را می خواست، یادش بود که پدرش چند شب پیشتر گفته بود که پیش خدا می رود، می پرسید: کی از پیش خدا می آید؟ چرا مرا نبرده است؟ و مادرش جز قطرات اشک، چه پاسخی می توانست داشته باشد.

آتش بوی خون و باروت، بوی سوختن مجاهدان راه حق، فریاد یتیمان، زمزمه بارش اشک مادران و صدای امواج سیلاب آب هریرود که خون شهیدان در میان آن رگه‌هایی باز نموده بود با ناله‌های خداپرستان در هم آمیخته بود و شهر هرات از این که جوانانش چنین جوانمردانه بخاطر آزادی و هویت انسانی خویش در میان امواج خون‌شان دست و پا زدند و دشمن را شکستند و رسوا نمودند، بخود می پالید و احساس غرور می کرد. جوانانی به خون غلطیدند و بخاک افتادند تا ما برخاستن را بیاموزیم.

شهدای ۲۴ حوت هرات نقشی بزرگ و تعیین کننده در مبارزات ملت قهرمان ما بازی نمودند و درسی فراموش نشدنی برای انسانهای آزاده دنیا آموختند و آنهایی را که هنوز در دنیای شک و تردید بسر می بردند، رهانیدند.

آنان با حماسه‌های شان فهماندند که اگر ملتی نیروی خویش را درک نماید و به اسلام، آزادی،

شرف، ناموس، حیثیت و خاکش باورمند باشد می تواند ابهت و بزرگی و عظمت قدرت های مادی را درهم شکند و به اصل فطرت انسانی اش بازگشت نماید.
روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد!

پیامدهای ۲۴ حوت

قیام ۲۴ حوت هرات نتایج بزرگ و معجزه آسائی از خود بجا گذاشت که بطور مختصر بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- آنان قیام را از محدوده دهات به شهر کشانیدند و غرور و عظمت و قدرت نظامی دولت را پایمال نموده و توانستند قیامها را شهری و همه گیر بسازند.

۲- چهره واقعی آدم کشانی را که دم از خلق می زدند برای مردم شناسانند. شهیدان ما دست های نجس، محرمانه، پنهانی و آغشته به خون جنایتکاران خلق و پرچم را برای جهانیان نشان دادند و رمز خیانت را از خط خط دستهای شان خواندند و برای ملت ها فریاد زدند که:
چه دردکش و خفت پذیر ملتی که کفی نان، کفنی و گوری را به بهای از دست دادن آزادی و خودش را به لجزار مادیات بیچاند و بالاخره گورکن آرزوها و آرمانهایش باشد.

۳- تحرک و پویائی ایمان را به نمایش گذاشتند.
به آن روشنفکرنمایی که مغز لابر اتواری داشتند و اسلام را دین سکون و تحجر می پنداشتند و از اسلام چیزی نمی دانستند، بفهمانیدند که اسلام یگانه دین گسترده، جاوید، متحرک و مترقیست.

۴- وحدت ملی و اسلامی را در بین اقشار مردم بوجود آوردند و همه می دانستند که هدف شان یکی و رنجشان مشترک است. دانستند که اگر اسلحه هم نداشته باشیم ولی همینکه با هم بوده و تصمیم محکم و استوار داشته باشیم، می توانیم دشمن را به شکست واداریم.

۵- تعادل و موازنه سیاسی شرق و غرب را بهم زدند.

۶- منطق سیاسی شرق را درهم شکستند.

قیام ۲۴ حوت هرات باعث شد تا همه حیلها و نیرنگها را شناسائی کنیم و نگذاریم که دیگر اقتصاد و فرهنگ ما را تضعیف نمایند، به بیراهه بکشاند و تحقیر نمایند.

مردم ما با حماسه‌هایی که آفریدند پوچی و غیر انسانی بودن نظام کمونیسم جهانی را اثبات کردند و برای بشریت فهماندند که نظام کمونیستی یک نظام ضد انسانی است و در آن اخلاق انسانی و منزلت انسانی وجود ندارد.

مردم با ریختن خون‌شان و ایثار هستی‌شان عملاً به ثبوت رساندند که نظام استکبار جهانی و سوسیالیسم نمی‌تواند برای انسان ارزشی قایل باشد. ما از این نظام‌ها مأیوسیم، ما این نظام‌ها را قبول نداریم، ما به اسلام پایبندیم.

۷- قیام ۲۴ حوت هرات شور و شعف زیادی در قلبهای مسلمانان افغانستان پدید آورد و ترس و وحشت نظام استکباری سوسیالیستی را برانگیخت، که این منجر به کودتاهای مختلف نوع روسی و لشکرکشی ارتش سرخ شد.

و اینک که ۵ سال از آن قیام خونین می‌گذرد و سنگر نشینان شما چنان حماسه می‌آفرینند که معیارها، فورمول‌ها و ضابطه‌ها را دگرگون نموده‌اند.

چنانچه هر روز خیر شکست ارتش سرخ را از زبان خودشان و روزنامه‌ی پراودا می‌شنویم، وقتی در میان رگبار گلوله‌ها، در زیر باران موشک‌هایکوپترها، در معرکه‌های هولناک، در میان انبوه دشمن که حتی قدمی برداشتن برای یک لحظه زندگی متصور نیست، می‌بینیم خواهری با چادر سوراخ سوراخش در حالی که قلبش می‌جوشد و می‌خروشد و اشک سوزانی از چشمهای پر نورش جاری است به سراغ ما می‌آید و برای ما غذای یتیمان‌ش را می‌آورد و با احساسات پاکش در حالی که در دلش شیونی برپاست، با صدای مؤمنش از ما می‌پرسد که برادرها زنده هستید؟

به احساس مسئولیتش صدها مرتبه تحسین می‌گوئیم، در خود ذوب می‌شویم، هیچ می‌شویم، با خود می‌گوئیم که آیا می‌شود که پاسخ این همه فداکاری و شهادت این مردم را بدهیم؟

اینست که متوجه می‌شویم مسئولیت سنگینی را باید بر شانه‌های ضعیف خود حمل نمائیم و چه رسالت عظیمی را دنبال نمائیم و چه حماسه‌هایی را باید خلق کنیم و با عشق و ایثار و اخلاص و استقامت و بی‌باکی، حادثه‌های نوی بیافرینیم تا بلکه لیاقت این همه فداکاری و محبت مردم را داشته باشیم. شبها در میان سنگرم و در اوج تنهایی با کوله‌باری از درد و رنج با خدای خود راز و نیاز می‌نمایم، اشک می‌ریزم، منقلب می‌شوم و آتش گرمی تمامی وجودم را فرا می‌گیرد و متوجه می‌شوم که تمامی هستی به خاکستر بدل شده و دیگر کسی چیزی نمی‌خواهد، منیت‌ها در آتش

طلوع انقلاب اسلامی افغانستان (۲۴ حوت قیام خونین ...) ۲۷

هستی سوخته‌اند، خودخواهی‌ها محو شده‌اند و همه ارواح از زندان خود رسته‌اند. و دیگر هیچ کسی انتظاری ندارد و ادعائی نمی‌کند و وابسته بودن به ارزش‌های مادی را ننگ می‌داند.

چه زیباست با درد و رنج، با ضجه و خروش، فریاد و خشم، روح را طهارت دادن و بر سجاده توحید نماز عشق خواندن.

چه زیباست اشکهای سوزانی از چشمهای پر استقامت فرو غلطاندن و مرکز عشق را سیراب نمودن و تنها دوستی داشتن و دیگر هیچ.

این مقاله در ماهنامه پیکار اسلامی بشماره ۹ حوت (اسفند) ۱۳۶۲ - شماره مسلسل ۴۳ - ارگان نشراتی حزب اسلامی رعد افغانستان به چاپ رسیده است.

نگرشی به قیام روز ۲۴ حوت

پیش درآمد

مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ
عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا* احزاب ۲۳

قیام بیست و چهارم حوت (اسفند) مردم مسلمان و شهیدپرور شهر خونبار و باستانی هرات، از دیدگاه‌های مختلف و از ابعاد گوناگون قابل بررسی بوده، و در شرایط کنونی، مردم ما بیش از پیش به این بررسی نیازمند می‌باشند.

باید اعتراف کرد، با آنکه از تاریخ وقوع این قیام زنجیرشکن و دشمن‌سوز، حدود هفت سال می‌گذرد، بررسی کامل و همه‌جانبه‌ئی از علل، خاستگاه، اهداف، نتایج و ثمرات و... این قیام پرشکوه به عمل نیامده است! گذشته از اینکه هر اس به تحریف کشاندن علل و اهداف آن از بین نرفته و ترس پایمال شدن خون هزاران شهید وجود دارد. چنانکه اگر، خوشبینی به خودمان، در حدی از افراط کشیده نشده باشد که واقعیت‌نگری ما را دچار ضعف ساخته باشد، باید بپذیریم که قیام ۲۴ حوت هم دچار نوعی سانسور قرار گرفته است و هم به گونه‌ئی دیگر دچار نوعی بی‌توجهی غم‌انگیز و حتی تحریف! و این یکی از آرمانهای شوم دشمنان اسلام و دشمنان شهداء قیام خونین ۲۴ حوت می‌باشد. چه استعمار از دیرباز تلاش می‌کند که انسان را یک بعدی کند، حال این یک بعد چه باشد، برای او تفاوتی ندارد، تصوف خشک و متحجر انزواطلبانه، یا مادیات

پلشت قدرتمدارانه، هرگز تفاوتی ندارد، و چون با چنین منطق و چنان استراتژی ویژه‌ئی با انسان برخورد می‌کند، با آنچه نیز انسانی باشد، همان برخورد را می‌نماید و طبیعی است که با قیام ۲۴ حوت نیز همین معامله را انجام داده و همانطور که شاهدیم، از سوئی تلاش می‌کند، اهداف، علل و خاستگاه این قیام را توجیه و تفسیر استعماری کرده، گاه آنرا زاده‌اشتباهات و موضعگیریهایی اشتباه‌آمیز سیاسی - اجتماعی مزدوران روسیه قلمداد می‌کند و گاه آنرا زاده‌ی شرایط و اوضاع خاص سیاسی - تاریخی و...!

طبیعی است که نظر استعمار در مورد آرمان و هدف این قیام نیز، از همین باور ضدانسانی سرچشمه گرفته، گاه آرمان و هدف این قیام الهی را «درهم ریختن دولت و جانشین کردن دولتی دیگر بر جای آن» قلمداد می‌کند و آنرا تا سرحد یک شورش بی‌محتوای قدرت‌پرستانه و یا یک جنگ پوچ برای بدست آوردن «حاکمیت» پائین می‌آورد و گاه هم آنرا حرکتی برای کسب شرایط بهتر و برتر اقتصادی - اجتماعی، پست و بی‌مقدار جلوه می‌دهد! و این واقعاً فاجعه است، قیامی که از ایمان بالیده، از عشق آب خورده، از ایثار بالاخریده و در شهادت شکوفا شده است، دچار سرنوشت پوسیده و تفسیر و تحلیل‌های متعفن‌ی شود که تا سرحد حیوانیت متزل شده است. و درست به همین واسطه است که تفسیر و تحقیق مایه‌دار قیام ۲۴ حوت مسلمانان هرات ضرورت پیدا می‌کند.

از سوئی، آنچه در بررسی و کاوش پیرامون هر قیام انقلابی لازم است مورد توجه و دقت قرار گیرد، روانشناسی و رفتارشناسی دقیق کسانیست که یا انقلاب را پیش می‌برند و بار سنگین رنجهای آنرا بر دوش گرفته و عاشقانه در راه شکوفائی آن دل می‌سوزانند و یا کسانی که مستقیم و غیر مستقیم، با ابزار و وسایل مختلف و روشهای متعدد تلاش می‌کنند تا راه رشد را بر انقلاب بسته و مانع شکوفائی درخت آرزوی مردم می‌شوند. این بررسی اگر دقیق و همه‌جانبه باشد می‌تواند خود مایه‌ئی باشد از پند و عبرت، برای کسانی که می‌خواهند با انقلاب برخوردی منطقی و مثبت داشته باشند و از آنجا که مقاله حاضر بواسطه وسعت و گسترش مسئله نمی‌تواند مسئله قیام حماسه‌آفرین ۲۴ حوت را در ابعاد مختلف مورد ارزیابی، تحلیل و تفسیر و تعلیل قرار دهد، می‌کشیم ضمن بررسی اجمالی روان‌شناسانه تیپ‌های مختلف کسانی که به نحوی با این قیام پیوند و ارتباط داشتند، آنرا از نظر بگذرانیم:

کلید یک راز

هر زمان که صحبت از انقلاب و حرکت‌ها و تلاش‌های انقلابی به میان می‌آید، به صورتی غیر مستقیم و جنبی، مسئله قدرتهای ضد انقلابی و ضد قیام‌های مردمی تداعی و گاهی هم، مورد بررسی قرار می‌گیرد، بویژه آنگاه که این قدرتهای ضد مردمی و ضد انقلابی در مقابله مستقیم با مردم و انقلابیون قرار داشته و در شکل و ریخت هیأت حاکمه (دولت) انقلاب را مورد تهدید قرار دهند. زیرا که اگر یک طرف قضیه هر قیام و یا انقلابی را مردم، عقاید و آرمان‌هایشان، ابزار و استراتژی مورد نظرشان تشکیل می‌دهد، طرف دیگر قضیه را نیروهائی تشکیل می‌دهد که مخالف انقلاب، اهداف و... آتند.

برای توضیح بیشتر مطلب ناگزیر از ذکر مقدمه هستیم که می‌تواند ضرورت بررسی رفتارشناسانه این قدرتها را توجیه کند.

بررسی سیر تکاملی انقلاب‌های بزرگ و با اصالت جهانی، بویژه بررسی «تاریخ» و شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... دوران قبل از تبارز و شکوفائی انقلابها، یک نکته را روشن و اثبات می‌دارد که: نزد عده زیادی از اندیشمندان و جامعه‌شناسان و عالمان به «دانش انقلاب»، آن نکته به عنوان «قانون اجتماعی» و در رابطه و پیوند به انقلاب شناخته شده و آن اینکه: در هر انقلابی، لحظات، شرایط، اوضاعی و... فراییش می‌آید که در آن شرایط و لحظات انقلابیون و مردم جامعه، به خصوص آنهائی که از دانش انقلاب و بینش و ایمان انقلابی برخوردار نمی‌باشند، خویشان را در برابر زمینه‌ها، شرایط نامساعد، سدهائی نفوذناپذیر و یا گره‌هائی کور و موانعی طاقت‌فرسا گمان می‌دارند و مشاهده می‌نمایند!

در این لحظات، احساس ضعف و ناتوانی بعضی از مردم، بر اندیشه و احساس توانمندی و قدرت آنها غلبه دارد و یأسها و دل‌مردگی‌ها بر امیدها و نشاطها و زنده دلی‌ها، می‌چربد! شاید بتوان عمده‌ترین علت این امر را در پیدایش، سلطه و حاکمیت خود همین برداشت غلط و رنجبار، که به گونه‌ئی سخت نامرئی، لغزنده و غیر محسوس، هم ذهنیت مردم را تخدیر و متحجر ساخته و آنها را به نوعی کج‌اندیشی معتاد و باورمند گردانیده و هم دشمنان‌شان را بر آنها حاکم ساخته است، جستجو کرد.

عبارتِ دیگر این مدعا چنین تواند بود که تا وقتی انسان به حقانیت راه خویش و هدف خویش و ارزش آنها معتقد می‌باشد، احساس ضعف و شکست در او راه پیدا کرده نتوانسته و در برابر مشکلات نه تنها خود را گم نمی‌کند که تلاش هم می‌کند تا راه حل اصولی و درستی برای آنها پیدا نماید. ولی اگر روی دلایلی، همین ایمان به هدف و راه و جهت و... خویش را از دست داد، احساس ضعف و ناتوانی بر او غلبه کرده، خود را در برابر مشکلات باخته و بدتر از همه، مشکلات را بزرگتر از خود و ضرورتاً حل ناشدنی «خیال» می‌کند. هر چه به طور قطع و یقین می‌توان ابراز داشت که در هر انقلاب و در میان هر ملتی، نظر به اینکه معتقد و باورمند به اندیشه‌ئی ویژه و ایمانی خاص می‌باشند، عامل عمده کشانیدن مردم - و یا برخی از مردم - به این گمان در دبار، زمینه‌ئی ویژه و خاص تواند بود، که اگر آن ملت - همچون ملت ما - مسلمان باشند، طبعی ست که آن عامل ویژه و زمینه خاص، غفلت از خدا و احکام اوست، چه به قول قرآن: «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ... حشر: ۱۹» وقتی آدم خدا را از یاد برد، به خود گم کردگی دچار شده و خود را در برابر مشکلات کوچک و حقیر خیال می‌کند.

به هر حال، در همچو شرایط و اوضاعی، نزد عده زیادی از مردم، نفوذ درین سدها و برداشتن آن گره‌ها و غلبه و سلطه حاصل کردن بر این موانع و مواضع، گاه بسیار مشکل می‌نماید و زمانی هم ممتنع! چه از سوئی گره در میان است و میدان‌داری که بتواند با سرانگشتِ قدرت، عشق و ایمان، این گره را بگشاید در میدان نیست و از دیگر سوی، ذهن‌ها و قلبها، با انقلاب و تجارب شگفتی‌ها، بزرگی‌ها، شهامت‌ها و شجاعت‌های انقلابی، هنوز فاصله داشته و در کنار همه اینها، دشمن را نه تنها مسلط می‌بینند که «با قدرت» هم خیال می‌کنند!

بزرگانی از فضلاء، این حالت رنجبار اجتماعی را گاه به «پریشان‌روانی و انحراف از هویت» اصیل خویش و زمانی هم به «از خود بیگانگی» تفسیر کرده‌اند که در واقع هم نمی‌تواند چیزی جز حالتی از اغتشاش هویت و شخصیت و تزلزل و لغزشی بس زشت از منزلت‌ها و ارزشهای بسیار برجسته و برین را به تماشا گذارد.

مردم و ذهنیت‌هائی که به این پندار فساد آور و زمینه تخدیر کننده، یأس آلود و پوچ کننده گرفتار آمده باشند، اعتماد و ایمان خود را به ارزشها و حقانیت‌ها، و باور خویش را به اصالت‌ها و منزلت‌های موجود در وجود خودشان و یا اصالت‌های برونداتِ خویش، از دست می‌دهند و پس از

قرار گرفتن در همچو یک حالت ترحم‌بار و فلاکت‌آلودی است که عملاً به گونه‌ئی فعال و ناراحت کننده و صد در صد غیر منطقی و توجیه ناپذیر، به «باطل» باورمندی پیدا می‌کنند!

گرفتاران به این دام اسارت‌بار، باطل و قدرتهای پوچ و ظاهر آراءِ باطل را، پر نیرو و پر توان و لاجرم پردوام‌تر خیال می‌کنند، تا حق و توان پر محتوای حقانی و جمعی را، لذا عصیان و مقابله و قیام در برابر باطل را مشکل و یا ممتنع قلمداد می‌کنند! اینان، قدرت الهی و جمعی ملت را در برابر دولت ناچیز و گاه هم «ناتوان از مقابله» و دوام می‌پندارند.

دسته‌ئی از بدبخت‌ترین گرفتاران این وضعیت و اسیران این دام زشت و توهمات بی‌اساس، از ترس مواجه شدن با رنج مبارزه و مقابله، حاضرند ابزار و آله دست قدرتهای درون تپی و نیروهای ظاهراً حاکم بر مردم قرار گیرند، اما حاضر نیستند که مردانه و با شجاعت گام در میدان آزادگی بگذارند! اینان با دنائت و پستی، روح آزادگی، روح پویائی و تحرک، روح فعال و ابتکار را در خود می‌کشند تا «آسوده» باشند و دچار «رنج» نگردند! و بدتر از این، برای رسیدن به هوسهائی، خود را تا سرحد موجوداتی کارپذیر، مقلد و عامل دستور حاکمان جور و ضد انقلاب و انقلابیون، پائین می‌آورند! که اگر انقلاب الهی و اسلامی بوده و صف ضد انقلاب و دشمنان را، کفار حاکم و حاکم‌های کفرپیشه و ارزش‌ناشناس و جامعه مورد بحث را مسلمانان تشکیل دهند، متوجه می‌شویم که اسیران این توهم دردبار، نه تنها توکل به خویش را به نیروی الهی و قدرت جمعی ملت از دست داده‌اند که می‌بینیم، نوامیس و قوانین تخلف‌ناپذیر تاریخی و اجتماعی را نیز به باد فراموشی سپرده‌اند!

از سوئی، تا آنجا که از بررسی تاریخ اقوام و جوامع بر می‌آید، این نکته مسلم می‌باشد که این حالت خاص اجتماعی بر ذهن حکام جابر و ستمکاران و خون‌آشام‌ها نیز بی‌تأثیر نبوده بعضاً، و اغلب در میان خوشباوران و هر دم خیالان آنها، چنین مشاهده شده که تخیلات و توهمات پوچ و بی‌اساسی را بر ذهن حکومت کنندگان و حامیان نظام ستم‌پیشه تحمیل می‌دارد که ناشیانه خویشتن را به گونه‌ئی همه جانبه و بلا منازع، از سوئی پیروز و مسلط بر ملت «خیال» کرده و از جانبی مرکز قدرت ملی! و صاحب امر و همه چیز زمین و زمان آن جامعه و گاه هم خلق و خلقت می‌پندارند!

گاه کوس «لَمَنِ الْمُلْكُ» می‌زنند و زمانی فریاد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سر می‌دهند. اینان خیال می‌کنند که مردم وسیله‌هائی هستند که برای نوکری و کارپذیری اینان درست شده‌اند و لاجرم

حاکمیت اینان بر مردم، به نفسِ خود، این حق را به اینان داده است که بر مردم هر چه را خواستند تحمیل کنند و...!

فرآیند این ذهنیت بیمارگونه پریشانی‌زای و متلاشی‌سازنده، غفلت و خود فراموشی مرگباری است که مبنی بر آن قدرت ملت و ارادهٔ مردم و توانمندی اصالتها و منزلتها و عصیان‌های طاقت‌شکن، تکبرزدای و استکبار براندازِ آزادگان یک سره نادیده انگاشته می‌شود و حاکم ظالم را قدرت در دست داشته چنان افسون کرده و به خوابش می‌کشاند که بیداری، جز در فردای انقلاب، هرگز نمی‌تواند به سراغش آمده و او را به توهمات پوچ و بی‌اساسش آشنا کند.

به هر حال اگر به صورتی دقیق و جامعه‌شناسانه، متوجه دوره‌های مختلف انقلاب‌ها بشویم، در می‌یابیم که: بذر بسیاری از انقلاب‌های بزرگ تاریخ در همچو یک دوره‌هایی و در توازی حاکمیت همین «خیال»‌های واهی و نشوه‌زای پاشیده شده، جوانه بسته که عده‌ای از این انقلاب‌ها یا از جنبهٔ کمی و یا کیفی، مسیر رشد خویش را باز یافته است.

در واقع راز اصلی این مسئلهٔ تجربی و روشن، که حاکمان و قدرتمندان جوامع مختلف، به مجرد احساس کوچکترین نمود و نمونهٔ شکوفائی ذهن و یا حرکت انقلابی، این همه به هراس و دست‌پاچگی دچار می‌گردند، در همین نکته نهفته است. تا آنجا که تاریخ انقلاب‌های معاصر - چه در ایران، چه در عراق، چه در پاکستان و هند و مصر و لبنان و حتی ممالک اروپائی - نشان می‌دهد، حاکمان جابر و متکبری که خود را صاحب اختیار همهٔ امکانات مادی و معنوی کشور خود قلمداد کرده و ادعا می‌کردند که هیچ قدرتی وجود ندارد، تا بتواند در برابر قدرت حاکمهٔ اینان ایستادگی سیاسی و نظامی و حقوقی بنماید. به مجرد مواجه شدن با یک تظاهرات عادی، چنان دچار هراس و دست‌پاچگی شده‌اند که یگانه راه‌حل و یگانه نحوهٔ مقابله با این حرکت را به خیابان کشیدن قوای نظامی - آنهم زیر پوشش و عنوان «قوای امنیتی» - تشخیص داده و شکستِ منطق خویش را از طریق تحت فشار قرار دادن مردم و زورگوئی و استفاده از قدرت سیاسی و... جبران نموده‌اند!

پس از آنچه آمد، باید اذعان نمائیم که: تاریخ هر کشور و هر انقلابی به همچو یک دوره‌هایی بر می‌خورد و لاجرم با تحمیل یک سلسله رنج‌ها و مشقت‌ها، آنرا پشت سر می‌گذارند، که اگر بخواهیم شرایط و ویژگیهای حاکم بر اندیشه، قلب و عمل حاکمان بر مردم، در این دوره‌ها را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، می‌توانیم به این دسته از مشخصه‌های ذهنی حاکمان اشاره نمائیم:

حکام متکبر و قدرت پرست، در جاذبه قدرت و در چنبر قدرت‌نمائی، چنان افسون می‌شوند که «خیال» می‌کنند درایت، زیرکی، کاردانی، سیاست‌بازی و قدرت‌نمائی آنان، شخصیت ملت را تحت تأثیر در آورده و ابهت را از آنان گرفته و سلطه اینان (حاکمان) را بر مردم تثبیت و مسجل ساخته است. گمان حاکمان جور در چنین شرایطی بر اینست که سیاست و بکار بستن روشهای سیاسی و به موقع اینان بوده که راه حرکت و خروج از سلطه آنان را به روی مردم بسته است، نه مسئله دیگری! و درست همین باور مسخره و پوچ است که باعث به میان کشیدن آن نظریه مرتجعانه و ضد انقلابی و ظاهراً اصلاح طلبانه‌ئی شده است که معتقد می‌باشند: «می‌توان با بکار بستن برخی نیرنگها و ایجاد نوعی سرگرمی‌های غفلت‌بار و دادن نویدها و نیز ارائه‌ی امتیازاتی فرعی و تحریف‌کننده و با تهی ساختن مفاهیم اصیل اجتماعی از بارهای اصلی و مدلول‌های واقعی و جازدن مثلاً بی‌بند و باری بجای آزادی و... جلو حرکت تکاملی و رشد فکری و در نتیجه جلو تحقق ایده‌آل‌های مردم را گرفت!»

از آنجا که اینان به گونه بسیار مسخره‌ئی علیل و ناتوان از درست اندیشیدن می‌باشند، خیال می‌کنند این تنها و تنها خودشان هستند که می‌توانند روشهای سیاسی را، به موقع بکار گرفته و از این طریق شخصیت ملت را تحت الشعاع دبدبه ظاهری خود قرار داده و ابهت آنها را تحت سیطره و نفوذ خویش در آورند! و همین گمان و یا ویژگی حاکم بر اندیشه اینان است که باز اینان را به باوری بسیار سخیف و حماقت‌آلود رسانیده است و آن اینکه: خیال می‌کنند در حدی از قدرت - چه قدرت سیاسی و تشکیلاتی، چه اقتصادی، نظامی و... - رسیده و بر قله‌ئی از عظمت نائل شده‌اند که می‌توانند، با قدرت مردم در همه ابعاد اجتماعی، به مسابقه و در مواقع خطر به مقابله برخیزند.

نمونه‌های بارز این خفت و دنائت و حماقت را می‌توانیم هم در تاریخ انقلاب اسلامی ایران به وضاحت مشاهده کنیم و هم در تاریخ انقلاب اسلامی خودمان. شاه ایران (محمد رضا شاه) پس از تشکیل و اعلام حزب مسخره «رستاخیز» - آنهم با چه مایه و محتوایی -، چون در ظاهر امر خود را می‌بیند و چاپلوسان درباری و گروندگان نابخرد به حزب رستاخیز را، به گونه‌ئی سخت حماقت‌بار در چنبر همین خیال گرفتار آمده و فریاد می‌زند: آنانکه نمی‌خواهند در این حزب شامل شوند، ایرانی نبوده و لاجرم، در ایران برای آنان جایی نمی‌تواند باشد لذا هر جا که می‌خواهند بروند و گور خویش را گم کنند! نمونه دیگر همین اندیشه را در رفتار و گفتار شاه ایران، بگونه اسفبارتر و

رسوایی آمیز تری، در رابطه با جشنهای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی می توان مشاهده کرد! اما همین مردکی، همین مردک که مدعی پیشرفت و خدمت به مردم بوده و داد می زند که «انقلاب سفید» کرده و با ایجاد حزب «رستاخیز» و «همبستگی شاه و ملت»، ایران را به دروازه تمدن بزرگ! نزدیک ساخته، به مجرد مواجه شدن با تظاهرات عادی مردم، چنان به هراس افتاده و دست پاچه شده بود که نمی دانست نزد کارگرها، دانشجویها، دانش آموزها، کسبه، روحانیون و... زاری کند و سوگند جبران مافات را بخورد و یا به ارتشدهای تهی مغز دستور قتل عام مردم مسلمان و انقلابی را صادر نماید! و دیدیم که از شدت دست پاچگی و هراس، هر دوی این موارد را انجام داد.

عین همین موارد و واقعیت ها را، در چهره و لباسی دیگر نزد دولت ظاهرشاه مشاهده می کنیم و گونه فاسدتر و شرم بارتر آن را نزد داودخان. ظاهرشاه که پس از سپری نمودن چندین سال حکومت جور و فساد و تباهی و خفقان و... به همین افکار دیوانه مانند و وحشیانه گرفتار شده بود، تظاهرات دانشجویانی را که برای تشکیل اتحادیه دانشجویان برپا کرده بودند، چنان با خشونت جواب گفت که کمترین نمونه این زورگوئی، قطع ساختن طعام شب و روز دانشجویان خوابگاه دانشگاه کابل بود و یا صادر کردن دستور صریح مبنی بر جمع آوری کتاب های امام و دکتر شریعتی! و داودخان، علاوه بر پر ساختن زندانها از مردم مسلمان و مبارز، تا ۲۵٪ به تناسب قیمت پشت جلد کتاب، بر کتابهای اسلامی و فلسفی ئی که از ایران به افغانستان وارد می شد، محصول گمرکی مقرر داشت، تا به این نحو از ورود تفکر اسلامی به افغانستان جلوگیری کند!

نمونه انفجار آمیز این دیوانگی را می توان در رابطه با تره کی و امین مشاهده کرد، چه اینان پس از رسیدن به قدرت با صدای بلند و بدون کمترین احساس شرمی داد می زدند که: ما انقلاب! کردیم و نمی توانیم وجود ضد انقلاب! را تحمل کرده و بگذاریم انقلاب را به انحراف کشند! ولی از آنجا که از سلامت اندیشه و اعتدال فکری برخوردار نبودند، به مجرد مواجه شدن با مردم عادی، داد می زدند که برای افغانستان انقلابی! «ما» به بیش از یک میلیون جمعیت احتیاجی نداریم! و بدتر از همه اینکه نمی دانستند که محتوای سخن شان حتی با خود این سخن نیز در تناقض می باشد!

عین همین رفتار مسخره آمیز و تناقض بار را دولت بیرک نیز مرتکب شده و اگر با کمی قدرت به موضعگیریهایی او توجه بنمائیم، در موارد مختلف می توانیم شاهد آن باشیم. چنانکه پس از گذشت چند سال از انقلاب، بیرک به دستور پریشان روانان روسیه، در صدر گفتار خویش،

انقلاب مردم افغانستان را «یک شورش و اغتشاش مرزی» قلمداد کرده و مدعی است که فقط در حاشیه‌های مرز، قدری ناامنی وجود دارد! اما، در ذیل گفتار مستقیماً اعلام می‌کند که قوای امنیتی بیدار دولت دیموکراتیک... در پانزده شهر و استان - منجمله در کابل - ضد انقلاب‌ها (مجاهدین مسلمان) را سرکوب کرده‌اند!

مرگی در پوچی

از آنچه آمد و در روشنای تجاری که از تاریخ انقلابهای جهانی و قیام‌های آزادیبخش بدست می‌آید می‌توان به این اندیشه رسید که در واقع این پندارها و خیالات وهم‌آلود، بیشتر زمانی به سراغ اینان آمده و آنها را افسون کرده و از واقعیت‌ها منحرف می‌سازد که متوجه می‌شوند مثلاً چندیست بر سریر حاکمیت تکیه داشته و روی دلایل متعددی، مانع و رادعی نیز بر سر راه تحقق و پیاده کردن نقشه‌های پلید و اهداف نفسانی خویش ندیده و از نظر قدرت به سرحدی رسیده‌اند که ملت نتواند با آنان در بیفتد! چنانکه دولت ظاهر شاه پس از سالهای ۱۳۲۸ شمسی به همین مالیخولیا گرفتار آمده و چاره‌ی بی‌چارگی خود را در آن دید که با ایجاد مشغولیت ذهنی و ایدئولوژیک میان روشنفکران و انقلابیون و... خود را از معرکه بدر برده و ضمناً در سایه این اختلاف و تفرقه ذهنی، سلطه و سیطره خویش را پهن تر نماید! که این کار را با انتخاب داودخان و آماده کردن زمینه پخش اندیشه‌های الحادی و کمونیستی در صحنه سیاست افغانستان عملی ساخت و هرگز هم تصور نمی‌کرد روزی این چاهی که برای دیگران کنده خودش را در کام خویش فرو کند!

و این خیالات پوسیده باز، زمانی بیشتر شدت یافته و ذهنیت‌شان را به اوهام پوچ تخدیر می‌دارد که خودشان همچون دولت مثلاً تره کی و... پس از سپری کردن یک سلسله فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی، حال به هر طریق ممکن، فرمان ماشین سیاست (دولت) جامعه‌ئی را فراچنگ آورده باشند! و درست در این صورت است که اینان با همه وجود خویش باورمند به این نکته می‌شوند که: راه و روشهای تحکیم حاکمیت و سلطه خویش را بر مردم باز شناخته و نیز راههای تداوم آنرا بخوبی می‌شناسند!

مسئله بسیار مهم و اساسی دیگری که در رابطه با اینان مطرح بوده و روشنگر زمینه‌های بسیار بااهمیتی می‌باشد اینست که: اینان موجوداتی کارپذیر، بی‌اراده، مزدور صفت، قدرت پرست،

جاه طلب، بداخلاق، نابخرد و حریص بوده و درست بواسطه همین خودباختگی، خود تن به قدرت های استکباری سپرده، مزدوری استعمارگران را پذیرفته، به دستور آنان (شرق و غرب) دست به تشکیل سازمان و حزب و گروه می زند و مطابق دساتیر اربابهای خود موضع سیاسی و ایدئولوژیک می گیرند و به واسطه کمک های استعماری ناچیزی که دریافت می کنند به هر سازی می رقصند و همچنانکه خود و اراده و افکار خود را به قدرت های شیطانی پیش فروش کرده اند، همه امکانات و حتی هویت ملت را نیز پیش فروش می کنند! و چون هم خودشان، هم حزب و تشکیلات شان و هم افکار و عقایدشان را استعمار به آنها القا کرده و مطابق الگوی استعمار می خورند و می خوابند و می اندیشند، و نیز، اگر به دولت هم برسند، همچون بیرک کارمل و صدام حسین و صدها نمونه دیگر، خودشان با همه وجودشان باور دارند که دولت ظاهری آنان نیز از طرف استعمار برای شان تفویض شده، و در تمامت این رویدادها و رابطه ها، نتوانسته اند چیزی جز قدرت و قدرت پرستی و حرص به قدرت بشناسند! و جهان سیاسی را در مجموع و در آخرین تحلیل پدیده ئی پا گرفته از قدرت، در جهت قدرت و برای قدرت خیال می کنند!

غرق شدن به این توهمات عفن، همه بدبختی و مصیبت اینان را تشکیل نداده بلکه سخافت اندیشه و گند خیالات اینان زمانی بالا می گیرد که: خیال می کنند توده های میلیونی، که برای آزادی و عدالت و عشق و عرفان و... مبارزه می کنند نیز، همچون خود اینان مزدور بیگانگان و اجانب بوده و عین خودشان یک سلسله شعارها را وسیله رسیدن خویش به قدرت و حاکمیت قرار داده اند! و چون در طول زندگانی سیاسی راهی جز اسارت و محکومیت و مزدوری بیگانگان را نپیموده و حتی برای لحظه ئی هم که شده بوی آزادی به دماغشان نرسیده، به این خیال می افتند که به شناسائی مراجع تفکر و قیام مردم و به حساب خویش «به شناسائی اربابان مردم!» و توده میلیونی برآمده، قدرت ارباب خود را با اربابان مردم مقایسه نمایند و پس از سبک و سنگین کردن، متناسب با آن موضع گیری نمایند!

این خیالات زشت - که واقعاً خیالاتی بر باد دهنده و پوچ و در یک کلام «خیالات» می باشند - پی آوردهای شوم و خفت بار متعددی را به بار می آورد که شرح هر یک را رساله و رساله های باید به عهده بگیرد.

در واقع هم، وقتی می بینیم دولتی همچون دولت بیرک کارمل که توسط عساکر متجاوز

ارتش سرخ روسیه و از طریق کودتا، بروی کار می آید، اولاً خود را دولت قانونی! افغانستان قلمداد می کند، ثانیاً میلیون ها انسان را اشرار و مزدوران غرب قلمداد می کند! و بدتر از این دو به خود و خجالت بارتر از آن به قوای متجاوز روسی «حق» می دهد که مردم را قتل عام کنند و شهرها را ویران و ملک و ملت را به آتش بکشند و... راز اصلی این همه بدبختی را باید در همان خیالات سراغ گرفت.

البته، با تأکید مصرانه باید متذکر شد که این امر مربوط به شرق و مزدوران شرقی آن نبوده نمونه های زیادی از همین دست را می توان در میان غرب و مزدوران غربی، مثل دولت مصر و یا دولت آفریقای جنوبی، اسرائیل، و نمونه روشن تر آن دولت صدام را سراغ داد. صدام که خود از طریق کودتای تشکیلاتی علیه حسن البکر به حاکمیت رسیده، نه تنها به آراء و افکار مردم ارزش و قانونیت و حقی قایل نمی شود و همین نفس رسیدن به حاکمیت را همه چیز دانسته و عین مشروعیت و قانونیت و مردمی و حقوقی بودن! خیال می کند! هیچ، که به خود و ارباب امریکائی خود این حق را می دهد که به ایران تجاوز کند و صدها هزار انسان را به خاک و خون بکشاند و ده ها شهر را به ویرانی!

ریشه این قانونیت بخشیدن ها، این مشروعیت تراشی ها، این حق پنداشتن ها، این ارزشمندانه قلمداد کردن ها و این منطقی و اصولی جلوه دادن ها در کجاست؟! و باز ثمره و نتایج زشت و فسادبار این مسایل در زمینه های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری، فلسفی، روانی و... چه تواند بود؟! نه تنها این مقاله، که ده ها جلد کتاب هم از جواب گفتن همه جانبه به آنها ناتوان است!

ذهنیت دیگری که در سرعت بخشیدن گام های اینان به سوی پر تگاه عفن نابودی کمک می نماید این است که: اینان خیال می کنند زمینه ها و نقاط بروز مقاومت، و نحوه تبارز آنها از ناحیه ملت باز شناخته و در موقع خطر و تبارز حرکاتی انقلابی (ضد دولتی) به آسانی و سادگی می توانند، یا آنها در جهت خودشان و منافع اربابان شان تحریف کرده و تغییر جهت بدهند و یا جلو آنها با قاطعیت و از طریق بکار بستن تجارب سیاسی - و در صورت لزوم با استفاده از قدرت نظامی - بگیرند!

اینکه ملت مسلمان ما شاهد بودند که «تره کی» در مصاحبه های متعدد با خبرنگاران خارجی مسئله قیام های مردم را در نقاط مختلف کشور، شورش های مقطعی، بدون برخورداری از پشتوانه

انقلابی و مردمی، بی‌اهمیت و وابسته به قدرتهای خارجی و امپریالیستی جلوه داده و چنین وانمود می‌کرد که این حرکت‌ها به زودی عقب زده می‌شوند و...! ناشی از رسیدن و گرفتار شدن به همین بیماری ذهنی بود. چه او خود را سیاست‌مدار، صاحب تجارب تشکیلاتی، رهبر حزب دیموکراتیک خلق، دآسیا نابغی (نابغه آسیای معاصر) او دشرق د انقلابو کاشف (کاشف انقلابهای شرق) و صاحب حکومت فعلی افغانستان می‌پنداشت! قدرت نظامی افغانستان را - روی علی که نه جای شرح آنست - در ید قبضه خویش و در جهت منافع و سیاست اربابان روسی خویش می‌پنداشت! و مردم را فاقد آگاهی و شعور سیاسی، بدون داشتن تجارب تشکیلاتی و بدون علم و دانش انقلابی خیال می‌کرد^(۱). بدتر از همه، چنین می‌انگاشت که نقد علمی (سوسیالیستی) و اقتصادی از مسایل افغانستان و نیز دادن نویده‌های متعدد به مردم، جاذبه‌های حکومت را بالا برده و لذا از همین طریق به صورتی طبیعی و خود بخودی تداوم حاکمیت وی تضمین خواهد شد، البته باید افزود که در بررسیهای خشک اجتماعی - بویژه آنگاه که ذهن محقق از بار ایمان و اندیشه‌های مذهبی خالی باشد - موارد متعدد و گوناگونی می‌توانند وجود پیدا کنند که پایه‌های تحکیم کننده این ذهنیت را بیشتر مستدل جلوه دهند! که البته این استدلال‌ها نیز ماهیتی خیالی دارند و پندار گونه!

از سوئی حاکمان قدرت پرست، پس از دست یافتن به حاکمیت و ایجاد یک سلسله دگرگونی‌های اجتماعی - خواه به حساب خودشان عمقی و خواه سطحی - به صورتی بس ابلهانه به دام این خیال مضحک می‌افتند که: درست و تشکیلاتی عمل کرده، پیشرفته و در نتیجه توانسته‌اند در اهداف و آرمانها و دیدگاههای ارزشی مردم تغییر وارد نموده و آنها را با خود هم‌مخط و همگام و یا لاقط در برابر اهداف و اقدامات سیاسی - تشکیلاتی خود بی‌تفاوت بسازند! و طبیعی است که از آدم بی‌تفاوت هیچ خطری متوجه آنان نخواهد بود. و هر چند تن در دادن حاکمان به این اسارت وهمی و افتادن در بند و زنجیر این خیالات پوچ از آن جهت که آنان را به ذهنیاتشان

۱ - زیرا که در تاریخ حکومتهای ظاهرخانی، داودخانی و... انقلابیون مسلمان نتوانستند دارای امتیاز رسمی تشکیلات سیاسی باشند و همین عدم حضور تشکیلات رسمی اسلامی، آنها را متقاعد ساخته بود که مسلمانان چون حزب ندارند، تجارب تشکیلاتی هم ندارند!

قابل یادآور است که کمونیست‌ها و احزاب‌شان می‌توانستند امتیاز داشته و رسماً و عملاً فعالیت نمایند.

مشغول ساخته و از واقعیت‌های جاری بر اندیشه و عمل مردم جامعه و بویژه انقلابیون دور نگهداشته و در نتیجه زمینه فعالیت انقلابیون را آماده‌تر می‌دارد، این خطر را نیز تشدید می‌دارد که بی‌بردن اینان به اشتباهاتشان، بر هراس و عقده آنان افزوده و در صورت نشان دادن عکس العمل و به زبانی دیگر زمان گرفتن انتقام، به بدترین و وحشیانه‌ترین روشها و اعمال دست بزنند. چنانکه اندک توجه در اعمال جباران حاکم بر مردم در سراسر تاریخ و در این مقطع، در جنایات تره‌کی، امین، صدام و بیرک و اربابان روسی‌شان می‌تواند این واقعیت را اثبات نماید.

اگر امروز با نظری سطحی به وضعیت ملل مسلمان و بویژه ملت‌های لبنان، فلسطین، عراق، ایران و افغانستان، متوجه می‌شویم که قسمت‌های زیادی از شهرها و دهات آنان تخریب و ویران شده و یا ملت مسلمان افغانستان در طول انقلاب اسلامی خویش و در طول جهاد مقدس خویش علیه تجاوزپیشگان ارتش سرخ روسیه حدود یک میلیون «شهید» تقدیم پیشگاه مقدس اسلام و قرآن نموده و یا بیش از پنج میلیون مهاجر در نقاط مختلف جهان داشته و خساراتی که از زمان هجوم ارتش سرخ روسیه تحمل کرده، بیش از همه پول‌هائی است که طی سی سال اخیر صرف عمران و آبادانی کشور افغانستان گردیده، در واقع اولاً و حتماً زاده عقده‌هایی است که اجمالاً یاد شده و قسماً زاده تحمیل فشار عقده‌مندانه علیه ملت مسلمان و مجاهد افغانستان - که هم از جانب روسها اعمال شده و هم از جانب کمونیستهای داخلی - و ثانیاً زاده اخذ تصامیم یک بعدی افراد خیال‌پرست، وهم زده و دور و بیگانه از واقعیت‌های حاکم بر اندیشه و عمل مردم آنسامان.

میوه زهر آگین

از پی آوردهای زهر آگین و نتایج سوء این توهمات در پهنه ارزشها و منزلت‌های انسانی و در محدوده حیات اصیل و حاکمیت روح انسانیت و اسلامیت آنست که: نخست ضد انقلاب و حکام قدرت‌پرست و سیاست‌پیشگان جاه طلب به «باطل» (هر چه غیر از خدا و غیر حکم خدا و غیر راه خدا و غیر عباد صالح و مخلص الهی) و «راهها» و «روشها» و «معیارها»ی آن اعتقاد پیدا می‌نماید! و از این پس همه هستی و وجودشان در گرو باطل و در جهت منافع باطل و اهداف مظاهر پلید باطل قرار می‌گیرد. چنانکه در مورد بیرک کارمل می‌توان شاهد این مدعا بود.

نکته‌ئی را که باید در همین مورد تذکر داد و خواهان توجه جدی نسبت به آن بود اینست که

ملت مجاهد و شهید پرور افغانستان باید به این واقعیت مسلم رسیده باشد که مسئله یاد شده به هیچ وجه به باطل گرایانی که همچون بیرک، کرملین را قبله آمل خویش قرار داده‌اند مربوط و محدود نبوده و شامل قدرت پرستان و سیاست پیشگانی نیز می‌شود که «کاخ سفید» و یا... را قبله آرزوهای خویش قرار داده و در عوض کمک‌های ناچیزی که از استعمار پیشگان غربی فراچنگ می‌آورند خود و همه چیز و همه امکانات مادی و معنوی و ارزشهای والای ملت خویش را حتی پیش از رسیدن به حاکمیت به حراج می‌گذارند.

ملت شهید پرور افغانستان که در یک مقطع بسیار خاص و روشنگرانه و افشا کننده‌ئی به جهاد علیه روسیه اشغال‌گر مشغول می‌باشند و شکوفائی بیش از حد تصور انقلاب اسلامی در مدتی بسیار اندک، نقاب از چهره کثیف استعمارگران غربی برداشته است، باید با هوشیاری و دقت متوجه رفتار و کردار آندسته از باطل‌گرایانی که در این شرایط دست‌گدائی به سوی آمریکا دراز کرده‌اند، بوده و چرندهای بی‌پایه و توجیهاات پوچ آنانرا مبنی بر اینکه مثلاً: «نمی‌توان بدون اخذ کمک از ابرقدرتی، با ابرقدرت دیگری جنگید» و یا «پس از رسیدن به حاکمیت، با آمریکا نیز همان کار را می‌کنیم که با روسیه کردیم!» و یا آنجا که بین استعمار شرق و غرب، تفاوت قائل شده و شوروی را از آمریکا خونخوارتر و جنایت‌پیشه‌تر معرفی می‌نمایند! و نیز هر توجیه دیگر اینان را نپذیرفته و یقین داشته باشند همانطوری که وظیفه هر مسلمان متعهد است که «کفر را ملت یگانه‌ئی» بدانند، وظیفه اولیة آنهاست که هیچگونه تفاوتی میان مزدوران آمریکا با مزدوران روسیه نگذارند. چه در واقع امر، اینان نیز، ضد انقلاب، سیاست پیشگان جاه‌طلب و حاکمیت پرستان خود فروخته‌ئی هستند که به باطل، راهها و روشها و... باطل - منتهی در چهره غربی آن - گزیده‌اند.

و اما در قدم دوم، باور به ارزشها، اصالت‌ها، اصول و ضوابط انسانی و پایدار را - که هویت و شخصیت اصیل و واقعی انسانها در گرو تحقق آنهاست - در وی متزلزل شده و در نتیجه، از حیات و جوهر انسانی به گونه ترحم‌زائی تهی می‌شود. که متأسفانه جای تفصیل کلام نیست.

اینان چنین می‌پندارند که: یا بواسطه ابراز و پیشنهاد تازه و ویژه آنچه آنرا «ارزش» به حساب می‌آورند. در دیدگاه ارزشی مردم دگرگونی و تغییری وارد کرده و از این طریق با آنان همراه شده، حداقل آنان را در خط خویش کشیده‌اند!

یا به ایجاد نوعی «قناعت» در ذهن مردم و بی‌حاصل بودن «خطر کردن» در برابر دولت حاکم و

قبول زحمات مقابله و... دست یافته‌اند! و یا اینکه حداقل از نظر تشدید جو ارباب و نشان دادن زور و برخورد نمودن از موضع قدرت، مردم را مجبور به عقب‌نشینی سیاسی، اقتصادی و... نموده‌اند. و چون تحلیل بر مبنای هر یک از اینها - از دیدگاه خودشان - حاکمیت زور را تبیین و توجیه می‌دارد، آنانرا به باطل گرویده‌تر می‌سازد.

درین شرایط و احوال اگر جریان امور سیاسی - اجتماعی، ولو به صورت قشری و ظاهری در جهت منافع خودشان باشد و نمود و سنبل حرکات و تلاشهایی در جهت مخالف به مشاهده نرسد، خیال می‌کنند که: مردم ایمان خویش را نسبت به اهداف، آرمانها، ارزشهای انسانی و انقلابی و پویائی آنها، از دست داده و امیدی به پایان کار ندارند! لذا می‌پندارند بهترین فرصت برای رسیدگی و توجه به نارسائیهای درون و طرح پلانهای متنوع جهت تداوم حرکت‌ها و حاکمیت استعماری - استبدادی و خفه ساختن ریشه و جوهر فریادهای حتی بالقوه انقلابیون فرا رسیده است!

در این رابطه گاه چنان اتفاق می‌افتد که همزمان با بررسی و تلاش برای جبران، ترمیم، و یا سرپوش نهادن به نارسائیهای درون و... و نیز اشراف بیشتر و احصاء دقیق‌تر و آشنائی همه جانبه‌تر به این نارسائیها و نقاط آسیب‌پذیر، مواجهه با نمونه‌ها و جوانه‌هایی حکایت‌کننده از قیامی وسیع و عمیق و همه جانبه می‌شوند! که این برخورد، نه تنها همه خیالات و اوهامشان را بهم می‌ریزد که نسبت آگاهی بیشتر به نارسائیهای خویش، آنانرا سخت در هراس و سرگیجگی می‌افکند.

در این حالت است که هر بیننده باهوشی متوجه می‌شود که حاکم قدرتمدار دیروز، سراسیمه خودباخته امروزی است و متوجه می‌شود که اعتدال ظاهری خویش را از دست داده و آرایش سیاسی، روانی و حتی نظامی خود را نیز از دست داده‌اند که اگر به جریان انقلاب اسلامی خودمان با دقت شایسته‌اش نظر اندازیم به خوبی در می‌یابیم که قیام بشکوه، حماسه آفرین، اخلاصبار، تحریک آفرین، دشمن‌برانداز و اسلامی بیست و چهارم حوت ۱۳۵۷ شمسی هرات، درست یکی از نمونه‌های بارز قیام‌هایی از همین دست بوده و دولت مزدور و دست‌نشانده «تره‌کی» نیز نمونه عینی دولت‌های علیل و انحرفبار و ضد مردمی و... تواند بود! زیرا همانگونه که آمد، این دولت مسخره دارای همه آن مشخصه‌های یاد شده بوده و یا لاقلاً در عمل و یا تبلیغات و ژست گرفتن‌های خویش سخت تلاش می‌نمود تا خود را بدانگونه بنماید و ادا و اطوار دولتهای زورگوی و مستبد را در بیاورد.

از سوئی چنانکه مشهود بود، عده‌ئی از ایمان‌نیاورده‌ها به گونه‌ئی ناموجه و غیر منطقی، فریب ظاهر امر را خورده و دولت پوشالی تره‌کی را، دولتی مسلط بر اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی دانسته و مردم را در برابر سدی شدید و طاقت‌شکن گمان می‌کردند. چه اوضاع و احوال سیاسی نسبت جو ناسالم و خفقان حاکم بر ملت بگونه‌ئی بود که اینان گمان می‌نمودند، تشکیلات سیاسی مستحکم، با برنامه، جهت‌دار و پرتوان و تحرکی که بتواند تره‌کی و حامیان و اربابان روسی وی را با قهر و غلبه و روش و زیربنای ایدئولوژیک سالم و انقلابی از صحنه بدر برد وجود نخواهد داشت، لذا هم خود و هم ملت را در موضعی انفعالی پنداشته و در برابر یک رویداد انجام شده و به قدرت و استحکام رسیده، خیال می‌کردند!

در میان این بیماران توهم زده، عده‌ئی که بیشتر از دیگران، شگفتی و حتی توهم انسان را نسبت به خود بر می‌انگیختند، کسانی بودند که خود آگاه و یا ناخود آگاه تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار داشته و از مسایل سیاسی، اجتماعی، از حکومت و حاکمیت، از قطب و قطب‌بازی و کلاً از دنیا و سیاست جهانی تحلیل غربی داشته، جهان را از نظر سیاسی - اجتماعی به دو بخش، دو ابر قدرت، دو روش سیاسی، تقسیم و سایر ملل را اقمار این دو می‌شمردند. و چون خود دارای تفکری مستقل و همگام با عقاید و آرمانهای ملت نبودند و از سوئی قدرت سیاسی را در دست رقیب می‌دیدند، نمی‌توانستند تصور کنند که غیر از خودشان و رقیبشان، ملت، قدرت ملت، اراده ملت، ایمان ملت، عشق و ایثار و اخلاص و شهامت و پایمردی و... ملت می‌تواند وجود داشته باشد، چنانکه دارد و سرنوشت و تقدیر ملت را نیز خود همین‌ها قلم می‌زنند.

توسل به پوچی

در گیرودار این تلاشهای وهم‌آلود و دلبستگی به سرابهای سرگردانی‌زای سوزش آفرین، متوجه می‌شویم که از سوئی استعمار پلید شرق، که متوجه ضعف‌های گوناگون و متنوع مزدوران خویش بوده، با همه قدرت تلاش نموده و از همه تجارب استعماری خویش بهره گرفت تا تره‌کی و دولت بی‌محتوا و دست‌نشانده‌اش را «حاکم» و به قدرت رسیده جازده و چنین وانمود نماید که رویداد هفتم ثور از جمله نقطه‌های عطف دوامدار و به استحکام رسیده‌ئی می‌باشد که روسیه حدود بیست سال بر آن اشراف داشته و روی آن سرمایه‌گذاری همه‌جانبه نموده است! و چون

چنین می‌باشد، روسیه با همه قدرت و توان سیاسی - نظامی اش، پشت سر این دولت ایستاده بوده و برای حفظ و بقای حکومت تره کی و تحقق اهداف آن، تلاش و تکاپوی همه جانبه خواهد کرد. تلاش خنده آور و مسخره دیگر روسیه این بود تا بگونه رسوا کننده‌ئی هم که شده کودتای تره کی را «انقلاب» - آنهم انقلابی مردمی = کمونیستی - جا بزند و نزد اذهان خوش‌باور و عده‌ئی از کم خردترین افراد مارکسیست، آنرا از نظر فلسفی - البته از نظر فلسفه‌ئی که خود را دیالکتیک می‌نامد - ضروری قلمداد کرده و نزد سایر سیاست‌بازان معتقد به اصول سیاست استعماری و معتاد به معیارها و محاسبه‌های سیاسی - استعماری دوران کنونی، امری عادی و ناچار از پذیرش قلمداد نماید، بدین معنا که سالها دولتمردان افغانستان را مزدوران استعمار غرب تشکیل می‌داد و اینک فعالیت‌های سیاسی در این کشور، جهت دولت را به سوی اهداف و منافع استعمار شرق تغییر داده و باید این پدیده و رویداد را به عنوان امری طبیعی پذیرفت تا آنگاه که باز جهت منافع و بُرد حرکت‌های سیاسی این کشور (افغانستان) بسوی جهان سرمایه‌داری دگرگونی پذیرد!

لازم به یادآوری می‌باشد که روسیه استعمارپیشه، با آنکه شکست خود، و سیاست خود و فرهنگ و ایدئولوژی خود و برنامه‌ها و حتی قوای نظامی خود را در سرزمین مردپرور و شهادت‌خیز افغانستان، باور کرده و در سطح جهانی به رسوائی کشیده شده است، باز هم دست از توطئه تبلیغاتی و تداوم همان توطئه قبلی - که در واقع چیزی جز توسل به پوچی نمی‌باشد - برنداشته و ایادی خویش را دستور می‌دهد تا در همه جا تخم یأس و نومیدی کاشته و با گفتن جمله‌هایی از قبیل اینکه: «روسیه از افغانستان بیرون نخواهد شد!» می‌خواهند از سوئی چنان وانمود کنند که شکست‌های فاحش در صحنه انقلاب اسلامی افغانستان را مهم نشمرده و بدینگونه آنرا سرپوش نهند. از سوئی به مزدوران و پیروان مردد و متزلزل خویش روحیه بخشیده، آنانرا در امر وطن‌فروشی و استعمار و... به تلاش و تحرک و دارند و از سوئی دیگر هم مردم مسلمان و همیشه در سنگر ما را نسبت به جهاد و نتیجه نهائی آن مردد سازند!

این دسته از مزدوران استعمار با همه وجود تلاش می‌کنند که دولت از پافشاری راهم از نظر سیاسی و هم از نظر تسلیحاتی - نظامی، نسبت به ملت قدرتمندتر جلوه داده و چنین وانمود نمایند که آخر کار ستیزه «مشت و درفش»، جراحت برداشتن دست خواهد بود! ولی از اینکه دست می‌تواند به سختی درفش را در هم بشکند، چیزی نمی‌گویند.

اینان گاهی با شیادی مخصوص، پای آندسته از سیاست پیشگانی را به میان می آورند که گرایش آنها به باطل و مزدوری شان به غرب روشن بوده و به مردم چنین وانمود می کنند که: تلاشها و خون‌دادنهای شما بی حاصل و بی نتیجه خواهند ماند، زیرا، گرفتیم که از زیر باران استعمار روسیه فرار کنید، جایی جز در زیر ناودان استعمار آمریکا برای پناه بردن باقی ندارید! چه رهبر سیاسی‌ئی که از حالا مزدوری غرب را پذیرفته باشد و هیچگونه خجالتی هم نکشد! وظیفه فردای آن معلوم و مسجل تواند بود! و که نمی داند که این وظیفه چیزی جز دو دستی تقدیم نمودن همه سرمایه‌های مادی و معنوی ملت به استعمار نتواند بود؟!

از سوئی روسها و به تبعیت از آنان «دولت تره کی»، قبل از قیام ۲۴ حوت چنین وانمود می کردند که در صحنه فعالیت‌های سیاسی، شخصیت برجسته‌ئی که بتواند از عهده رهبری مردم و مخالفان دولت تره کی به خوبی بر آید، وجود ندارد و چون مردم از نعمت و موهبت رهبری واحد و مشخصی برخوردار نمی‌باشند، تا جهت و خط قیام را، اولاً در برابر دولت تره کی و ثانیاً در برابر حامیان روسی این دولت تعیین نموده و مردم را در مسیر آن به حرکت در آورد، لذا ما، یکه‌تاز میدان سیاست افغانستان بوده و به صورت بلامنازع، چرخ سیاست را چنانکه لازم باشد می‌گردانیم. در واقع، چون روسها دقیقاً به مسئله رهبری و نقش آن پی برده بوده‌اند، و باز می‌دانستند که در صحنه «سیاست» رهبری واحد وجود ندارد، هم در آنوقت آنرا یک خلاء مهم سیاسی و یک نقطه ضعف عمیق نهضت اسلامی قلمداد کرده و با تبلیغات سوء و بهره‌برداری استعماری از تبلیغات، ذهن مردم را مشوش می‌کردند و هم حالا آنرا حربه انحرافی و تخدیری درست کرده‌اند! ولی چون نمی‌دانند که اسلام چگونه حرکت می‌آفریند و چگونه ینش و ینائی می‌بخشد، از این نکته غافل اند که عدم توافق اذهان در امر گرایش و انتخاب رهبری واحد در یک زمان محدود و مشخص در اندیشه مسلمانان، مانع آن نیست که در لحظه‌ئی بعد، همه یکدل رهبری رهبر شایسته‌ئی را پذیرا شده و در یک لحظه آن خلاء را پر و به یک نقطه قوت و پر تحرک تبدیلش نمایند.

طلوع شکوفائی

با آنچه آمد می‌توانیم عظمت و کاربرد شگفتی‌زای حرکت‌های انقلابی در دورانها و لحظاتی

از ایندست را مورد توجه قرار دهیم، چه همین حرکتها و تلاشهاست که از سوئی دلهرها، تردیدها، تزلزلها و... را در جریان پرشکوه اینها و تلاشها و... می سوزاند و از دیگر سوی، با درهم شکستن آرایش و ابهت دشمن، نه تنها ترس و دلهره و سرگیجگی را بر دشمن تحمیل می کند که انقلابیون را در وضع پرتحرک و فعالانه‌ئی قرار می دهد، که ماه حوت یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت شمسی، برای مردم افغانستان در سطحی عمومی و برای مردم هرات در چوکاتی ویژه و سطحی خصوصی، یکی از نمونه‌های تقریبی چنین دورانها و لحظاتی بشمار می آید. چه درست در لحظه‌ها و دورانهایی که استعمار پلید شرق و مزدوران بی آبرو و بی هویت وی غرق آن توهمات سکر آور و تخدیر کننده و آن تلاشهای غفلت‌زای و تحقیر سازنده بودند، مردانی از قبیله غرور و آزادگی، مردانی از تبار شهامت و ایثار به پا خاستند و چه مردانه به پا خاستند! و با سر پنجه غیرت و از خودگذری گره کوری را که قلدران زورگوی و استعمارپیشگان قدرت پرست در برابر سرنوشت سیاسی - اجتماعی شان قرار داده بودند، گشودند. و با این حرکت مردانه و غرور آفرین و شگفتی‌زای، دست و پای استکبار خون آشام شرق و مزدورانش را به همان ریسمانی بستند که کارشناسان ابلیس روی استعمار، سالهای سال با افسونی تخدیری برای به اسارت در آوردن مردم با شهامت ما، رشته و بافته بودند.

قبل از ورود به ذکر وقایع قیام ۲۴ حوت و تصویر آن روز خدائی، لازم می نماید تا بصورتی موجز و - بسیار موجز - این قیام عزت آفرین را از نظر شکل و محتوا با انقلابهای الهی و ویژگی‌های متنوع و اصول و معاییر ارزشبار آنها مقایسه نمایم. زیرا آنچه که یک قیام و یا انقلاب آزادیبخش و الهی را از شورشها و حرکت‌های تشنجبار ممتاز می سازد، آنست که در این گونه قیامها معرفت و خودآگاهی - در گستره‌ئی وسیع و عمیق - و انتخاب و اراده و مهمتر از همه هدف و آرمانی منطقی، اصولی و ارزشمدارانه و مستقل و متکی به جوهر الهی انسان و ایدئولوژی هم‌آهنگ و منظم و استراتژی مشخص و... وجود داشته و در واقع همین نقطه‌های روشن و قدرت‌بار، باعث تشکیل هسته مرکزی انقلاب و نیز جذب و به حرکت در آوردن انقلابیون و جناهای مشتاق آنها شده است.

مسلمانان انقلابی، که پس از روی کار آوردن تره‌کی با همه وجود متوجه مسایل سیاسی - اجتماعی جامعه افغانستان بودند، از سوئی در پرتو این توجه و تلاش، به شناخت دشمنان خودشان

و سرزمین‌شان و عقاید و آرمان‌هایشان ناآشنا آمده و دقیقاً روح عقاید و اهداف مزدوران روسیه را درک نموده و حتی در جریان اعمالشان و موضع‌گیری‌هایشان در برابر علم و سواد و... آنرا لمس نمودند، زیرا اینان بخوبی متوجه بودند که:

الف - چون حکومت تره کی زاده کودتا بوده و از طریق کودتا به قدرت رسیده است، هرگز و به هیچ روی نمی‌تواند جز حافظ و نگهبان منافع کودتاچیان و اربابان استعمارپیشه آنان باشد.

باء - و باز چون حکومت کودتا نمی‌تواند مورد نظر کسی جز کودتاچیان قرار گیرد، قانونیت نداشته و طبیعی است که حکومت غیر قانونی نمی‌تواند پاسدار منافع، ارزشها، عقاید و اهداف مردمی باشد که او را نمی‌شناسند. چه اگر می‌شناختند و مورد تأیید آنان می‌بود، نیازی به کودتا نداشته و از طریق بکار گرفتن قدرت جمعی مردم به حاکمیت می‌رسید.

جیم - با بررسی سیاسی - ایدئولوژیکی و همه جانبه‌ئی که از دولت تره کی به عمل آورده بودند بخوبی و روشنی دریافته بودند که این دولت، دولتی بی‌اراده، مزدور و کلاً بیگانه با مردم و درست در جهت منافع استعمار روسیه قرار داشته و وظیفه‌ئی جز ریختن همه امکانات ملت پپای اربابان روسی، هدف دیگری ندارند!

دال - و از مجموع بررسیها به این نکته دست یافتند که تره کی به تأسی از مشی ایدئولوژیکی و سیاسی اربابان روسی، مخالف و دشمن اسلام و مسلمانان بوده و در نتیجه قیام علیه حکومتی از این دست واجب شرعی هر مسلمان مؤمن می‌باشد.

و از سوئی دیگر، گرایش و اعتقادشان به اسلام، به آنها ایمان، استقامت، بینائی، بیداری و خودآگاهی گسترده و عمیقی بخشیده بود که در پرتو مطهر آن توانسته بودند، به شناخت فردی، شناخت و خودآگاهی اجتماعی، خودآگاهی سیاسی، شناخت و خودآگاهی حقوقی در سطحی شایسته‌ئی ناآشنا آمده، هم شرق و غرب و اهداف و ابزار و روشهایش را بشناسند و هم خود و خدای خود و خط خلوصبار اسلامی و الهی را.

زیرا مردم مسلمان و غیرتمند ما که با هوشیاری و دقتی در خور تحسین و کنجکاوانه متوجه سیر فسادبار کودتای تره کی و حکومت این دست پروردگان مزدور استعمار شرق بوده و در پرتو بینش اسلامی و تنور الهی باطن خویش، توانسته بودند آنسوی نیات و چهره‌های نفاق استعمارگران روسی و مزدوران مقلد و بوزینه‌صفت آنها را بخوانند، با همه وجود و تمامت قدرت اندیشه و

ایمان، در پی بازشناخت راهها، روشها و لحظاتی بودند که با یک حرکت و هجوم گسترده، عمیق و غافلگیرانه، درس تازه خویش را به استعمارگران تازه نفس سوسیالیست روسیه بیاموزند. لذا با دقت و هوشیاری همه جانبه، مسایل سیاسی - اجتماعی پیرامون خویش و از جمله با دقتی ویژه، سیر و حرکت مراحل پیروزی انقلاب اسلامی ایران و چگونگی درهم ریختن پایه‌های ستبر و مستحکم‌نمای دولت دیکتاتوری شاهنشاهی ایران را پی گرفته و از مجموع بررسیهای متنوع و... این باور برایشان پیدا شده بود که اگر ملتی اراده نماید، می‌تواند با دستی خالی، اما، با قلبی مالا مال از ایمان و عشق و روح و اراده‌ئی مصمم و تزلزل‌ناپذیر، طاغوت و قدرت طاغوتی و ضد مردمی و تفاسدی و اسارت‌بارش را درهم کوبیده و اصالت‌ها، ایمان‌ها، و عشق‌ها و منزلت‌های بر باد داده شده را به هویت‌های خالی شده از جوهر حقیقی‌اش، بازگرداند.

و درست، پس از رسیدن به همین بیداری بود که دست به انتخاب سترگی زد و با این انتخاب اصالت و آزادی اراده و جوهر تکاملی قیام و انقلابش را به نمایش گذارد، چه یکی از وجوه معتبر افتراق و امتیاز یک قیام مردمی و آزادیبخش، همین داشتن «بیداری» و «اراده آزاد» بوده و اگر در انقلابی و یا اگر از انقلابی، این عنصر الهی حذف شود، آن حرکت را تا سطح یک بازی ابلهانه منتزل خواهد کرد!

دادن بیش از سی هزار شهید در قیام ۲۴ حوت، خود اثبات‌کننده عمق پربار این حرکت الهی بوده و می‌رساند که در این قیام چه محتوای پربرکت، آزادیبخش، عشق‌آفرین، ایشارزای، اخلاصبار و شکوهمندی حاکمیت داشته است.

به هر حال، شب و روز ۲۴ حوت، در تاریخ انقلاب اسلامی ملت ما درست همان لحظاتی بود که میدان‌دارانی مخلص و عاشق‌پیشه، برای باز کردن گره کور و سد نشکن! و در واقع برای زدودن توهमत و پندارهای انحرافی و رنجبار، پای در میدانی نهادند که براننده عاشقانی سر از پانشاس، و شور و شوق‌زدگان آشفته‌حالی سخت در انتظار لحظه‌های وصل حقیقی و همیشگی معبود محبوب می‌باشد.

سحرگاه ۲۴ حوت هرات، سحرگاهی دیگری بود، فجر در حماسه‌ئی دیگر طالع می‌شد، حماسه‌ئی که پیام بشکوه خویش، رسالت الهی انسان را، در پهنه وسیعی از تاریخ معاصر ما به نمایش می‌گذاشت.

۲۴ حوت، شبگیری دیگر داشت، شبگیری لبریز از دلیری و دلاوری و دلنوازی و دل‌انگیزی و دل‌پروری و دل‌زندگی و دل‌بیداری و دل‌شکستگی و...! شبگیری همه بیداری، تحرک، زجر و عصیان، در میدان مردآزمائی همچون شهر نامدار و دیرین‌پای هرات! چه مردان مرد این ولایتِ دلسپرده به والائی و عشق، عزم آن کرده بودند که دشمن و بلکه دشمنان اسلام و انسان را از معنای واقعی آدمیت و آزادگی انسان با خبر نمایند.

این بود که درست در صبحگاه سی و دومین روز شکستِ نظامِ ظاهراً شکست‌ناپذیر! شاهنشاهی ایران - و در واقع سی و دومین روز شکستِ استعمار پلید غرب - و پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی در سحرگاه پر جلال و پر برکتِ ۲۴ حوت، مردم شهر شهیدپرور هرات، اعم از مرد و زن و پیر و جوان و شیعه و سنی و شهری و روستائی، با قلبهائی مترنم به تسبیح الهی، لبانی پر بار و مزین به تکبیر، سینه‌ئی آشفته و آتش گرفته از محبت حق، گامهائی استوار و مصمم و مشتھائی آهنین و گره کرده، متکی به سلاح ایمان و قرآن و امیدوار به امدادهای غیبی و عنایات لاریسی، دهکوره‌ها، کوچه‌ها و بازارهای این شهر را، یکی پس از دیگری برای تسخیر پادگان - این بزرگترین سمبل و نماد قدرت حاکمه و این یگانه مایه و نقطهٔ اتکای دشمن - زیر پای می‌نهادند.

لذا کوچه باغهای گوشِ جان سپرده به بهار، و رهکوره‌های پر پیچ و خم روستاها، سرشار از ترنم دلنوازِ تپش‌های قلب آزادگانی بود که هنوز خورشید ندمیده بود، وضوی شهادت گرفته به سوی خورشید حقیقت گام بر می‌داشتند تا در محراب ایثار و جانفشانی نماز عشق گزارده و با گفتن تکبیر معنای روشن «الله اکبر» را به بیدار دلانِ روشن‌بینی که چشم دل و دیدهٔ ایمان‌شان به انوار حقیقت و اشراق ربوبیت آشنا می‌باشد، تبلوری دوباره بخشایند.

عاشقان پاکباز، دهکوره‌های با صفای شهر هرات را خالی می‌کردند تا به دریائی از خلوص و از خودگذری پیوندند، دریائی از غریب عشق، تکبیر و تهلیل، دریائی از رجز و حماسه، دریائی از سینه‌های آتشین و فریادهائی دشمن شکن و لبانی مترنم و قامت‌هایی استوار و گامهائی مستحکم و زمزمه‌هایی عاشقانه!

تکبیر شمشیر براق‌شان و «لا اله الا الله» گفتن‌ها تپشِ پر صلابت آنها بود و درست آنگاه که خورشید نقاب از چهره بر گرفت، خورشید عشق و حقیقت، شهر را در آوای تکبیر و نوای صلوات نورانی مزین ساخته و مهر تابان اسفند ماهی را در برابر عظمت قرار داد که در تاریخ معاصرمان

مشاهده نشده بود.

بازارها و خیابان‌ها از غریو و فریاد و همه‌په پر بود و ارادهٔ مردم مسلمان برای درهم شکستن ابهت دولت تره‌کی، چنان پر شکوه شکوفا گردیده بود که مزدوران استعمار خون‌آشام شرق، در همان لحظات اول ژرفا و قدرت قیام مردم را بخوبی لمس کرده، هراسی چنان شرم‌آور سراپای وجود کثیف و کتافبار آنها را فرا گرفته بود که حتی راه فرار را هم به فراموشی سپرده بودند، چه رسد به راه پیوستن به دریای زلال و مطهر آرمانهای الهی ملت را!

دشمنان اسلام و ملت مسلمان ما به گونه‌ئی سخت خجالتبار تعادل خویش را در تمام ابعاد و تمامت زمینه‌ها از دست داده بودند و در مصاف با مردم غیر مسلح و زنان و نوجوانان و جوانانی که دست خالی، با سینه‌ئی آتشین و فریادهائی توفنده به خیابانها ریخته بودند، چنان آرایش نظامی‌شان را بهم ریخته بود که دیوانه‌وار، فریادگران آزاده را به آتش تانکهای مدرن می‌بستیدند! ولی از آنجا که ترس آنها را در خود پیچیده بود تعادل فکری و عملی‌شان را از آنان گرفته بود، و ملت نیز با کمال ایمان به پیروزی و غلبه، بر آنان یورش می‌برد و شهید می‌داد، تانک و خودرو و زره‌پوش شکار می‌کرد، آرایش سیاسی و نظامی دشمن کاملاً برهم ریخته، و هر آن امید آن می‌رفت که حکومت هرات ساقط شود و زمام امور ملت به دست وارثان به حق ملت افتاده و مردم بر سرنوشت خویش حاکم شوند.

از سوئی کمونیستهای مزدور کرملین که در جهت اجرای وظایف استعماری شرق جز زورگوئی و ستمگری و خونریزی و قتل و غارت و... هیچ احساسی در دل نمی‌پروراندند، به حکم طبع حیوانی، اندیشهٔ الحادی و وظیفهٔ استعماری خویش، بدون هیچگونه استثنائی ملت را یکسره به آتش بستند! و ملت مسلمان هم که خون انقلاب و عشق خود و عدل و آزادی در رگهایش به جوش آمده بود و همهٔ هستی را در آزادی و آزادگی متجلی می‌دید، گاه با کنار کشیدن پیکره‌های گلگون شهدا و یا نهانی و ناخودآگاه زیر پای نهادن این گل‌های همیشه بهار بهشتی، تانکهای دشمن را یکی پس از دیگری تسخیر و سرنشینان را به جهنم می‌فرستاد.

همانگونه که آمد، مردم مصمم بودند تا سمبل قدرت و نقطهٔ اتکای دشمن (پادگان) را بگیرند، و با اینکار هم ابهت دشمن را درهم بکشند و هم با نابود کردن نقطهٔ اتکای وی، او را در جو رعب و هراس و انفعال قرار دهند، لذا گاه، با استفاده از قطع درختان کنار جاده به ایجاد راه بندان دست

می زدند و گاه با یورشهای چند صد نفری و شهید دادنهای متعدد و حماسه آفرین، شگفتی بر می انگيختند و تانکها را تصاحب می کردند.

شهر هرات را بوی خون و باروت در خویش فرو برده بود، عشق چنان حاکمیت قلبها و اندیشه‌ها را در دست گرفته بود که دلی و اندیشه‌ئی را نمی توانستی بیابی که جز در گرو پیروزی بتپد. در واقع بر همه چیز عشق و آزادگی حاکمیت داشت و چه زینده حکومت می کرد و چه زیبا و غروربار! و پیروان آن به حفظ قوانین و ضوابط شهر عشق و نظام محبت، مردانه کمر همت بسته بودند.

نعره‌های حیاتبخش تکبیر، خیل خیل و دسته دسته عاشقان حق را به سرمزل وصل راهنمائی می کرد و کسی از «وقت» نمی پرسید تا «پادگان» تسخیر شد و دولت دست‌نشانده روسیه سقوط کرد. خون جوشیده موج زد، توفان کرد و خورشید در خون نشست.

بیکر مقدس بیش از سی هزار شهید و مجروح، این شهر را به بهشتی ملکوتی تبدیل کرده بود که جویهایش لبریز از خون مقدس محبان الهی، گل‌هایش از داغهای شکفته سینه‌ها و قلب‌ها، و گلبنانش از ساعد و ساق و قامت سرو گونه کسانی بود که جز عشق چیزی بر سینه، جز تکبیر بر لب و جز ایمان بر دل نداشتند!

بهشتی سراسر آزادگی و شرف و غیرت و بزرگی و راستی و اخلاص و پاکی و عشق و عرفان و...! بهشتی آغشته از همدلی و تعاون و همکاری و غمخواری و یتیم‌پروری و نوازش و صفا و صمیمت و...! زیرا، صحنه طوری آراسته و بگونه‌ئی متجلی شده بود که همه خود را یکی و یکی خود را همه می دانست.

خورشید در خون نشست، اما چشمهای همه در انتظاری سخت ناامیدانه، همچنان در انتظار بسر می برد، پدری که در انتظار پسر، پسری در انتظار پدر، خواهری در انتظار برادر و مادری در انتظار هر دو، کودکی چشم براه مادر و همسری در انتظار همسر! دنیای عجیبی بود، نه دنیا که محشری زیننده، غرور آفرین و...!

چه کسی و از میانه کدام میدان و کناره کدام کوچه و بازار، با کدام حوصله و با چه وسیله‌ای، شهیدش را شناسائی کند؟! مگر نه اینست که اینان همه شاهدان مایند و مایان همه شهیدان اینان؟! مگر نه اینست که نمی توان مفهوم می به عنوان «شهید من» را در ذهنیت‌ها سراغ گرفت؟! پس چه باید کرد؟!!

روشن است، شهداء نباید در بازارها، کوچه‌ها و میدانها بمانند و شایسته است که خانه‌ها، از شمع وجود شهیدان منور باشد، لذا در هر خانه‌ای شهیدی یا شهدائی و زمزمه‌ئی و نجوائی از سورة «یس» و «تبارک» بود!

در هر خانه‌ئی ترنمی از سرودِ سنگین عشق و شهادت، در هر خانه‌ئی نوحه‌ئی و گریستی زیبا و غیر تمندا! آی بشریت امروزین، و آی قرن حاضر، هرگز نخواهی توانست عظمت بیست و چهارم حوت را تصور نمائی، آری به خدا هرگز!

بیست و چهارم حوت، با بیش از سی هزار شهید، هرات را به معبدی از یکرنگی و صفا تبدیل کرد که تکبیر نمازش اینار و شهامت بود و سلامش شهادت. معبدی که در آن پیام شهیدان همیشه شاهد را به جهانی فرو رفته در مرداب رخوت و شهوت و قدرت القاء می نمود و طبعی ست که می باید و نیز می شاید، فرآیند آن در پهنه‌ئی به وسعت تاریخ انقلاب گسترده باشد.

میوهٔ اینار

این حادثه در راستای انقلاب اسلامی ما سرآغاز حرکت‌های بسیار برجسته و عمیقی شد که شرح گوشه‌ئی از هر کدام این حرکت‌های آزادگی زای را کتابی درخور و شایسته باید به عهده گیرد. بویژه از آن جهت که بیشماری تعداد شهداء پر شهامت و شاهدان حاکم بر تاریخ خونبار انقلاب اسلامی، ترس را از دل‌ها و تردید را از مغزها و تزلزل را از پیکرها و هراس را از دیده‌ها و سکوت را از گلوها و لب‌ها به گونه‌ئی شگفتی‌زائی زدوده بود و از نظر سیاسی - ایدئولوژیکی، بویژه در پیوند با بعد فرهنگی، زوایای تازه‌تر و ابعادِ تحریک‌بخش‌تر انقلاب اسلامی ایران شناخته و تجارب کار آمدتر و برنده‌تری را به چنگ انقلابیون مسلمان افغانستان گذاشته بود.

لذا به وضاحت دیدیم که همهٔ اینها دست به دست هم داده، اولاً، ایمان و باور مردم را نسبت به اسلام - به عنوان مکتب - و ارزشها و ضوابطِ کمال‌زای اجتماعی - انقلابی آن بالا برد و تقویت کرد، ثانیاً، امید به پیروزی را در زمانی نه چندان دراز، جانشین تردید و دودلی ساخت و ثالثاً، انقلاب را از زوایای محدودِ سازمانی - و تا حدودی روشنفکرگرایانه - آن بدر کشیده و همه‌گیر ساخت که شرح نحوهٔ همه‌گیر شدن و نتایج بارآور این حرکت را شایسته است فاضلان انقلاب شناس و انقلابیون فاضل به قلم آورند!

بهرحال، دنیای قدرت بدست قدرت پرست با چشمان حیرت زده و دهان باز، این حرکت را دنبال کرد و دید آنچه را در خیال و وهم، تصورش را نمی کرد، دید که مردم تهی دست و تکیده اندامی، هنوز سالی از این قیام نگذشته، عرصه را برابر تجاوز پیشه روسیه چنان تنگ ساختند که نه تنها مهره گردانیهای استعماریش بی حاصل افتاد که خود مجبور گردید، بدترین ننگ و بیش مانده ترین خجالت تاریخ نوع بشر را پذیرا شده و با قشون صد و بیست هزار نفری ارتش سرخ، بر این ملت پیا خواسته، جانباز و سلحشور و پوینده و تلاشگر و... تجاوز نظامی می نماید! به آتش کشدشان، بمبارانشان نماید، خانه ها و مسجدها و تکیه ها و... را بر سرشان فرود آورد، خانه های شان را به خاک و خرمن هایشان را با خاکستر یکی سازند، تا بر آنان تسلط پیدا کنند!

اما خدای را اراده دیگری بود، اراده درهم شکستن بازوی زورگویان و پشت ستم پیشگان، اراده اثبات ورشکستگی همه ضوابط و معیارهای مادی و محاسبه های ضد فطری استعمارچیان حسابگر و تثبیت نوامیس، قوانین، اصول و ضابطه های توحیدی، اراده نفی شرک و اثبات توحید.

لذا جهان ناباور به عشق و ایمان و شهادت، و غوطه ور در لجنزار متعفن مادیت نظری و اخلاقی با چشمانی دریده و متحیر، دید، اراده حق راهی نو، راهی بسیار نو، فرایش انسانیت مظلوم نهاده و آنانرا بسوی فطرت و جایگاه شایسته این فطرت، راهبری نموده و تحقق پیروزیهای این راه را هیچ قدرتی مانع شده نمی تواند!

و اینک، پس از گذشتن هفت سال از روز ۲۴ حوت، عظمت بزرگی آفرینان قیام ربانی آن روز را در واقعیت های سیاسی، نظامی، اقتصادی و... افغانستان و دنیا مشاهده می دارند.

بررسی نتایج و ره آوردهای قیام چند ساله ملت ما که قیام بشکوه، خونین و حماسه ساز ۲۴ حوت، همچون تاج افتخاری بر تارک آن می درخشد، کاری نمی باشد که نویسنده می تواند «به تنهایی» از عهده آن بدر آید ولو سالیانی دراز هم به وی فرصت دهند، چه رسد به مقاله کوچکی از این دست.

لذا با درخواست پوزش از عزیزان خواننده و با عذر تقصیر مضاعف و مضاعف عذر تقصیر از پیشگاه شهداء و الابرار قیام حسینی روز ۲۴ حوت - در واقع روز گشودن گره کور انقلاب اسلامی افغانستان بدست توانای ایثارگران و مجاهدان و پیروان راستین قرآن - که نتوانسته و نمی توانیم حتی گوشه ای از عظمت قیام بر کتبار آنانرا به تصویر کشانیم، ناگزیریم مسئله را به صورت بسیار موجز

تعقیب نموده و موقعیت کنونی انقلاب اسلامی خویش و نیز موقعیت کنونی دشمنان انقلاب خویش را فهرستوار به ذکر نشسته، شرح و تحلیل و تحلیل همه جانبه را به فرصتی دیگر موکول نمائیم:

اول - اگر تا چندی پیش روسیه سوسیالیستی در ابعاد مختلف، از چشم محافل سیاسی افتاده بود، قیام اسلامی ملت ما و در رأس آن به عنوان نمونه، قیام ۲۴ حوت باعث شده است که اینک روسیه سوسیالیستی در گستره عظیمی از جوامع، بویژه در دیدگاه امت بزرگ اسلامی، ابهت خود را از دست داده و دیگر بت بتکده سیاستهای حتی انحرافی نباشد. چه حرکت تجاوزکارانه روسیه باعث شد تا از سوئی منطق در هم شکسته سوسیالیسم، رسوائی عفن خویش را در همه ساحه‌های سیاسی، اعلام نموده و درون مایه استعماریش را، آنهم در شکل یکی از وحشیانه‌ترین تجاوزات استعماری متجسم سازد. و از دیگر سوی، ارتش سرخ، این بت قدرت بتکده قدرت پرستی چنان در برابر اراده آهنین ملتی سلحشور و دست خالی، بهم بشکند که همه خادمان و جارو کشان پرستشگاه زر و زور و تزویر و تلیس را شرمسار و سرافکنده سازد.

هر چند که در کنار این بت شکنی بی سابقه، توانست به آنهایی که اندیشه‌ئی سالم و دلی روشن دارند، اثبات نماید که روسیه تجاوزگر، حتی در امر استعماریشگی نیز بی عرضه‌تر از آن بوده است که توانسته باشد با طرح پلانهای دقیق استعماری، بر ملت افغانستان تسلط یابد و این نیست مگر شکست کامل و همه جانبه سیاسی، نظامی و استعماری روسیه.

دوم - قیام اسلامی ملت ما، به گونه بی سابقه‌ئی مرزها و مرزبندیهای سیاسی جهان را مشخص ساخته و در کنار به نمایش نهادن خط، جهت، اهداف، روشها و... استعمار و همگامان و همراهان استعمار، خط دوستان واقعی اسلام و انقلاب اسلامی را، از دشمنان و دوست‌نمایان و مدعیان مذذب و منافقان چند چهره جدا کرد، آنهم تا آنجا که امروز ملت ما، نه تنها همزبانی‌های استعمار شرق و غرب را در رابطه با انقلاب اسلامی خویش مشاهده می‌نماید که به خوبی متوجه جهت گیریها و راه و رسم‌های هر یک از ابرقدرتها و اقمار و خوشینان به آنها نیز می‌باشد. و این کار هرگز میسر نمی‌شد، جز در پرتو جهاد گسترده شهداء میلیونی و آواره‌های مظلوم و ستم کشیده این قیام.

سوم - این قیام مسئله جهاد و عناصر اصیل و درونی، ارزشها و برکات مندمج در آن و زمینه

کاربرد و نتایج و فرآیندهایش را در سطحی وسیع - چه به گونه‌ئی نظری و چه عملی - مطرح ساخته و در عمل مردم تبلور بخشید.

چهارم - این قیام پرشکوه در روند طاقت‌شکن خویش نه تنها ایمان به راه را تقویت کرد، که در مسیر پویائی تکاملی خویش، مردم را مجهز به تجارب مهمی ساخته و با عظمت‌هائی آشنائی بخشید که قبل از آن در پهنهٔ حیات فردی و جمعی خویش، در این سطح تجربه نکرده بودند، زیرا قبل از ۲۴ حوت، نه تنها مردم، بلکه عده‌ئی از روشنفکرانها نیز ایمان‌شان را به نیروی الهی مردم و نورافشانی اصالت‌های اعتقادی و اسلامی از دست داده بودند، و در حقیقت بواسطهٔ همین ایمان باختگی بود که دولت تره کی را صاحب نیرو و قدرتی نشکن و شکست‌ناپذیر می‌پنداشت. ولی ۲۴ حوت، نه تنها اثبات کرد که این ذهنیت براستی جز «پندار»ی نمی‌تواند باشد که عکس آن به یقین درست است، لذا اولین نتیجه‌های او را در موارد زیرین مشاهده کرده می‌توانیم:

الف - نفی پندار قبلی و باورمندی به نیروی الهی مردم.

باء - نفی پندار قبلی در مورد حکومت تره کی و باورمندی به ضعف و ناتوانی دولت وی.

جیم - اثبات ناپایداری و ضدانسانی بودن ارزشها و نظام ارزشی استعمار در تمام ابعاد فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و ...

دال - پویائی و تحرک بینش اسلامی و اصالت‌های ارزشی نهفته در آن، چه قبل از ۲۴ حوت، اجنبیان مزدور و مزدوران اجنبی، این شعار ضد انسانی را به همهٔ ذهنیت‌ها القاء می‌کردند که اسلام عقیده‌ئی متعجر و پوسیده بوده، حرکت و پویائی خویش را از دست داده است! اما با آمدن و به تحقق پیوستن قیام ۲۴ حوت، مفاهیم و باورها دگرگون شد، زیرا این قیام توانست:

۱ - ایمان به مکتب و اصالت‌های ارزشبار و اهداف کمال‌آفرین آن تولید نماید، آن را تحرک بخشد و از آن در تحقق اوامر الهی کار بکشد.

۲ - توانست «عشق» به راه، هدف و به مسئولیت و تعهد بیافریند.

۳ - امید به پایان کار و رسیدن به پیروزی را در خاطر‌ها شاداب نگهدارد.

۴ - نشاط و شوری تازه در حرکات ایجاد نماید. و از همه مهمتر:

۵ - ملت مسلمان ما را مجهز به تجاربی بس والا و شایسته سازد که جز با تحقق این قیام غیر ممکن می‌نماید. چه ملت مسلمان ما به گونه‌ئی عینی و عملی با تجارب عزت‌آفرین: شهامت،

ایثار، اخلاص، استغناء، آزادگی، هجرت، جهاد، عشق، عرفان و بالاخره شهادت آشنائی حاصل کرده و طبعی ست که تا اندیشه‌های خفت‌آفرین متقابل‌شان را درک و نفی نمی‌کرد، به اینها نمی‌رسید، زیرا که امکان دسترسی همه جانبه به این تجارب و عظمت‌هائی از این قبیل مسئله‌ئی نبود که در شرایط طبعی، آسان به چنگ افتد.

پنجم - و نهایتاً جانفشانیها، استقامت‌ها، تلاشها و تکاپوهای اسلامی ملت ما باعث شد تا قسمت مهمی از نیرنگهای دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی کشف و نقاط ضعف متعددی شناسائی شود. و هرگز آشنائی به حیلها و ابعاد گسترده و متنوع روشهای استعماری و الحادی میسرمان نمی‌شد، اگر شهامت مردان مرد ما، خیابان‌ها و کوچه‌ها را از خون رنگین نمی‌ساخت، اگر مادرانی از تبار آزادگی و سلاله ایثار، جگر گوشه‌های نازپرور خویش را در چهارسوی محبت در بهای «رضای محبوب» و «رضوان معبود» به بیع نمی‌گذاشتند و ناورد گاه عشق به قرآن و اسلام را، حسین گونه با خون خویش آذین نمی‌بستند. اگر پدرانی شیردل و شیرشکار، بیشه هیتساک سیر و سلوک به سوی محبوب را، با دادن میوه‌های دل و روشنائی دیدگان خویش، از لوث حرامیان و ددمنشان و... پاک نمی‌ساختند، آری به یقین میسر نبود، بویژه اگر شهداء بزرگوار ۲۴ حوت و سایر یوم‌الله‌های مبارک نبودند.

پس خوش بادتان مقام و پر رهرو بادتان طریقی که بشریت تخدیر شده عصر قدرت پرستی را آشنا ساختید به: انسانیتی نورانی و مهربار و ایثارانگیز و اسلامی بسیار نورانی تر و...

ذُلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا*

این مقاله در جزوه جیبی تحت عنوان «نگرشی به قیام روز ۲۴ حوت» در تاریخ حوت ۱۳۶۴ هـ.ش، از طریق مرکز مطالعات و تحقیقات انقلاب اسلامی افغانستان به تیراژ پنج هزار جلد به چاپ رسیده است.

به بهانهٔ ۲۴ حوت
رابطه
انقلاب و ارزشها

مؤلفه‌های انقلاب

بررسی رویدادهای مهم تاریخی در میان اقوام و قبایل مختلف تأیید کنندهٔ این واقعیت می‌باشد که قیام‌ها و انقلاب‌های اجتماعی گاهی اهدافی صرفاً مادی و دنیائی را تعقیب می‌نمایند و گاهی آرمانهائی ارزشی و ماوراء الطبیعی‌یی را که هم دنیای آنها را رونق و جلوه و عزت الهی می‌بخشد و هم عقبای‌شان را از نظر کیفیت و سلامت تضمین می‌نماید. روشن و طبعی است که هر کدام از این قیام‌ها دارای علت و یا عللی ویژه و معین بوده؛ از روشهای خاص خودش بهره جسته؛ به زمینه‌ها، موارد و کارهای معینی دامن زده؛ آرمانهای مخصوص به خودش را دنبال نموده؛ برپا دارندگان خویش را از اشیاء و اموری معین دور ساخته و به اشیاء و اموری دیگر نزدیک نموده؛ آثار و پیامدهایی کاملاً مشخص از خود بجای نهاده‌اند و غیره.

آنچه آمد مؤید آنست که برخی از این قیام‌ها و انقلاب‌ها از جانب محرومان از مواهب اقتصادی علیه چپاولگران و استثمارپیشگان و تجاوزگران به حریم حقوق مادی مردم شکل گرفته، براه افتاده و سرانجام به گوشه‌ای از اهداف خود رسیده است و زمانی، از ناحیهٔ انسانهای ارزشگرای و تعالیجوی علیه فاسدان منحرف از ارزش‌های انسانی و راه و رشد هویت الهی انسان و برای استیلای ارزشهای ناب و ساختن انسانی خدائی و آزاد کردن او از هر آنچه شایستهٔ مقام وی نبوده است.

آنچه درین میان قابل تذکر بوده و به هدف این نبشته نزدیک‌تر می‌باشد اینست که یادآور

شویم: برخی از این قیام‌ها «صنفي و گروهی» و در محدوده اهداف ویژه گروهی برپا شده، از ساز و کارهای ویژه گروهی برخوردار بوده و راه خویشان را پیموده‌اند و برخی دیگر به عکس «اُمّی و توده‌یی و عمومی» بوده و اکثریت مردم همان جامعه را در راه شکل‌گیری، پویائی و احیاناً رسیدن به ثمرات متنوع خود، مجبور به مشارکت و دعوت به تلاش و ناچار از همراهی کرده‌اند.

طبیعی است که در مواردی از این دست، گاهی زبان اهداف قیام‌ها، ابزار و روشهای مورد توجه آنها و... نیز گروهی و صنفی گردیده و متناسب با ذوق و سلیقه گروه برپادارنده‌اش باشد و زمانی به خلاف آن زبان، زبان عموم مردم، و اهداف، اهداف مورد تأیید و پذیرش و اقبال امت باشد.

به هر حال، تا آنجا که از این گونه بررسی‌ها بر می‌آید امتیاز یک انقلاب ارزشی و یا قیام و انقلاب مذهبی - که در پی تحقق ارزشهای برین و انسان‌ساز بوده و بر آنست تا انسان در مانده در مادیت و پلشتی را از زندان هوسها و لذتهای بهیمی بدر کرده و به مقام شایسته خود وی برساند - از یک حرکت گروهی و صنفی، و البته که در یک نگرش کلی و فراگیر، در دو چیز می‌باشد:

اول - در اُمّی بودن و فراگیر بودن زبان آرمان و اهداف آن؛

دوم - در ارزش محوری و فرامادی بودن آن؛

با این مایه از باور و بینش اگر بخواهیم که قیام مردم خودمان را مورد توجه و ارزیابی قرار دهیم به روشنی متوجه خواهیم شد که این قیام، اولاً قیامی اُمّی و فراگیر و میلیونی بوده و جز مزدوران روسیه روسیاه، نه تنها کسی آن را رد و نفی و طرد نکرده که از همکاری با آن روی نگردانیده است؛ و ثانیاً در خواهیم یافت که این قیام سرتاسری هدفی جز دین‌مداری و گسترش ارزشهای دینی - که در شکل دفاع از حوزه حضور دین و ارزشها و باورها و اعتقادات دینی تجلی و تبارز داشته و دارد - را دنبال نمی‌کرده و نمی‌کند. روشنی و صراحت این واقعیت به حدیست که اینک دنیا - جز روسهای تجاوزپیشه و مزدوران سگ‌صفت آنها - نه تنها به این امر مهر تأیید می‌گذارد که هر توجیه دیگری را به ریشخند می‌گیرد.

یک نگرش اجمالی و شتابناک به ادبیات سیاسی امروز - به ویژه آنچه متوجه به انقلاب ما بوده و حول مؤلفه‌ها و ویژگی‌های آن می‌چرخد - مؤید آنست که تأثیر دین‌محوری و ارزشهای مربوط به آن در این قیام تا آنجا بوده است که در حوزه کاربرد زبان و واژه‌ها تحولی روشن‌پدیدار ساخته و فرهنگ‌واره‌ئی از واژه‌های مذهبی و ارزشی را بر آن تحمیل کرده است! این نگرش -

اگر منصفانه بوده و از واقعیت‌گرایی بهره‌مند باشد - یقیناً آنهائی را که نظری مخالف ما دارند به پذیرش بی‌چون و چرای این واقعیت‌مدعن خواهد ساخت؛ هر چند برای مغرضان و مزدوران و جدل‌پیشگان برای همیشه جای مخالفت وجود دارد!

به هر حال، بررسی واقع‌بینانهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعهٔ ما در چند دههٔ اخیر هم می‌تواند هویت و محتوای این قیام را به روشنی معرفی نماید؛ هم جهت سیر تکاملی آنرا ترسیم نموده و روشن سازد؛ هم میزان اثرگذاری آنرا بر ابعاد مختلف اوضاع فعلی منطقه و جهان روشن نماید؛ هم آفت‌ها و دشمنان آشکار و نهان آنرا شناسائی و معرفی نماید؛ و هم دورنمایی - هر چند که نه چندان شفاف - از آینده و آثار برکتبار آنرا برایمان طراحی نماید!

در این رابطهٔ ویژه، آنچه نیاز به آوردن برهان ندارد اینست که: مردم افغانستان به دلایل متعدد - که اینک حتی نزد بی‌سوادترین افراد جامعه هم روشن شده، هم مدلل گردیده و هم انکارناپذیر می‌نماید - از دولت ظاهرخانی راضی نبودند! هر چند بهتر آنست که بگوئیم: وضع مسخرهٔ دولت ظاهرخانی بحدی از ابتدال و نفرت‌انگیزی رسیده بود که تحمل آن وضع رقت‌انگیز حتی برای افراد خانوادهٔ سلطنتی نیز طاقت‌شکن و توجیه‌ناپذیر گردیده بود! چه رسد به مردم!

در واقع، همین وضعیت غیر قابل تحمل بود که به دست روسها و داودخان از یک طرف وسیلهٔ توجیهی را سپرد تا رویکرد به کودتا را توجیه نمایند و از دیگر طرف، انگیزهٔ رویکرد به کودتا را تقویت نمود! چرا که کارگزاران این دولت بریده از مردم نه برای مردم دنیائی گذاشته بودند تا در سایهٔ آن بیارامند و لذت ببرند و خوش بگذرانند و نه هم دینی تا در پرتو ارزشهای آزاد سازنده‌اش خود را به قله‌های رفیع عزت و سعادت ارزشی برسانند!

کار این دولت فاسد فاسد‌کننده بجائی رسیده بود که نه تنها دیگر زمینه‌بی برای توجیه حضور و تداوم لاشهٔ متعفن خود نداشته و هرگز هیچ‌گونه امیدی برای آینده، در هیچ بعدی و برای هیچ فردی بجای نگذاشته بود؛ نه تنها زمینه و موردی برای جانبداری از خود را حفظ نکرده بود؛ نه تنها فساد خود را علنی ساخته و خود را از هر نظر خلع سلاح و صلاح کرده بود، که همهٔ وسایل نابودی و فنای خود را، خود و به دست خود فراهم ساخته بود؛

طبیعت چنین حالی مؤید آنست که مردم از سیاست و نظام اقتصادی دولت ظاهرخان به هیچ‌وجه راضی نباشند؛ چرا که آنچه در رگهای این سیاست جریان داشت غفلت از مردم و رشد

اقتصادی مردم و سروسامان دادن به عدالت اجتماعی و قسط اقتصادی و ارزش محور ساختن تلاشهای اقتصادی و خدائی کردن جنبه اقتصادی و اهداف اقتصادی و امنیت بخشیدن به آینده اقتصاد و... بوده و جز خارج ساختن سرمایه‌های ملی، و متمرکز کردن آن‌ها در بانکهای فرنگستان و ایجاد نامنی اقتصادی و بی‌اطمینانی و... خون دیگری در این رگها جاری نبود!

زراعت این مملکت هنوز به همان روش بسیار کهنه و نازای ادامه داشته و هنوز که هنوز است، انسان عصر فضا باید به رنج و مشقتی که کشتگر افغانی برده و ثمری که بر نمی‌دارد خون دل بخورد و حسرت بکشد!

از صنعت هم که هنوز اثر و خبری نبوده و نمی‌باشد تا بتواند وضع تحمل‌ناپذیر اقتصادی این ملت را تا حدودی قابل تحمل سازد!

وقتی اوضاع سیاسی و اقتصادی دوره ظاهر خان این گونه بوده باشد، کدام عاقل منصف می‌تواند توقع داشته باشد که وضع فرهنگی آن بهتر از آندو خواهد بود!

فقر اقتصادی و نامنی حاکم بر وضع اقتصادی فرهنگ و فرهنگیان این کشور، مردم را چنان نسبت به عدم کار آئی فرهنگ دولتی بی‌اعتماد ساخته بود که نه تنها عده زیادی از شهرنشینان و بچه کسبه‌های تازه به دوران رسیده دیلم و یا گاهی لیسانس را برای کم شدن دوران عسکری و... تعقیب می‌کردند که تا لحظه آخر عمر این مردک، تحصیل بچه‌های روستائی با اجبار، اکراه و فرار همراه بود!

آنچه در رابطه با ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت ظاهر خانی آمد، متأسفانه در دولت داوودخانی نیز ادامه داشته و این دولت، با همه وعده‌هایی که داد، هرگز نتوانست نقطه قابل توجه و امیدی تولید نماید تا مردم حاضر شوند با انقلابی اینهمه خونبار خود را بدان رسانیده و اجر این همه رنج و درد و مصیبت را باز گیرند؛ چرا که درین دو حکومت و حاکمیت هرگز جاذبه‌ئی وجود نداشته بوده است تا با قیمت خون جگر گوشه‌های مردم پیاخته برابری کند!

همه آنچه آمد مؤید این نکته است که قیام این مردم هرگز و به هیچ روی برای بازگشت به دوره‌ئی آنهمه سیاه و نفرت‌انگیز نبوده و هیچ جاذبه‌ئی هم وجود نداشته است تا آنان را بدان نظام فراخواند! و از آنجا که موهبت‌ها و ارزشهای نظام سرمایه‌داری از یکطرف برایشان بیگانه بوده و هیچگونه تجربه ذهنی و یا عینی از آن نداشتند؛ و از دیگر طرف، کسی مؤلفه‌ها و ارزشهای پا گرفته

از این نظام را در سطحی ملی و فراگیر برایشان روشن ساخته بود؛ و آنچه را هم از بچه فرنگ رفته‌ها - بعضی‌ها - شنیده بودند، شرم‌آورتر از آن می‌دانستند تا به دیگران باز گویند و عواملی دیگر، باعث شد تا قیام اینان نتواند در جهت مواهب و ارزشهای نظام به اصطلاح سرمایه‌داری باشد؛ و از همین روی هم هست که هرگز از شعارها و جاذبه‌های مربوط به دنیای سرمایه‌داری از قبیل دیموکراسی، تساوی حقوق زن و مرد، آزادی لجام گسیخته زن، رباخواری، مال‌اندوزی، لیبرالیسم افراطی خجلبتبار و... در زندگانی اینان - چه در نظر و بیان و چه در عمل و قیام - اثری ندیده بلکه با جنبه‌های غیر اسلامی نظام سرمایه‌داری، مخالفت و تضاد نظری و عملی آنان را مشاهده می‌نمائیم!

برهانی بکر

اگر بخواهیم ارزش محور بودن قیام مردم خویش را از پشتوانهٔ برهانهای دیگری بهره‌مند سازیم، می‌توانیم علاوه بر آنچه تذکر رفت، مسیر سخن را عوض نموده و بگوئیم که:

اولاً، همهٔ دنیا می‌دانند که مردم افغانستان از نظر اقتصادی در پائین‌ترین مرتبهٔ ممکن در جهان کنونی بسر برده و در دنیا دو سه مملکت بدبخت دیگری بیشتر وجود ندارد که با اینان هم‌درد باشند! اینان را وضع نابسامان اقتصادی تا بدان حد از فشار سوق داد که در دوران حکومت داودخان نه تنها مردم کوچه و بازار و قریه‌ها که بسیاری از دیپلمه‌ها و کارمندان جزء، برای سد جوع و امرار معیشتی بخور و نمیر مجبور شدند تا ننگ مهاجرت به ایران، برای کارگری را پذیرا گردانند! و این متأسفانه امری نیست که حتی تاریخ بتواند پنهانش کند! و شرمی نیست که ظاهرخان و داودخان بتوانند از دامن خویش و پیشانی حکومت‌های‌شان پاک نمایند!

ثانیاً، عدم دسترسی آنها به اطلاعات درست و موثق - به دلیل فقر فرهنگی و تبلیغی و... - از وضع اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و... اقمار روسیه و به خصوص ممالک مسلمان نشین آن دیار، آنان را از آنچه درین جایها می‌گذشت دور نگهداشته و هیچ‌گونه تجربه‌ئی - ولو نظری - از آنچه دنیا به دست آنان داده بود نیندوخته بودند تا سرمایهٔ قیام خویش برای رسیدن به بهروزی سازند؛

ثالثاً، روسیه را یکی از ابرقدرتهای جهان شناخته و در کنار پذیرش ملل دیگر، اینان نیز او را به عنوان ابر قدرتی مطرح و صاحب نفوذ، ابر قدرتی که یقیناً مفت ابر قدرت نشده و حتماً ویژگی‌هایی معتبر او را بدین موقعیت رسانیده، ابر قدرتی که سلاح‌های اتمی دارد، به کرهٔ ماه رفته

است، نصف دنیا را به خود متوجه ساخته و لاجرم ثروت دارد و قدرت دارد، پس می تواند وابستگان و گروندگان به خود را از نظر قدرت و ثروت و لذت و... اشباع سازد و راضی گرداند؛ می تواند پولدارشان بسازد؛ صنعتی شان بسازد، امنیت و رفاه اقتصادی برایشان هدیه آورد و... پذیرفته بودند!

رابعاً، یقین آورده بودند که وقتی ابرقدرتی مثل روسیه از دولتی جانبداری می کند و یا مثل دولتهای کمونیستی افغانستان، خود برویکارشان می آورد، اگر بخواهد در دنیای استعماری و با حضور رقیب های استعماری نگاهشان بدارد، باید که: از هر نظر و هر جهت و هر بعد تقویتشان نماید و می نماید!

خامساً، این دولت هم فریاد آزادی سر می دهد؛ هم فریاد عدالت و دفاع از محرومین؛ هم ادعای رسانیدن کارگران و دهقانان به قله های رفیع حاکمیت را دارد؛ هم می خواهد اقتدار بی چون و چرای کارگران را در صحنه افغانستان بنمایش گذارد؛ هم عملاً فیودال زدائی کرده، با سرمایه دارها مخالفت نشان داده و زمین خوانین را به زارعین واگذار کرده و خود را حامی و پشتیبان آنان جا می زند؛

سادساً، از آنجا که گلوی اکثریت مردم از تلخای فقر اقتصادی، بی عدالتی، امتیاز طلبی های ظالمانه و... زخمین بوده، و در عرصه های فرهنگی از درد بیسوادی رنج برده و در حوزه های اجتماعی از حرمت و احترام اجتماعی خود را بی نصیب می یابند، باید به دولتی و نظامی از ایندست **اولاً** با همه وجود خوشبین باشند! و اطرافش را گرفته، او را تقویت نمایند؛ و **ثانیاً** اگر از مایه های این خوشبینی و اقبال بهره مند نمی باشد، **لا اقل** بدبین نبوده و بگذارند تا خود شخصیت و هویت مردمی و یا ضد مردمی خود را در عمل ثابت نماید، ولی می بینیم که نه خوشبینی نشان می دهند و نه بی تفاوتی! و این حتماً پرسشی جدی را برای هر باخردی تحمیل می کند تا از خود پرسد که چرا؟! بهترین، کامل ترین، دقیق ترین، درست ترین و واقع بینانه ترین پاسخ برای این پرسش این است که گفته شود: مردم ما مسلمان هستند و لزوماً ارزش محور؛

اینان از ارزشهای برین و ملکوتی در حیات خویش به تناسب رشد عقلانی - ایمانی خویش تجربه هائی عندی و باطنی داشته و دارند؛

و درست اینکه در نظام فکری شان از ریخت حکومت اسلامی و اقتصاد اسلامی و جامعه

اسلامی و... طرحی آکادمیک، روشن، منظم و... وجود ندارد، اما از «عدل علی^(ع) و عمر»، از صفای اهل صفة، از برادری و ایثار انصار مدینه و از ایثار و احسان و جهاد و آزادی و طهارت و شجاعت و شهادت مسلمانان چیزهایی بسیار شیرین، نوازشگر، هوشربا و دل‌انگیز در ذهن و بر زبان داشته و دارند؛

حال اگر جوجه غریزده تربیت شده در دامان فرهنگ پلشت ظاهر خان و داودخان از شنیدن ندای دل‌انگیز اذان در تاریک - روشن صبحگاهان لذتی نبرده و از این لذت ملکوتی هیچ تجربه‌ئی ندارد، او جانش در چنبر این لذت‌بارها از خود بیخود گردیده و یارای آن را دارد تا بار دیگر از خواب غفلتی دیگر، وی را برانگیزاند؛

اگر بچه غریزده هوسباز دوران ظاهرخانی و داودخانی از لذت هوشربای رسیدن به نماز جماعت - در مسجدی که جز بوریا فرشی بخود ندیده است - بی‌نصیب است، او با همه وجود خویش این لذت را در اوقات مختلف و بویژه صبحگاهان دل‌انگیز و غروب‌های آرامشگر تجربه کرده و این تجربه می‌تواند او را به قیامی دیگر وادارد؛

اگر غریزده بریده از خویش و نرسیده به رقاصه‌ها و لچارهای غرب از لذت بیدار شدن در نیمه شب برای تهجد و خوردن سحری هیچگونه بهره‌ئی ندارد، برای او این بیداری و تلاش جشنی است که او را به ضیافت معشوق و پای سفره فیض او می‌رساند؛ و لذا توان آنرا دارد تا در نیمه شبی دیگر او را برای امری مهم‌تر بیدار نگهدارد!

اگر برای جوجه غریزده مخمور شرابهای ننگین شبانه، بیدار شدن به موقع دشوار بوده و از تطهیر صبحگاهی و تعویض لباس و پیوستن به جمع لیک گویان و رهروان به سوی مصلاهی نماز عید هیچ‌گونه تجربه‌ئی وجود نداشته و لذتی نمی‌برد، برای او هر گام، نغمه وصالی و هر لیک، پاسخ به پیام محبوب دلربائی است که او را به خود می‌خواند و لذا می‌تواند گامهای او را در راه رسیدن به معشوق قوت و سرعت بخشاید؛

اگر بچه غریزده ساخت دستگاههای استعماری از شور جاودانگی، پایداری و نامیرائی هرگز در خود چیزی نمی‌یابد، او را فرهنگ بالنده‌اش سراپا شور جاودانگی، نامیرائی و بقاء به دوست ساخته و جان بیتابش را مشتاق رسیدن به اوج قله‌های این باور و بینش گردانیده است؛ و لذا است که متوجه می‌شویم او نه تنها از مرگ نمی‌هراسد که مشتاق شهادت است؛

اگر در دنیای فکریِ جوجه غریزده ساخته دستگاههای استعماری هیچ طرحی مشاهده گرانه از حیات فردائی وجود ندارد، عشق به حق و همدلی با معارف اسلامی کار او را تا بدانجا کشانیده است که گوئی فردا را می بیند و همه پیامدهای حیات و تلاشهای کنونی خود و خلق را مشاهده می نماید! و لذا این توان را دارد تا با دلی آسوده، تن را به مصافی عزت بسپارد!

اگر در وجود بچه غریزده امید به لقاء الهی و پادشاهای توصیف ناپذیر ربّانی وجود ندارد، او سر تا پایش از چنین امیدی انباشته بوده و با همه باور در انتظار روز رسیدن به این فیض عظمی و برکت جاودانه دلربا می باشد و لذاست که با غلتیدن در خون خویش به مرگ معنا و زیبایی می بخشد؛ اگر جوجه غریزده ما از لغزیدن بدام فسادهای نفرت انگیز، تقلیدهای میمون وار و بردگی های سگ صفتانه هیچ شرمی نداشته و از تصورش هیچگونه نفرتی ندارد؛ متن تصور چنین حالات و زمینه هائی او را بر آشفته، نفرتش را شعله ور گردانیده و بر آتش می دارد تا با همه وجود در پی دفع این مایه های ذلت و سرافکنندگی بدر آید؛

اگر سوسیالیزه شده غیرت باخته ما از ناموس زدائی ابائی نداشته، حاضر است تا ناموش در اختیار هوسبار گیهای دیگری قرار گیرد و این را ترقی و تجدد و آزادی و عزت و... می فهمد، او با همه وجود بلاهت، فساد، زشتی و سرافکنندگی چنین امری را احساس نموده و نمی تواند بر آن و بر جانبداران آن نشورد؛

و بالاخره اگر جوجه غریزده خردباخته دین ستیز ما قیام برای همه مواردی از ایندست را شورماشور، بلوا و... تلقی کرده و می کوشد تا وجهه برین آنرا انکار نماید، او قیام در راه خدا و ارزشهای خدائی را انقلابی بشکوه فهمیده و با همه دار و ندار خود از آن جانبداری می کند که اینک با این کار خود توجه جهانیان را به خود جلب نموده، حیرت همه منکران انقلاب های ارزشی را برانگیخته و آنها را از ارائه هر گونه توجیه دیگری مأیوس و خلع سلاح نموده است! هر چند که هنوز جمعی از واقعگرایان جدل پیشه می کوشند تا آنرا از موضع رفیع و ارزش محور آن پائین بیاورند.

راهی دیگر

برای اثبات آنچه آمد راهی دیگر نیز وجود دارد و آن: بررسی، تحلیل و تعلیل سیر تحول

ارزشها در میدان اندیشه و عمل مردم ما است؛ این بررسی اگر واقع‌بینانه باشد، نه تنها می‌تواند جهت نگرشها و گرایشهای انکارناپذیر مردم را به نفع ارزشهای مادی و یا معنوی معین نماید که خواهد توانست هم ما را با سیمای آندسته از ارزشهای توانزا و مؤثر و کارساز و تعیین‌کننده سرشت و سرنوشت حیات جمعی و سیر تکاملی آن آشنا بسازد و هم آثار و پی‌آمدهای رویکرد عملی به آن ارزشها را علنی و روشن ساخته دورنمایی از آینده‌ئی مبتنی بر توجه به ایندسته از ارزشها را پیش رویمان قرار دهد؛

به هر حال، بدون آنکه خواسته باشیم وارد جزئیات آکادمیک و فلسفی قضیه شده باشیم با طرح چند پرسش بسیار روشن و ملموس، قضیه را به میدان محاکمه می‌کشانیم؛ به این معنا که پرسش و بررسی نمائیم که مردم ما از علم کردن شعارهائی کاملاً مذهبی و ماوراء الطبیعی و تپش و تلاش و جهاد و خواندن‌ها و دویدن‌ها در جهت تحقق آن شعارها و ارزشهای نهفته و پاگرفته از آنها چه هدفی را دنبال می‌کنند؟!

وقتی جوان این مرز و بوم سنگر را حجله خونین خود ساخته و عملاً جانبازی و در خون خویش خفتن را سرمایه حیات خود می‌سازد، می‌خواهد به ازاء آن چه چیزی و چه ارزشی مادی و این جهانی را فراچنگ آورد؟!

او وقتی با راحتی خود، با رفاه خود، با آرامش خود، با لذت‌های متنوع حیاتی خود، با سرمایه اقتصادی خود، با امکانات و استعدادهای دوران جوانی خود، با احساسات مقدس پدر و مادر خود، با راحتی و رفاه و امنیت و آرامش خانواده خود و با بسیاری از زمینه‌های دیگر در افتاده و همه را به شرار فنا و نابودی می‌بخشد، بر آنست تا چه ارزشهائی را حاکمیت بخشد؟!

وقتی شعار شهادت را معیار عمل و حیات خود می‌سازد، می‌خواهد تا به چه امری دست یابد؟! این سیر اندیشه و عمل و تلاش و تکاپو در حوزه اندیشه‌های الهی، تا کجا حیات و تلاش‌های او سیطره پیدا کرده و از او به عنوان انسانی مسلمان و مجاهد چه تصویری بدست داده است؟!

این جهادپیشه عاشق شهادت، از همه سرمایه‌های مادی و معنوی حیات این جهانی خود می‌گذرد تا چه سرمایه‌ئی و ارزشی را تصاحب کند؟!

حیات او را تا کجای عالم هستی گسترش یافته و تداوم یافته و کدام شکل آنرا برای اختیار و انتخاب کردن از همه برتر و شایسته‌تر میدانند؟! چرا؟!

اندک توجه به آنچه آمد و به آنچه در ذهن صدها هزار انسان مواجه شده با این چهره‌های حیرت‌انگیز می‌گذرد مؤید و مثبت این واقعیت می‌باشد که در رأس آرمان‌ها و شعارهای برپا دارندگان عزیز این قیام عزت‌بار، اصل «الحاد ستیزی» قرار دارد و این خود یعنی: رویکرد به توحید و ارزشهای پاک‌گرفته از اندیشه و عمل توحیدی و خدامحورانه.

نفس محوریت پیدا کردن این آرمان و شعارهایی که پیرامون احکام مربوط به این اصل مقدس و هویت‌بخش قرار گرفته و بر آثار آرامش‌دهنده و نوازشگر آن مترتب بوده و همگی در جریان نظر و عمل میلیون‌ها افغانی پیاخته متبلور و ملموس می‌باشند می‌رساند که:

اینان از فقر بجان نیامده‌اند تا شعار نان، لباس و مسکن بدهند!

خیلی خیلی دقت شود!

اینان از حضور ننگبار و تهوع‌آور طبقات اجتماعی بجان نیامده‌اند تا شعار قسط و عدل اقتصادی سر کنند!

اینان از بی‌عدالتی‌های مرئی و نامرئی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... بجان نیامده‌اند تا مطالبه حقوق معوقه منزلت‌های این چنانی را علم کرده جان بر سر این خواسته‌ها بگذارند!

اینان - حتی - از خدا گریزی مسلمان‌نماها، آخوندهای شکموی دین فروش و رمالان و جن‌گیران و خرافه پرستان بجان نیامده‌اند تا کارشان به جنگ مسلحانه با آنها بینجامد!

اینان از نداشتن زمینه‌ها و ابزار تکنولوژیک و شاخه‌های علوم مربوط به آنها بجان نیامده‌اند تا مرگ را از زندگانی بی‌عاری و محروم از آن ابزار بهتر بدانند!

اینان را نداشتن و محرومیت از وسایل مدرن صنعتی و تکنولوژیک هرگز از زندگانی سیر نکرده است! بلکه اینان را نیش زهر آلود و هویت‌برانداز اندیشه‌های الحادی برانگیخته است؛

اینان را شاخ و شانه نمودن اندیشه‌های ضدخدائی و تلاش برای نابودی ارزشهای ناب توحیدی به میدان سربازی فراخوانده است!

اینان را نفرت تهوع‌آور اندیشه‌های مارکسیستی و ادعای حاکمیت این اندیشه به سوی میدان شهادت دعوت نموده است!

اینان را حضور ادعاهای پوچ و شکست خورده ضدخدائی و ضد ارزشهای نهفته در دل و بالا خزیده از جان آن اندیشه‌های پوچ فاسد فاسد کننده به جانبازی فرا خوانده است!

اینان را عشق تحقق و حضور روحیه توحیدی و خداپرستانه و حاکمیت ارزشهای هویت بخش، عزتبار، آزاد کننده و سرافرازی آور الهی به میدان جانبازی کشانیده است! و لذاست که در سرتاسر این سرزمین و در میان توده میلیونی این مردم چیزی جز اسلام خواهی جلوه نکرده و از هیچ حلقومی شعاری جز اسلام و حکومت اسلامی و نفی کفر و طرد مزدوران آنها بالا نمی خزد!

دومین امری که مردم ما را در حدی به این وسعت و عظمت بر آنداشت تا سر بر کف نهاده قیامی خونبار را با همه سرمایه های وجودی استقبال نمایند «ستیز با ارزشهای الحاد محورانه» بود! هر چند که این ارزشها در ظاهر از جنبه ها و ویژگی های خداستیزانه مبرا و بی بهره بنمایند! و این یعنی: گریز از دنیامحوری؛ اقتصادمحوری، رفاه محوری، راحت محوری، لذت محوری و...!

این گرایش تحسین برانگیز مردم درست پس از آن خود و جلوه های برین و ملکوتی خود را به نمایش گذاشت که دولت مزدور روسهای استشاری، ماده محوری، اقتصادمحوری، هوس محوری و لذتبار گیهای متنوع را نه تنها سر لوحه کار و اهداف خود قرار داده بودند که عملاً در حوزه های مربوط به خود و توان خود و حاکمیت خود علناً از آن جانبداری کرده و با همه وسایل به تبلیغ آنها همت گماشته بودند!

دولت تقسیم اراضی را علنی و عملی ساخته، با زمین دار در افتاده، زمین را به دهقان بیچاره بی زمین بخشیده بود!

سرمایه دارها را علناً و عملاً تحقیر کرده و تلاش می نمود تا در صورت دستیابی به سرمایه های آنها، آنها را به اصطلاح به نفع کارگران مصادره نماید!

مهریه دختران را تا حد سیصد رویه افغانی پائین آورده و قوانینی برای متخلفان این امر - آنها را به نفع کارگران و بی نوایان - تصویب کرده بود؛

قید رضایت ولی برای ازدواجهای آنچنانی را نفی کرده؛ پولیس را از تعقیب جوانانی که به تفرجهای آنچنانی می رفتند نه تنها منع کرده بود که دستور داده بود اگر کسی دیگر، ولو که ولی دختر مزاحم کامجویی های... شد، با قدرت ممانعت نماید! تا آزادی های هوس محورانه دختران و پسران تا هر آنجا که شهوت بی مهار طرفین اجازه می دهد گسترش یابد!

به هر حال، همانگونه که قبلاً هم اشارتی رفت، با وجود اینکه مردم عملاً دریافتند که در نظام

مورد نظر دولت، کارگر محترم جلوه داده می‌شود؛ تلاش‌های دنیامحورانه و لذت‌جویانه پشتیبانی و تأیید می‌شود؛ با جلوه‌هائی از زمین‌داری و پول‌پرستی مبارزه می‌شود؛ زن از بسیاری از قیدنماها و سنت‌های اسلامی آزاد می‌گردد؛ زمینه‌ها برای رفاه و لذت و ... آماده می‌شود، ولی باز هم قیام را براه انداختند! حال چرا؟ جواب برای هر عاقل منصف واقعگرایی مبرهن است!

واقع امر اینست که این مردم دنیاپرست نبودند تا با مخاطره افتادن ارزش‌های دنیائی خود احساس خطر و ناامنی کرده، سر در راه شکم خویش بگذارند! بلکه واقعاً خداپرست بوده و آنگاه که متوجه شدند که دشمن بر آنست تا علاوه بر استثمار اقتصادی اینان، اندیشه‌های خدائی و ارزش‌های ربانی حاکم بر قلب‌های اینان را نیز مورد حمله و تفسید قرار دهد، احساس خطر نموده و با همه هستی و توان خود پیا خاستند و این یعنی: انقلاب برای ارزش‌های الهی؛ و ستیز در برابر ارزش‌های مورد نظر ملحدین و مزدوران داخلی آنها!

یعنی ستیز با ارزش‌های معناباحته اقتصاد مورد نظر دولت! چرا که آنرا ضد خدائی، حرام، ضداسلامی، ضد کرامت و طهارت انسانی و... می‌شمارند!

این در حالی بوده و هست که دولت طبق دستورات دیکته شده ارباب‌های کمونیست خود با همه وسایل تبلیغاتی نوید عدالت اقتصادی، رشد اقتصاد و زمینه‌های رفاهی؛ تحقق و رشد لذتها و هوسهای دنیائی و پاگرفته از اقتصاد سوسیالیستی را داده و هنوز هم می‌دهد! و این وضعیت ایجاب می‌کند که مردم گرسنه و فقیر نه تنها با دولت از در ستیز بر نیایند که با شعارها و امیدهای پاگرفته از این شعارها همدل و هم‌نوا شوند! ولی می‌بینم که نشده و نمی‌شوند!

این در حالی بوده و هست که وضعیت اقتصادی بیش از نود درصد کسانی که بار قیام را بدوش می‌کشند، بنا به تأیید تمام کارشناسان اقتصادی دنیا - اعم از کمونیسم و سرمایه‌داری - علناً زیر خط فقر قرار داشته و دارد!

در واقع، چون اینان به اقتصاد به عنوان یک بعد از ابعاد وسایل و ابزار ارزشی نگاه کرده و نه بیشتر، لذا فقط آنگاه که در مسیر و جهت تحقق ارزش‌های خدائی مورد نظر آنها باشد آنرا پذیرفته و جانبداری می‌کنند و در غیر این صورت چنانکه دنیا شاهد آن بوده و هنوز هم می‌باشد با آن در هر جلوه و لباس و شکل و ریخت مبارزه می‌کنند! و همین نگرش دلارا بوده است که مجاهدین واقعی و مخلص را واداشته است تا با کسانی که روی اغراض دنیایی به دولت کمونیست پیوسته و

دید اقتصادی خود را ضد ارزشی و دنیامحور ساخته‌اند (ملیشه‌ها) از در نفرت و جهاد وارد شوند! جوجه غرزه‌ئی که انقلاب، مؤلفه‌ها، ساز و کارها، جهت، علل و معالیل، اهداف، ابزار و روشهای مربوط به انقلاب را از چشم‌انداز فلان ملحد مغرض محروم از تجربه‌های ناب باطنی، الهی و عرفانی مطالعه کرده و آنرا فقط از روی مدل همان بی‌نوای یک چشم خود گمکرده طراحی نموده و به ذهن می‌سپارد، در مورد این نحوه از نگرشها و گرایشهای شگفتی‌زای حیرت‌انگیز ملتی پویا چه تحلیلی تواند داشت، جز اینکه با روشهای کثیف و عملاً بی‌آبرویشان هماهنگ شده و آنرا یک اغتشاش و شور ماشور غیر موجه توجیه کند؟! و این یعنی امضای حماقت و کودنی و واقع‌ستیزی خود! البته این کار شاید به نفع اربابان او باشد، ولی یقیناً روند تاریخ مایه‌های واقعی و ارزشمند این قیام را برای جهانیان روشن و مدلل خواهد ساخت!

به هر حال، اینکار یعنی قیام و انقلاب علیه رفاه ضد خدائی و منافی ارزشهای توحیدی؛

یعنی قیام و انقلاب علیه لذت‌های ضد خدائی و منافی ارزشهای توحیدی؛

یعنی قیام و انقلاب علیه حرام‌خواریهای ضد خدائی و منافی ارزشهای توحیدی؛

یعنی قیام و انقلاب علیه بی‌بند و باریهای ضد خدائی و منافی ارزشهای توحیدی؛

و نیز یعنی رویکرد به توحید ناب و ارزشهای توحیدی!

یعنی رویکرد به نظام معنی‌دار اقتصاد اسلامی و ارزشهای پا گرفته از آن و بالا خزیده در بستر

مبارک آن؛

یعنی رویکرد به نظام خانوادگی طیب، حلال و طهارت‌بار؛

یعنی رویکرد به برادری دین‌محورانه!

یعنی رویکرد به کلیه ارزشهای پا گرفته از دیانت و در یک کلام یعنی محور قرار دادن دین و

خدا بجای دنیا و رفاه!

در واقع، وقتی می‌بینیم دهقان فقیری که دولت به او زمین مفت واگذار کرده است، نه تنها از

تصرف آن به عنوان اینکه حرام است ابا می‌ورزد، که با دولتی اینهمه مهربان به دهقانان و کارگران

به جنگی سخت خونبار و نابرابر بر می‌خیزد!

وقتی می‌بینیم کارگری که دولت سنگ محبتش را به سینه زده و بر آنست تا او را به حاکمیت

برساند، چرا که جایگاه شایسته، راستین و واقعی کارگر در نظام اشتراکی سوسیالیستی حکومت

کردن می‌باشد، با همه تهیدستی و فقر نه تنها به دولت نیبوسته، بلکه با وی در می‌افتد؛ وقتی می‌بینیم جوان فقیری که به دلیل فقر شدید مالی از عهده ازدواج برآمده نتوانسته، و در عین حال نه تنها حاضر نیست از قوانین تسهیلاتی دولت کمونیستی بهره گرفته و یا از طریق هوسبار گیهای بی‌قید و شرط و مورد تأیید و تشویق دولت با دخترها و زنهای زیادی از طریق حرام رابطه برقرار کرده، رفع نیاز نماید که حجله خونین را سنگر آذین شده خود قرار می‌دهد!

وقتی می‌بینیم که امتی عظیم، آرامش و رفاه اقتصادی خود را در برابر چشمان تیزبین جهانیان فدای مبارزه در راه اسلام و قرآن و همکاری با مجاهدان و کفرستیزان می‌کند!

وقتی می‌بینیم بر ارزشهای متنوع لذی، رفاهی حلال و مباح چشم بسته، در آرزوی تحقق اسلام و ارزشهای اسلامی و نابودی کفر و الحاد و راهنمایی ملحدین به عدل اسلامی و منحرفین و مفسدین به بهشت موعود اسلامی و الهی تلاش می‌کند!

وقتی متوجه می‌شویم که صدها هزار جوان زندگانی نیمه راحت شهری را رها کرده، با استقبال از فقر طاقت‌شکن در کوهپایه‌ها و دهات و... تحقق ارزشهای اسلامی را وجهه همت خود قرار می‌دهد این نکته برای ما ثابت می‌گردد که این نگرش و گرایش یک گرایش روشن‌ارزشی و الهی بوده و این حق و ارزشهای حقانی‌اند که ابعاد و عرصه‌های مختلف نگرشها، گرایشها و تلاشهای اینان را مسخره کرده و بر همه آنها حکم می‌رانند!

در این مورد ویژه، آنچه به تأکید مجدد خود می‌ارزد اینست که: اینان را عمل‌پویا و شگفتی‌انگیز به آنچه دلبستگی دارند، از حوزه شعارهای خشک و بی‌مغز آرمان‌گرایانه ذهنی و نظری بدر کشیده و به شکلی جداً چشمگیر و هوشربا، عملاً به میدان تلاش و تکاپو واداشته است! و لذا متوجه می‌شویم که در راه آنچه می‌خواهند و با جان خود شعارش می‌دهند عملاً سروجان می‌بازند! و با همه وجود بدینکار افتخار هم می‌کنند! چرا که به این کار و مایه‌های ربانی آن باورمند بوده و بر مبنای نگرشهای اعتقادی خود آنرا منتج‌ترین (مهمترین، بهترین، ماندگارترین، عالیترین و...) کار دانسته و دنبالش می‌کنند!

۲۴ حوت و اصل رشد و گسترش ارزشها

برای تحلیل و بررسی بهتر این مورد بهتر آنکه به ذکر مقدمه‌ای - هر چند ظاهراً بی‌ربط - عطف

توجه نمائیم؛ بررسی‌های دقیق و واقع‌بینانه مؤید آنند که در جوامع مختلف گاهی ارزشهای حاکم بر نگرشها و اعتقادات از نظر عملی کمرنگ شده، حضور و پویائی و شکوفائی و شادابی چشم‌گیر خود را در میدان عمل همگان از دست می‌دهند؛ هر چند که این حضور و پویائی و شکوفائی و شادابی و ثمربخشی در حوزه زندگی عده‌ئی همچنان غیر قابل انکار می‌باشد! و این، بیشتر در زمینه‌هایی حاکمیت و حتمیت فلسفی خود را مسجل می‌سازد که جامعه در اصل و از اول متوجه ارزشهای توحیدی بوده باشد.

این اصل گاهی معکوس گردیده و جریان به نفع حضور، پویائی، شکوفائی و شادابی ارزشها در میدان عمل اکثریت مطلق افراد جامعه‌ئی قرار می‌گیرد؛

آنچه در رابطه با ملت پیاخته و کفرستیز ما و زمینه مورد بحث این مقاله قابل توجه بوده و می‌باشد اینست که: مردم ما به طور سنتی و نسل اندر نسل - جز عده‌یی از گروندگان به نظام الحادی کمونیسیم، که به هیچوجه درصدی را تشکیل داده نتوانسته و ظرف حدود سی چهل سال اخیر به بی‌دینی روی آورده‌اند - مسلمان بوده و به ارزشهای اسلامی - متناسب با رشد عقلی و ایمانی خود - باورمند و پایبند بوده و می‌باشند؛ طبیعی‌ست که در میان ملتی با این ویژگی‌ها، در برخی از زمینه‌های ارزشی پویائی و شادابی حضور و حاکمیت داشته و در برخی از زمینه‌های دیگر از آن شکوفائی و شادابی خبری نباشد! علت اینکه این زمینه‌ها، طراوت و شادابی لازم را نداشته زیاد و متنوع می‌باشد که ما به دلیل طولانی نشدن این مقاله فشرده فقط به ذکر فهرست‌وار گوشه‌هایی از آنها بسنده کرده، خواننده بسط‌طلب خویش را به بحث‌هایی مربوط به این زمینه در کتابهای دیگر خود (مارکسیسم در افغانستان، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، نمودهای وابستگی و...) ارجاع می‌دهیم.

الف - دولتهای غیر اسلامی؛ این دولتها که تا زمان روی کار آمدن داودخان معمولاً نظامهایی شاهی بوده و بنابر مصالح خود با فروع احکام و اندیشه‌های سیاسی اسلام و نظام اسلامی مخالفت نکرده بلکه در مواردی که مصالحشان تقاضا می‌کرد با آنها هماهنگی هم می‌نمودند، برخی را فریب داده و افراد فریب خورده هم آنها را ضد دینی نپنداشته و نسبت به آنها احساس بیگانگی و تضاد عقیدتی نمی‌کردند! برخی از ساده لوحان خوشباور بنا به عللی که جای طرح و تبیین و تشکیک آنها در اینجا وجود ندارد، از بیخ و بن همین دولتهای مسخره شاهی را با همه فسادها،

بی‌عدالتی‌ها و انحراف‌هایشان اسلامی پنداشته و برخی از مغرضین و جیره خوارانشان هم آنرا اسلامی تبلیغ می‌کردند!

باء - حاکم ساختن نظام آموزش و پرورش مطابق الگوی غرب و کپی کردن روش تدریس، مواد درسی و سایر زمینه‌های مربوط به نظام آموزش و پرورش غرب در این سرزمین که گاه این کار با زبان خود فرنگی‌ها و اساتید فرنگی در چندین مدرسه و زبان صورت می‌گرفته است. بررسی ابعاد و پیامدهای ویرانگر این مسئله خود کتاب مستقلی را می‌طلبد!

جیم - حضور و حاکمیت فقر شدید به دلیل سلطه روابط غیر عادلانه اقتصادی!

دال - علیل و ضعیف و پژمرده و محدود و نارسا و یک بعدی بودن تبلیغات و تلاشهای

تبلیغاتی از ناحیه مبلغان و دین باوران.

به هر حال، انقلاب اسلامی و در رأس آن قیام روز ۲۴ حوت شکوفائی و شادابی برخی از ارزشهای ربانی را عیناً و عملاً به تماشا نهاد. آنچه باورداشت ما در رابطه با ارزشی بودن انقلاب بصورت عام و قیام بیست و چهارم حوت بصورت خاص تأیید و همراهی می‌کند اینست که: اولاً طولانی شدن دوران پرمشقت و پرمصیبت جهاد، هیچگونه ضربه‌ای به شادابی و پویائی دلباختگان مخلص و با تقوای انقلاب رسانیده نتوانست؛ ثانیاً به قسمت قابل توجهی از ارزشهای کم‌رنگ شده و تا حدودی از یادرفته پویائی و شادابی بخشید. ثالثاً امید ایجاد حکومت واقعاً اسلامی را درین خطه تقویت نموده و چنان می‌نماید که دلدادگان به این ارزشها به نتیجه‌ای کمتر از ایجاد حکومت اسلامی رضایت نمی‌دهند! در واقع همین امر باعث شده است تا هم راه حل سیاسی مطرح شده از جانب روسها و غربی‌ها را رد کرده و یا لااقل به دیده تردید بنگرند و هم از مشارکت با دولت مزدور بیرک کارمل به سختی ییزاری جسته و نفرت نشان دهند! و اما گوشه‌ئی - بسیار تنگ و ناگسترده - از ارزشهای بنمایش نهاده شده از طریق انقلاب:

حق پرستی

آنچه اینک در صحنه‌ئی به پهنای افغانستان و در پیشروی مردم دنیا جریان داشته، به شدت قابل تأمل بوده و فهم درست و دقیق آن انسان را وادار می‌نماید تا بپذیرد که جهت قیام این مردم ارزشی و ربانی می‌باشد و لاغیر، اینست که تفکر خدا باورانه و تلاش خدا گرایانه عملاً و عیناً در

سرتاسر این مملکت سلطه‌یی تحسین برانگیز پیدا کرده و با هر گونه تفکر خداستیزانه در تقابل می‌باشد! و این امری نیست که انسان بخرد منصفی را در روی زمین یارای انکارش باشد! زیرا که امروز درین خطه از دنیا مردمان از جان گذشته‌اش نه تنها همه شعارهای دنیاگرایانه را کنار نهاده‌اند که دیگر خداگرایی را نیز شعار نداده، بلکه عاشقانه و با غلتیدن در خون خویش جانبداری می‌کنند!

اینان که بارها و بارها دعوت الهی مبنی بر پرستش فقط او را از زبان مبلغان شنیده بوده و با این نغمه‌های هوشربا انسی دیرینه‌پای داشته و این قانون و فرمان الهی را باور کرده بودند که *وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - اسراء ۲۳ -* اینک بر آن شده‌اند تا با لیبیک گفتن به ندای فطرت خود این واقعیت را به جهانیان ثابت کنند که در نظام نگرشی و گرایشی آنان جز خدای یگانه قابل پرستش و گرایش نبوده و ارزش جانبازی را ندارد!

معنای این گفته هرگز آن نمی‌باشد که اینان همگان و بلااستثناء به نوعی از هستی‌شناسی و اسلام‌شناسی عالی پرشکوه، آنهم متناسب با ذهن امام فخر رازی، خواجه طوسی، امام محمد غزالی، ملاصدرای، خواجه انصار و... رسیده‌اند، و لذا اگر از آنها تلاشهایی به اصطلاح ابوذروار مشاهده می‌شود، نشانه هستی‌شناسی بشکوه و تدین معصوم‌وار آنان می‌باشد! نه و هرگز هم نه! بلکه مؤید آنست که اینان متناسب با فهم و درک خود از هستی، اسلام و ارزشهای الهی، با زمینه‌های ارزشی آشنائی و انس پیدا کرده و بدانها متوسل شده‌اند!

با همه آنچه آمد، همین اندک آشنائی و انس باعث شد تا اینان به شکل بسیار بدیع و ناباورانه هستی را با همه جلوه‌های متنوعش بگونه دیگری دریابند. برایش مبدأ و معادی قایل شده و او را در موقعیتی از ایندست مشاهده نمایند؛ همه آنچه را که در می‌یابند - اعم از اشیاء و امور را - از خدا و در جهت او مشاهده نمایند! خود و سرمایه‌های وجودی و حیاتی، مرئی و نامرئی خود را نیز از او و در مسیر رسیدن و ملاقات او دریابند! برای خویشتن حیاتی بهتر و شیرین‌تر و لطیف‌تر از حیات کنونی قایل باشند؛ اعمال و کردار و احوال خود را اثرزا و دارای پاداش - نیک و یا بد - دانسته و در جهت پالایش آن بدر آیند! و همه اینها باعث شد تا حقیقت شهادت را جان‌زندگانی و لبّ حیات و حقیقت پر بار آن تلقی نموده، ایثار و از خود گذری را عین دست‌یابی به پاداش نتیجه آرمانهای خود فهم نمایند! شرافت وجودی را در آزادی یافته و آزادگی واقعی در رهیدن از بند هوسها و

لذتهای زودگذر دنیای دون و سلطه ذلتبار دنیاپرستان زورگوی درک نمایند؛ پستی و اسارت واقعی را در وابستگی به زخارف دنیا و اهل دنیا ملاحظه کرده و بالاخره مردن در راه خدا و ارزشهای خدائی را عین رسیدن به حیاتی طیبه و پایدار تلقی نمایند.

همه این موارد و زمینه‌های مشابه آن در حیات بالفعل و جاری این قیام‌گران مؤید آنست که اینان به فکر ارزشهایی دیگر بوده و در راه تحقق آنها پیاخته‌اند؛ ارزشهایی که بتوانند هستی را از بی‌معنایی نجات داده، برایش معنایی هوشیاری و نورانی ببخشند.

عالم را از دخمه تنگ و تاریک و متعفن مادیت کور و بی‌هدف بدر آورده، آنرا روشنی، طراوت، معنا، هدف و شکوهی بیداری آفرین عنایت نمایند؛

انسان را از شکنج گمراهی، لذتبارگی، بی‌هدفی، پوچی و حیرتی نفرت‌انگیز و خفقانبار نجات داده، بر متکای کرامت بنشانند!

او را از مگاک نفرت‌انگیز فناپذیری آزاد ساخته و بر پای ایمان و عمل ایمان‌محور خود او در ابدیتی پایان‌ناپیدا استیلا، عزت و تشخص بخشایند.

او را از بردگی احکام کور و کروی‌هدف حیات جبری رهائی بخشیده و بر کرسی خلافت الهی‌اش مستقر سازند. و بالاخره همه دلهره‌ها، اضطرابها و ناامنی‌های متنوعش را به آرامش، اطمینان و نوازشی ملکوتی بدل سازند.

نمایش هویتی ربانی

آنچه درین رابطه ویژه قبل از همه چیز گفتنی بنظر می‌رسد اینست که اینکار (نمایش نهادن هویت ربانی) کاری ساده نبوده و از عهده هر مدعی ذوق‌زده‌یی برآمده نمی‌تواند؛ زیرا که این نمایشگری نه با ادعاهای بچه‌گانه ذوقی سازگاری دارد؛ نه با راحت‌طلبی و هوسبارگی‌های وهمی و تلاش‌گریز. تشخص بخشیدن به هویت ربانی، آنهم تا آنجا که بتوان شکوفائی و پویائی سرفرازانه و عزت‌بار آنرا به نمایش نهاد، سرمایه‌ها و ویژگی‌های ایجابی‌یی را می‌طلبد که کسب و تبلور آنها ویژه فقط خداگرایان متقی و مخلص تواند بود؛ درست بهمانگونه که نزاهت و براهت از ویژگی‌هایی را تحمیل میکند که پذیرائی و استقبال آزادانه و با معرفتانه از آنها ویژه آنهایی است که سری هوشیار و دلی بیدار دارند.

واقعیت مطلب اینست که چون تحقق و تشخیص فعال هویت ربانی - به دلیل خلیفه بودن انسان - امری یک بعدی نبوده و حضور پویایی صفات و ویژگی‌هایی سلبی و ایجابی را در ابعاد و حوزه‌های متعدد طلبد و بناچار در معرض دید و قضاوت رهیافتگان و فرهیختگانی قرار می‌گیرد که با این ویژگیها انس و الفتی بهم رسانیده‌اند، لذا تا نخست انسان اندیشه‌یی پالوده و برهانمند، ایمانی راستین و شکوهمند، رفتاری سنجیده و آبرومند فراهم نیاورده و خود را عملاً در همین راه (=دین) به تلاش و تکاپو وادار نکرده باشد، نه از تشخیص هویت انسانی خبری تواند داد و نه از نمایش آن برای دیگران اثری.

به هر حال، آنچه روشن می‌باشد اینست که مردم افغانستان با رویکردی علنی و انکارنابردار به دین و ارزشهای عزتبار دینی، در پهنه‌ئی به وسعت افغانستان و در برابر چشمان حیرت‌زده مردم دنیا هویت ربانی خود را علناً و عمیقاً به نمایش نهادند. اینان با غلتیدن در خون خویش ثابت نمودند که هیچ امر دیگری جز عشق به حق و ارزشهای خدائی نه انگیزه‌ئی دیگری، آنان را به جهادی از ایندست حیرت‌انگیز واداشته است و نه آرمانی جز رسیدن به جوار قرب حق. و این مسئله‌ئی نیست که خود را در میدان عمل از هرگونه برهانی بی‌نیاز ساخته و خود برهان وجود خود گردیده است. طبیعی‌ست که چون پرداختن به مؤلفه و جلوه‌های فراگیر این هویت کاری بسیار گسترده، آکادمیک و بدور از هدف اولیه این مقاله کوچک می‌باشد، ما هم مجبور خواهیم بود تا فقط به ذکر چند مورد روشن، انکارناپذیر و مرتبط با بهانه‌ئی که این سطور به مناسبت آن قلم می‌خورند پرداخته، کاری در خور این مقال را به اهل و زمان لازمه و شایسته خودش واگذاریم.

کفرستیزی و مؤمن‌نوازی

آنچه در این زمینه اصلاً هیچ‌گونه شک و تردیدی را بر نمی‌تابد روحیه کفرستیزی این ملت پاخاسته می‌باشد، چرا که با همه بی‌چیزی و تنهائی، با وجود روشن بودن نابرابری قوا، با وجود نداشتن پشتوانه تبلیغی شایسته و... عملاً و علناً با اتکاء به خدا و نیروی ایمان به او، در برابر سمبل کفر جهانی و نماد روشن دین‌ستیزی پیاخاسته و مقابله می‌کند؛ مقابله‌ئی که جز با کنار نهادن همه سرمایه‌های او ممکن نبوده و جز با اعراض و کناره‌گیری از راحتی، آرامش، خانه، بستگان و همه دار و ندارش تحقق پیدا نکرده و جز با غلتیدن در خون خویش، اوج زیبایی و شکوهمندی خود را

به نمایش نمی گذارد!

مقابله‌ئی که با وجود اهداء بیش از یک میلیون شهید سرافراز، هنوز که هنوز است همچنان شاداب و با طراوت مسیر کفرستیزی، عزت آفرینی، آزادگی و خداجویی را طی می نماید. مقابله‌ئی که خواب از چشم کفر جهانی و طرفداران بی آبرویش ربوده و دل‌های نورانی مسلمانان جهان را با امید سبز و معطر آذین نموده است.

و این، در حالی ست که رفتار اینان در برابر یکدیگر و در برابر برادران دینی و ایمانی آنان - و نه مزدوران مجهول الهویه‌ئی که از دین فروشان منافق بیرون مرزها دستور گرفته و منافقانه بنام دین، آتش به خرمن دین می زنند - چنان دلربا و پرجاذبه می باشد که مشاهده اش اشک شوق را بر دیدگان هر بیننده مؤمن و با عاطفه‌یی به رقص وامیدارد.

اینان وقتی پای نیاز مجاهد و یا مؤمنی بمیان می آید، با به نمایش نهادن ایثاری حیرت شکن نه تنها بر نیاز خود دیده بر می بندند که با عشقی شورانگیز اگر لازم ببینند از جان خود نیز دست می شویند! و همین روحیه بی مانند و توصیف نابردار می باشد که در میان این جان بر کفان ایثارگر «مسابقه‌هایی» برای رسیدن زودتر به شهادت را به راه انداخته و هنوز هم میاندازد.

از دیدگاه من بی توفیق و دور مانده از این کاروانیان عشق، واقعاً می توان ایندسته از مجاهدان مخلص و بحق پیوسته را مصداق واقعی این فرموده‌های خدای سبحان تلقی نمود:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطَآءُ فَاَزَرَهُ فَاسْتَعْلَطَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ يَعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا* فتح - ۲۹

«محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار دل سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند؛ آنانرا در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را بدعا می طلبند؛ بر رخسارشان از اثر سجده نشانها پدیدار است؛ این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل است و مثل حالشان به دانه‌ای ماند که چون نخست سر از خاک برآرد شاخه‌های آن نازک و ضعیف باشد، پس از آن قوت یابد تا آنکه ستر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان در تماشای آن حیران مانند؛ همچنین اصحاب محمد (ص) از

ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قوت خود بخشم آرند؛ خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار باشد، گناهایش را ببخشد و اجر عظیم عطا کند.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ... مانند - ۵۴

«ای اهل ایمان هر که از شما از دین مرتد شود بزودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدراند... بر می انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از ملامت و نکوهش احدی باک ندارند...»

اگر غرض ورزیهای ابلهانه و هوسبارگیهای ذلیلانه دیده واقعیست بین ما را به شرار کوری نسپرده باشند، امروز با همه وجودمان احساس توانیم کرد که این مجاهدین مخلص و جان بر کف می باشند که با اتکال به خداوند و دل سپردن به جهاد و شهادت، خُلق ابر قدرت ملحد شرق را تنگ ساخته، ابهتش را از میان برده، آبروی نداشته اش را بیازی گرفته و آزادگان و بیدار دلان دنیا را به تحسین واداشته است؛ درست بهمان گونه که همدلی و هماوایی و همگامی را در میان خود و جانبداران ایمانمند خود (توده میلیونی مردم) به اوج رسانیده و ارزشهای رنگارنگ سخار و نوازشگر آنرا به نمایش گذاشته است؟!

و من، در حالی این مفاهیم را بر صفحه کاغذ می نگارم که از فضل و رحمت الهی، آنچه را از هزارها یک می نویسم اعترافی ست جهانی و بدور از مرزهای موهوم سیاسی و فکری و...! و گزاردن شکر این نه کار ناسپاسی چون من است، پس او را شایسته آنکه بر ناتوانیم ببخشاید!

به هر حال، شاید بتوان عمده ترین علل رسیدن اینان به این مرحله از شکوهمندی و سرافرازی را اولاً نفس همان دین باوری و اخلاص خداپسندانه آنان تلقی کرد و ثانیاً اینکه اینان با همه خرد و بینش مصفاى خویش دریافته اند که: نه جز در سایه ایمان به خداوند و پیروی از احکام نجات بخش دین او عزتی وجود داشته می تواند و نه جز در پرتو همین محبت و احکام مهر پرور او رستگاری و فلاحی است؛ چرا که خود از طریق زبان حضرت حق دریافته است که:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَاْفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِيبُونَ عَنْهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا * نساء - ۱۳۹

«آن گروه که کافران را به دوستی برگزیده و مؤمنان را ترک گفتند آیا نزد کافران عزت می طلبند (خدا میداند) که عزت همه نزد خداست.»

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ... فاطر - ۱۰

«هر کس طالب عزت است بدانند که همانا (در ملک وجود) تمام عزت خاص خداست...»

کلمه نیکوی توحید... بسوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آنرا بالا برد...»

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُغَالِبُونَ * مائده - ۵۶

«و هر کس که ولی و فرمانروای او خدا و رسول و اهل ایمانند - پیروز است - و تنها لشکر خدا

(در دو عالم) فاتح و غالب خواهند بود.»

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * مجادله - ۲۲

«ای رسول هر گز مردمی که ایمان بخدا و روز قیامت آورده‌اند چنین نخواهی یافت که دوستی

با دشمنان خدا و رسول کنند هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان و یا برادران و خویشان آنها

باشند؛ این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته و بروح قدس الهی آنها را مؤید و

منصور گردانیده و در قیامت به بهشتی داخل کند که نه‌های مصفا از زیر درختانش جاری است و

جاودان در آن متعمند... که خدا از آنها خوشنود و آنها هم از خدا خوشنودند و اینان به حقیقت

حزب خدا هستند؛ الا ای اهل ایمان! بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.»

طبیعت چنین باورداشته‌ها و گرایش‌های عملی و طاقت‌شکن را بی‌آمدهایی ست بشکوه، سرفراز

کننده، آرامش‌دهنده و آزادسازنده که چون سر معرفی و بررسی آن کار و مواردمان نیست فقط

به ذکر عنوان‌وار چند مورد تعیین کننده و مهم آن بسنده می‌نمائیم.

به نمایش نهادن باطن نفرت‌انگیز و ذلت‌بار اندیشه تقاطعی و لاجرم رهائی بخشیدن از دام التقاط و

ناخالصی‌های عقیدتی - رفتاری.

دور گردانیدن از مزبله نفرت‌بار نفاق و دام عزت‌زدای نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ که بدترین عامل

مخدوش سازنده هویت دینی می‌باشد.

ایجاد هراس و نفرت از اتکاء و وابستگی به کفر^(۱)؛

۱- چرا که دستورش داده‌اند: لَا تَجِدُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا آلَ عِمْرَانَ - ۲۸

نباید اهل ایمان مؤمنان را وا گذاشته از کافران دوست گیرند؛ هر کس چنین کند رابطه اش با خدا بریده است...

ایجاد هراس و نفرت از پیشوائی کفر؛
 رهیدن از دینامحوری در جلوه‌های متنوع و مختلف آن؛
 رهیدن از هراسهای وهم‌ساز و امیدهایی که شیطان القاء می‌کند؛
 رسیدن به امنیت خاطر و اطمینان قلبی؛
 رسیدن به ثبات قدم و شکیائی؛
 و دهها مورد دیگر.

در این رابطه ویژه، همه واقیعت‌ها مؤید آنند که اینان با عنایات الهی و بارش فیوضات ربانی، از خواب غفلتی که برایشان در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... فراهم ساخته بودند بیدار شده هم‌معنا و جهت و اهداف سیاست حاکم ساخته شده بر خویش را دریافتند؛
 هم بلاهت و ذلت‌پذیرش و تحمل آن سیاست را دریافتند؛
 هم آثار و پیامدهای دین ستیزانه و هویت‌برانداز آنرا دریافتند؛
 هم بار اسارتها، اضطراب‌ها و ناامنی‌های عقیدتی، اخلاقی، روانی و... تحمیل شده از ناحیه آن سیاست را دریافتند؛ و لذا، نه تنها دیگر نمی‌خواستند تن به ابتدال سستی، بی‌غیرتی، بی‌معنایی و... داده کرم‌وار زندگانی بی‌طفیلی را به نمایش گذاشته باشند! که بر آن بودند تا با نظام فکری و ارزشی مورد نظر و باور کرم‌ملین‌نشینان و مزدوران داخلی آنها درافتاده، نظامی ربانی را جان‌شین آن سازند.

این امر باعث شد تا اینان زندگانی را دقیقاً معادل با «بنده بودن و مخلص بودن و آزاد بودن و جهادگر بودن» فهمیده و دور بودن از خدا و دین و ارزشهای سرفراز سازنده دینی را عین پوچی، پوسیدگی، بی‌معنایی و مرگی ذلت‌بار فهم نمایند؛ و من دور از ماجرای عشق را باور بر اینست که آنچه این فهم را بر اینان تحمیل نموده این بود که فهمیدند، در کار دین، دین‌مدار مخلص را شایسته آنکه همه نعمت‌های وجودی خود را باید در جهت زدودن باطل، برای رسیدن به حق قرار دهد! که اینان دادند و امروز جز پست‌فطرت‌ترین انسان‌نماهای مزدور کرم‌ملین، کسی این واقیعت را انکار نمی‌کند!

به هر حال، این بیداری بیدار‌گرایانه سستی‌سوز باعث شد تا عده زیادی از مردم ما متوجه روح خبیث دولتهای گذشته حاکم گردیده بر خود شده، اهداف ضد انسانی دولتهای استعمارگر، در

چهره‌های متنوع - و بسیار متنوع - آن را شناسائی کرده، به غفلت هستی‌برانداز حاکم بر خود - و به ویژه تحصیل کرده‌های حوزه‌های مختلف دینی، اعم از تشیع و تسنن و دانشگاه‌های دولتی - آشنا شده، با اذعان به فترت و غفلت و بی‌توجهی خود، به فکر جبران مافات بدر آیند.

آنچه در این رابطه و در این جریان به شدت قابل تأمل و توجه بوده و چشم فروستن بر آن جز خیانتی شرمبار نتواند بود اینست که علاوه بر اعلام برائت قوی، همه رفتار دل‌سپردگان و مخلصان به اسلام - و نه موزه لیسان آستانه‌های قدرت در چهره‌های متنوع - اولاً اعلام برائتی است از نظام‌های سیاسی - استعماری و الحادی امروز - اعم از اینکه سوسیالیسم نامیده شوند یا سرمایه‌داری - و ثانیاً رویکردی عملی و مشتاقانه است به نظام سیاسی اسلام؛ آنهم تا بدان پایه از گستردگی و ژرفا که اینکه نه تنها اصول اندیشه و سیاست اسلامی - بطور اجمالی - برای جوانان نیز روشن شده و گرایش والهائۀ اهل خرد و بینش و انصاف به این نگرش و گرایش سیاسی مسجل و مبرهن، که حتی دولت روسیه، با همه کودنی و خرفتی و غفلت الحاد و خداسیزی‌ئی که بروی تحمیل نموده، متوجه ژرفای قضیه شده و به مزدورانش در افغانستان، وارد شدن از در مذاکره بر مبنای القاء اندیشه‌های اسلامی را توصیه می‌دارد! یاللعجب! و لذاست که دولت مزدور نیز عباراتی از ایندست را از طریق رسانه‌های دولتی بلغور و پخش می‌نماید که:

مگر اسلام صلح را دوستدار نبوده و بدان فرامی‌خواند؟! پس بیائید تا با هم مصالحه کنیم!
مگر اسلام از خونریزی منع ننموده؟ پس بیائید تا با هم دولتی مشترک ایجاد نموده و به خونریزی خاتمه بخشیم! و غیره!

رویکرد به ابزارهای ارزشی و معنوی

شاخه دیگری که در این قیام بسیار برجسته و قابل توجه بوده و هرگز نمی‌توانش انکار نمود، اصل رویکرد به ابزار و روشهای معنوی می‌باشد. بدین معنی که مهمترین وسیله‌ئی که قیام‌گران - در مقابل دیدگان باز دنیای مجهز به چشم الکترونیک و ماهواره‌های متنوع جاسوسی و نظامی - بدان توسل و تمسک جسته و بدان‌ها تکیه کرده‌اند ایمان، اسلام، ارزشها و احکام الهی بوده و هنوز هم هست.

اینکه مردم اسلحه ندارند - و نه اینکه اسلحه مناسب و همگون با اسلحه روسها ندارند - روشن و

از مسلمات انکارناپذیر می باشد!

اینکه مجاهدان و تمام مردمی که آنها را حمایت می کنند، از نظر اقتصادی زیر خط فقر بسر می برند از مسلمات انکارناپذیر می باشد!

اینکه مجاهدین از کمترین و ناچیزترین امکانات بهداشتی بهره مند نمی باشند، از مسلمات انکارناپذیر می باشد!

اینکه توده های میلیونی مدافع مجاهدان از هیچگونه امنیت، آرامش، رفاه و غیره، چه در داخل شهرها و چه در بیرون از آنها برخوردار نیستند، از مسلمات انکارناپذیر است!

اینکه مردم و به ویژه جوانها، بجای رویکردن به راحت و رفاه و امنیت اهدا شده از جانب روسیه و لذت و هوس و ... دل به جبهه ها میدهند، از مسلمات انکارناپذیر است و بلاخره اینکه تنها پناهگاه، تنها روش و تنها ابزاری که اینان را تا بدین حد از حیرت زائی به مقابله نابرابر با کفر جهانی روحیه بخشیده، شادابی بخشیده، صبوری بخشیده و توان بخشیده است، همان ایمان به خدا، توکل به امدادهای غیبی او، استقامت، شکیبائی، قناعت و دل سپردن به سایر ارزشها و احکام ارزشبار دین خدا می باشد نیز روشن و ملموس می باشد؛ با همه اینها، چرا عدهئی نمی خواهند تا اذعان نمایند که این انقلاب، یک انقلاب و قیام ارزش محور بوده و از شش جهت او را ارزشهای خدائی احاطه کرده، در خود غرقه نموده و به سوی عالیترین ارزشهایش می کشاند، برای من سیه روزگار معلوم نمی باشد!

تمسک و توسل اینان به ارزشهای ربانی و احکام اسلامی در زمینه جهاد بگونه یی ست که برای مردمان امروز دنیای صنعتی و رفاهمند، جز حیرتی پاسخ گریز را بیار آورده نمی تواند؛ اما چرا مزدورانشان می کوشند تا وجهه انقلابی و محور ارزشی آنرا انکار نمایند؟! به تأمل و تفکری جدی نیاز دارد! تفکر و تأملی که اسیر مزبله هوس و غرض و مرض و جهالت نباشد!

اینان (مزدوران استعمار شرق و غرب) که بر اساس الگوهای فکری کارشناسان استعمار! بسیاری از حرکت های صنعتی و گروهی - آنها هم برای نان و آب و ... - را نموده ها و جلوه های انقلاب جا می زنند، ناشیانه تلاش می کنند تا این خیزش عظیم میلیونی، با اینهمه مشخصه های ناب و انکارناپذیر راه امری جدای از یک انقلاب ارزشی جلوه دهند! چرا؟ روشن است!

اگر این خیزش انقلاب نامیده شود، مردم و به ویژه مردم محروم عالم - حتی در درون ممالک

ثروتمند ولی ارزش باخته‌یی چون آمریکا و اروپا - به فکر آشنائی با اندیشه‌های برین و سرچشمه‌های ربانی آن، به فکر آشنائی و کسب ابزار حیات‌بخش و طراوت‌انگیز آن، به فکر رسیدن به اهداف و آرمانهای خداپسند و تعالی‌بخش آن، به فکر ثمره‌ها و نتایج برکتبار آن و بالاخره به فکر سرانجام کرامت‌بخش آن افتاده، با تاسی به این بنیان و روش و ابزار، کاری همچون افغانی جماعت - و بگو کارستانی - براه می‌اندازند! و این، به ضرر و زیان دول استعمارگر است! پس باید انقلابی ارزشی به تهمت اغتشاش و شورماشور و... متهم شود! و انقلابیون تعالیجوی، به اختلال گری! و اعجاب!

به هر حال، اینان با توسل به ارزشها و احکام ارزشمند دینی، به ضد ارزشهای مورد توجه مادیون پشت کرده و با توسل به ابزاری رهاننده از بند هوا و هوس و قدرت‌های مادی، ارزشهایی را بنمایش نهادند که روح بشر ماده‌محور از آنها آگاهی بهم نرسانیده بود؛ که به طور مثال اگر بخواهیم فقط از ایثار (= برگزیدن بهتر و برتر بجای به و بر) و جلوه‌های دلربای ایثار پرده برداریم، متوجه حضور و سلطه ارزشهایی توانیم شد که روح این قیام را زیبایی و شکوه بخشیده است؛ چه اینان در عمل خویش:

رفاه نمای دروغین، بی‌ارزش و بی‌معنای دنیا را وانهاد و رفاهی معنی‌دار و عزت‌آفرین و ماندگار را برگزیدند!

اینان پست و مقام‌های اعتباری و فناپذیر دنیای دون را نادیده گرفته و بر آن شدند تا در نزد ملیک مقتدر مهربان عزیز از مکانت و محبتی برخوردار باشند!

اینان لذت‌های وهمی و خیالی عالم فانی را نادیده انگاشته و بر آن شدند تا خود را به درک لذت‌های واقعی، ماندگار و شاداب سازنده برسانند!

اینان به ارزش‌نماهای وهمی پشت کرده و روی به ارزش‌هایی نهادند که نه چشم ملحدین عالم یارای دیدارشان را دارد و نه گوش اهل دنیا با درک آنها انس و آشنائی بی؛

اینان آرامش پوچ و بی‌معنای دنیوی را به سخره گرفتند تا بدیدار و تجربه آرامشی ملکوتی و الهی نائل آیند!

اینان با لاقیدیهایی ابلهانه و بی‌بندوباریهای کود کانه مورد نظر دنیای دین ستیز که شیادانه و ناشیانه آنرا آزادی جازده‌اند پشت کرده و تلاش نمودند تا حقیقت آزادی و آزادگی را در عمل خویش

و در میدانهای افتخاربخش آزادیخواهانه بنمایش گذارند!

اینان آبروی وهمی، عزت وهمی، جلال و شکوه وهمی و... را عملاً به تمسخر گرفته و بر آن شدند تا خود را به حقیقت آبروی ربانی، عزت خدائی، جلال و شکوهی الهی نزدیک سازند و بالاخره اینان حیات ذلتبار و رسوائی آور، زیر پرچم سران الحاد جهانی و مزدور کهای بی آبرویشان را عملاً وداع گفته و شولای شهادت در راه خدای رحمان را بر دوش جان خود افکندند! و کیست - از حلال زادگان روی کره خاکی - که بتواند به یکی از موارد یاد شده شک و تردید روا دارد؟

کیست آنی که تأیید نمی کند که اینان خدا را بر خود و خواسته های خود برنگزیده اند؟! آنچه آمد مؤید آنست که اینان نه تنها از دام سرافکندگی آور نگرش مادی جهان آزاد شده و بدان پشت کرده اند که میرسانند: اینان نسبت به مفاد و مصادیق نظام مورد باور خویش به نوعی یقین دست یافته و همان رهایی از تردید و جذبۀ هوشربای ایقان آنها را تا به این مرحله از ایثار و جانبازی و... رسانیده است. این در حالی است که بیش از نود درصد این جانبازان ارزش گرای، نه تنها یقین دارند که دنیا و آثار رفاهی - لذی دنیا، در آینده از آنان استقبال نکرده و بکامشان نخواهد بود! که نسبت به زنده ماندن خود - حتی برای هفته ئی دیگر - هیچ یقینی بهم نرسانیده اند! هرچند در بسا موارد، وقتی متوجه می شوند که همسنگر همدلشان، زودتر از آنان به فیض شهادت نایل آمده است دچار احساس و ابراز حسرتی می شوند که جان سنگ را آب می کند!

با این مایه از باور و بینش، آیا بجا و به موقع نتواند بود تا تأملی نموده و این پرسش همیشه افتخار آمیز را مطرح نمایم که: اگر اینان را اسلام و ارزشهای اسلامی به صحنۀ انقلابی تا بدین حد گسترده، عمیق، انگیزاننده و دراز دامن (= طولانی و زمانخوار) نکشانیده، پس چه عاملی بوده و یا هست که آنها را به میدان شهادت می کشاند؟ و خانواده هایشان را به میدان صبوری، تشویق دیگران و تداوم انقلاب؟! و جانبدارانشان به همکاری و همدلی و قسمت کردن نان شبانه آنها؟!

درین چند سال، کدام نازپرورده نو کیسه تازه به دوران رسیده در کنار اینان ایستاد؟! در طول حدود هفت سال کدام دانشگاهی دموکرات و متنفر از اسارت کمونیسم آمد و تشکیل جبهه مبارزه را به نمایش نهاد؟!

در تمام طول این سالهای رنجبار کدام روشنفکر نمای الگو گرفته از پایتخت های پاریس و لندن

و روم و واشنگتن و... درد اینان را احساس کرد که حق داشته باشد دربارهٔ هویت، محور و جهت و ویژگیهای این قیام نظریه پردازی نموده و مثلاً بگوید: اینان برای رسیدن به رفاه قیام کردند! تا پرسیده شود که کدام رفاه؟!

یا برای دموکراسی قیام کردند؟ تا روشن سازند که کدام دموکراسی؟!

آزادگی و آزادگرایی

این ویژگی و این ارزش بیدیل در طول تاریخ وجود فرزند آدمی - در هر جا و هر زمان - چنان از تار و پود و جلوه‌های مختلف این قیام متبازر و جلوه گر است که جز مزدوران روسیه تجاوزپیشه و مغرضان بدسیرت و پست گوهری که پدر خویش را واقعاً نمی‌شناسند، دیگر کسی را هرگز و به هیچ‌روی یارای تردید و توجیه آن نتواند بود.

آنچه درین رابطه به شدت قابل تأمل می‌باشد آنست که: این امر، هرگز خود را در حصار تنگ و خشک آزادی به اصطلاح سیاسی محصور نساخته بلکه بنابر طبیعت ذاتی خود، و به دلیل سیراب بودن از چشمه‌سار ایمان و نگرش هستی‌شمول الهی، به کلیه جنبه‌های نگرشی و گرایشی - و صد البته که متناسب با درجه و مرتبت فکری و ایمانی این مردم - رسوخ یافته است؛

این آزادگی، دقیقاً همانگونه که در حیات اینان خود را به حوزهٔ لمس روشن رسانیده است، هم آنان را از دام هوسها، لذتها، راحت‌طلبی‌های بهیمی آزاد کرده است! هم از دام برتری‌طلبی‌های وهم‌ساخته‌یی که مزدوران کمونیسم بین‌الملل برای چاکران جلاد و خونخوار خویش تهیه کرده و بخشیده‌اند! هم از بند ترسهای کود کانه حیوانی آزادشان ساخته است! هم از بند امید رسیدن به زخارف مادی و دنیائی رهائی‌شان بخشیده و هم از بسیاری از زمینه‌های مشابه دیگر!

و این نیست و نبوده است مگر ثمرهٔ پیروی و متابعت اینان از مکتبی و مکتب‌داری که نه تنها خود به این ویژگیها مجهز بود که تلاش می‌کرد تا پیروان خود را به والاترین قلهٔ آزادی و آزادگی که همان رسیدن به مقام فلاح می‌باشد، رهنمون شود؛ رهبری که خدای مهربان در مورد او و سرانجام پیروانش چنین فرموده است:

اللّٰدِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَہٗ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰةِ وَ الْاِنْجِیْلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْہَاہُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ یُحِلُّ لَہُمْ الطَّیِّبٰتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْہِمُ الْخَبٰثٰتِ وَ یَضَعُ عَنْہُمْ اِصْرَهُمْ وَ الْاَغْلَالَ الَّتِیْ كَانَتْ

عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» اعراف - ۱۵۷

«آنان که پیروی کنند از رسول (ختمی مرتبت) و پیغمبر امی که در تورات و انجیل که در دست آنهاست و نام و نشانی و اوصافش را نگاشته می‌یابند - که آن رسول - آنها را امر به نیکویی و نهی از زشتی خواهد کرد و بر آنان هر طعام پاکیزه را حلال و هر پلید و منفور را حرام میگرداند و احکام هر رنج و مشقتی را که چون زنجیر بگردن خود نهاده‌اند بر میدارد (و دین آسان و موافق فطرت بر خلق می‌آورد) پس آنانکه به او گرویدند و از او حرمت و عزت نگاهداشتند و یاریش کردند و نوری را که به او نازل شد پیرو شدند... آن گروه در حقیقت رستگاران عالمند.»

و صد افسوس که این مقاله را یارای تطبیق رفتار مجاهدان مخلص واقعی در عرصه‌های متنوع با مفاد همین یک آیه مبارکه، نمی‌باشد؛ ورنه بهتر و به طور مبسوط درمی‌یافتیم که ساحة آزادگی و آزادسازی این قیام و قیام‌گران تا کجا پهنه و ژرفا داشته است!

تعاونی همه جانبه

آنچه مسلم می‌نماید اینکه: وقتی زمینه تلاشها اعتقادی و محور تلاشها ارزشهای بیمانند دینی و اخلاقی می‌باشد تعاون و همکاری نیز، هم جلوه‌های متنوع خود را بهتر نمودار می‌سازد و هم آثار ارزشی خود را بهتر شکوفا می‌دارد؛ و دقیقاً به همین دلیل بوده و هست که روح همکاری و تعاون در زمینه‌هایی که مربوط به غلبه، شکوفائی و شادابی اسلام و احکام اسلامی می‌گردند در میان قیام‌گران مخلص و پشتیبانان میلیونی آنها جلوه‌ای پرجاذبه و حیرت‌بار پیدا کرده است! و با همه وجود متوجه می‌شویم که در این قیام تنها از تعاون مادی مردم برخوردار بوده و چنان نیست که مردم - و حتی بیوه زنان بیکس با دار و ندار خود - ولو چند تا تخم مرغ و یا چند تا گوجه و بادنجان - صحنه تعاون را زیبائی می‌بخشند! بلکه این همکاری در زمینه‌های اطلاعاتی - اگر چه اغلب با خطرهای همراه بوده و هست - فرهنگی، روانی (روحیه بخشیدن به یکدیگر برای شکوفا ساختن استقامت و صبوری و امید به پیروزی و...) و همکاری در تضعیف هر چه بیشتر و سریعتر دشمنان دین و متجاوزان روسیه استعمارپیشه نمایان بوده و هست.

طبیعی است که شکل‌گیری و شکوفائی این ارزش، قیمت ناپیدا و مربوط به سنتهای فرهنگی و عقیدتی اینان بوده و آنچه را طی سالیانی متممادی از خطبا و روحانیون خود شنیده بوده و در شرایط

غیر اضطرابی کمتر به گونه‌ئی فراگیر و چند بعدی بدان عمل می‌کردند، وقتی پای کفار به سرزمین شان نهاده شد، احساس ضرورت تمسک همه جانبه بدان قوی و بیدار گردید؛ و گرنه کدام یک از این فدائیان اسلام بود که بارها نشنیده بود که:

... وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ... مائده - ۲

«... و باید شما در نیکو کاری و تقوی بیکدیگر کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری و از خدا

بترسید...»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ... صف - ۱۴

«ای اهل ایمان شما هم یاران خدا باشید چنانکه عیسی بن مریم به حواریین گفت که مرا برای خدا یاری کنید آنها گفتند ما یاران خدائیم...»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَصْرُوهَا اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْتَ أَقْدَامَكُمْ... محمد - ۷

آنچه در این رابطه به شدت قابل توجه می‌باشد اینست که متوجه می‌شویم این تعاون و ایثار همه جانبه در راه خداوند، اگر چه با دادن شهداء بی‌شمار و تخریب منازل بسیار حیرت‌بار همراه بوده است، دشمن تا دندان مسلح را زبون ساخته، ناامید گردانیده، در میان خودشان بهم انداخته، از نوکران‌شان مأیوس نموده، ابهتش را بهم پاشیده، دو سه تا کودتای حزبی بر آنها تحمیل نموده و در یک کلام: امدادها و یاریهای خداوند و ارزشهای والای جهاد را به نمایش گذاشته و جهان - آری جهان ارزش ستیز - را مجبور کرده است تا اعتراف نماید که این قیام و انقلاب، انقلابی ارزش محور و با انگیزه ارزشهای اسلامی می‌باشد.

اینان که به کمک یکدیگر شتافته بودند ثمره‌های متنوع این پیام پیامبر خویش را در اشکال مختلف و زمینه‌های متنوع به چشم سر مشاهده نمودند که فرموده است: وَ اللَّهُ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ یعنی: «تا زمانی که مؤمن یاری رسان برادر مؤمن خودش باشد، خدایش کمک می‌رساند.»

به هر حال جلوه‌های بشکوه و افتخارانگیز تعاون انقلابیون افغانستان نسبت به همدیگر از چنان روشنی و شکوفائی‌یی برخوردار می‌باشد که هیچ کسی را محتاج ارائه‌ی دلیل نمی‌سازد. هر چند بوده و هستند مجاهدانهای مزدوری که به دستور منافقان خارجی نه تنها بر روی همه‌ی جلوه‌های

تعاون پای می گذارند که متأسفانه برای یاری رسانیدن به دولت مزدور و کم‌رنگ کردن چهره گلزار خونین انقلاب جنگهای داخلی را برای تصاحب منطقه و یا حتی پُسته‌ای دامن می‌زنند!

گسترش زمینه‌های عبادی

بروز، توسعه و شکوفائی انقلاب باعث شد تا ارزشهای عبادی بار دیگر طراوت و شادابی ویژه‌ی پیدا کرده و نقشهای ویژه خود را در ابعاد حیات فردی و اجتماعی بمنصه ظهور برساند. این زمینه که از نماز و روزه و تلاوت قرآن و ذکرهای متنوع و توبه و انابه و غیره گرفته تا دستگیری ایتام و... را فرا می‌گیرد اینک چنان می‌درخشند که گوئی خود به تنها وسیله‌های مؤثر جهاد بدل شده‌اند!

در واقع، یکی از رازهای اصلی پایداری مداوم و خستگی ناشناس، قوت و متانت شگفتی‌زای روانی، بالندگی و شادابی تلاشهای سنگرداران را باید در سایه‌سار رشد همین ارزشها و زمینه‌های بارور و نیروزای آنها جستجو کرد؛ زیرا که این ویژگی‌های بشکوه و ارزشهای خستگی‌زدای آنها هرگز فراچنگ کسی نخواهد افتاد مگر در سایه ارتباط نزدیک و پیوند صمیمانه و مستمر با خدای مهربان و یاد آرامش‌بخش او! که خود فرموده است: **أَلَا بَلِّغُوا اللَّهَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.**

شکبیه شکرین

درین رابطه من هیچ حرفی ندارم، چرا که جان بیتاب و آتشناک سالهای مبارزه و انقلاب خود قصیده‌سرای این صبوری و شکب شیرین می‌باشند!

صبوری بر فقرهای کشنده؛ بر ناامنی‌های ویرانگر؛ بر دوری از راحتی و رفاه، بر تحمل تحقیرها و اذیت‌ها، بر سختی‌های خفقان‌بار، بر مصیبت‌های طاقت‌سوز، بر بلاهای تصورناپذیر و...! و شکبایی‌ی دلپذیر بر استقبال از احکام الهی، بر پیمودن طریق آتشبار عشق الهی، بر روی آوردن والهانه به میدان جهاد و شهادت و بخشیدن نعمت‌های وجودی به صاحبش!

و یقیناً رسیدن به این مرتبه از شکبایی و بهره‌مند شدن از ارزشهای آن میسر و ممکن نگردیده است مگر با حضور فعال و استیلا قاهرانه ارزشهایی چونان: ایمان به خدا، توکل به او، اخلاصی روحنواز، دل دادن به احکام رهایی‌بخش دین، پناه بردن به حضرت حق و راز و نیازهای عاشقانه،

ترس از لغزیدن در زندان اسارت‌بار دنیا و لدائذ دنیوی، ترس از افتادن بدام وابستگی کفار، امید به یاریهای خداوند منان، یافتن واقعیت آزادی در اسلام و تسلیم بودن به احکام او، دیدن و یافتن عزت در پناه دین و ایمان و بالاخره یافتن خود و هویت الهی خود و آرامش ربانی خود در سایه‌سار عشق به خدا و راه او!

و خدای بر آنچه درین رابطه گفتیم بهترین گواه است.

سال ۱۳۶۲

۲۴ حوت

از هم پاشنده توهّمات استکبار

هر گاه صحبت از انقلاب، حرکت‌ها و تلاش‌های انقلابی به میان می‌آید، به صورتی غیر مستقیم و جنبی، مسئله قدرت‌های ضد انقلابی و ضد مردمی تداعی و گاهی هم، مورد بررسی قرار می‌گیرد، بویژه آنگاه که این قدرت‌های ضد مردمی و ضد انقلابی در مقابله مستقیم با مردم و انقلابیون قرار داشته و در شکل و ریخت هیئت حاکمه، انقلاب را مورد تهدید قرار دهند.

تا آنجا که از بررسی تاریخ اقوام و جوامع بر می‌آید، این نکته مسلم می‌باشد که در تاریخ هر جامعه دورانی وجود دارد که قدرت‌های ضد انقلابی و حاکم بر مردم، خود را به گونه‌ئی همه جانبه و بلا منازع پیروز و مسلط بر ملت «خیال» می‌کنند! که اگر بصورتی دقیق و جامعه‌شناسانه، متوجه دوره‌های متعدد انقلاب‌ها بشویم، درمی‌یابیم که بذر بسیاری از انقلاب‌های بزرگ تاریخ در همچو یک دوره‌ها و در توازی حاکمیت همین «خیال»‌های واهی و نشوه‌زای پاشیده شده، جوانه بسته و برخاً یا از جنبه کمی و یا کیفی مسیر رشد خویش را باز یافته است.

در واقع راز اصلی این مسئله تجربی و روشن، که حاکمان و قدرتمندان جوامع مختلف، به مجرد احساس کوچکترین نمود و نمونه شکوفائی ذهن و یا حرکت انقلابی، این همه به هراس و دست پاچگی دچار می‌گردند، در همین نکته نهفته است. تا آنجا که مطالعه تاریخ انقلاب‌های معاصر، چه در ایران، چه در پاکستان و هند و مصر و لبنان و حتی ممالک اروپائی نشان می‌دهد، حاکمان جابر و مستکبری که خود را صاحب اختیار همه امکانات مادی و معنوی کشور خود قلمداد کرده و ادعا می‌کردند که هیچ قدرتی وجود ندارد تا بتواند در برابر حاکمیت اینان وی

ایستادگی سیاسی و یا نظامی و حقوقی بنماید، به مجرد مواجه شدن با یک تظاهرات عادی، چنان دچار هراس و دست پاچگی شده‌اند که یگانه راه و یگانه نحوهٔ مقابله با این حرکت را به خیابان کشیدن قوای نظامی - آنهم زیر پوشش عنوان «قوای امنیتی» تشخیص داده و شکست منطق خویش را از طریق تحت فشار دادن مردم و زور گوئی و استفاده از قدرت سیاسی و... - جبران نموده است!

به هر حال، در تاریخ هر کشور و هر انقلابی به همچو یک دوره‌هایی بر می‌خورد و لاجرم با تحمل یک سلسله رنج‌ها و مشقت‌ها آن را پشت سر می‌گذارند! که اگر بخواهیم شرایط و ویژگیهای حاکم بر اندیشه، قلب و عمل حاکمان بر مردم، در این دوره‌ها را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، می‌توانیم به این دسته از مشخصه‌های ذهنی حاکمان، اشاره نماییم:

حکام مستکبر و قدرت پرست، در جاذبهٔ قدرت و در چنبر قدرت‌نمائی، چنان افسون می‌شوند که «خیال» می‌کنند درایت، زیرکی، کاردانی، سیاست‌بازی و قدرت‌نمائی آنان، شخصیت ملت را تحت تأثیر در آورده و ابهت شان را از آنان گرفته و سلطهٔ اینان (حاکمان) را بر مردم تثبیت و مسجل ساخته است. گمان حاکمان جور در چنین شرایط بر این است که سیاست و بکار بستن روشهای به موقع سیاسی اینان بوده که راه نجات و خروج از سلطهٔ اینان را به روی مردم بسته است، نه مسئلهٔ دیگری! چه اینان چون به گونهٔ بسیار مسخره‌ئی علیل و ناتوان از درست اندیشیدن می‌باشند، «خیال» می‌کنند، این تنها و تنها خودشان می‌باشند که می‌توانند روشهای سیاسی را به موقع بکار گرفته و از این طریق شخصیت ملت را تحت الشعاع و ابهت آنها را تحت نفوذ خویش در آورند! و همین گمان و یا ویژگی حاکم بر اندیشهٔ اینان است که اینان را به یک باور بسیار سخیف و حماقت آلود رسانیده است و آن اینکه: «خیال» می‌کنند که در حدی از «قدرت» - چه قدرت سیاسی و تشکیلاتی چه اقتصادی، نظامی و... - رسیده و بر قله‌ئی از عظمت نائل شده‌اند که می‌توانند، با قدرت مردم در همهٔ ابعاد اجتماعی به مسابقه و در مواقع خطر به مقابله برخیزند.

نمونه‌های بارز این خفت، دنائت و حماقت را می‌توانیم، هم در تاریخ انقلاب اسلامی ایران به وضاحت مشاهده کرده و هم در تاریخ انقلاب اسلامی کشور خودمان.

شاه ایران (محمدرضا شاه) پس از تشکیل و اعلام حزب مسخرهٔ «رستاخیز» - آنهم با چه مایه و محتوایی - چون در ظاهر امر خود را می‌بیند و چاپلوسان درباری و گروندگان نابخرد به

حزب رستاخیز را، به گونه‌ئی سخت حماقت‌بار در چنبر همین خیال گرفتار آمده و فریاد می‌زند: آنانکه نمی‌خواهند در این حزب شامل شوند ایرانی نبوده و لاجرم، در ایران برای آنان جایی نبوده و هر جا که می‌خواهند بروند و گور خویش را گم کنند!

اما همین مردک، همین مردکی که داد می‌زند انقلاب سفید کرده و با ایجاد حزب «رستاخیز» و همبستگی «شاه و ملت» ایران را به دروازه تمدن بزرگ! نزدیک ساخته، به مجرد مواجه شدن با تظاهرات عادی مردم چنان به هراس افتاده و دست پاچه شده بود که نمی‌دانست نزد کارگراها، دانشجویها، دانش آموزها، روحانیون، کسبه و... زاری کند و سوگند جبران مافات را بخورد و یا به ارتشدهای تهی مغز دستور قتل عام مردم انقلابی را صادر نماید! و دیدیم که از شدت دست پاچگی و هراس هر دوی این موارد را انجام داد.

کاری که تره کی و امین، پس از رسیدن به قدرت انجام داده و می‌گفتند: ما انقلاب کردیم و به هیچ روی نمی‌توانیم وجود ضد انقلابیون را تحمل کرده و بگذاریم انقلاب را به انحراف کشند. ولی از آنجا که از سلامت اندیشه و اعتدال فکری برخوردار نبودند، به مجرد مواجه شدن با مردم داد می‌زدند که: برای افغانستان انقلابی! ما به بیش از یک میلیون جمعیت احتیاجی نداریم! و نمی‌دانستند که محتوای سخن‌شان حتی با خود نیز متناقض می‌باشد.

در واقع این اندیشه‌های وهم‌آلود بیشتر زمانی به سراغ اینان آمده و آنها را افسون کرده و از واقعیت‌ها منحرف می‌سازد که متوجه می‌شوند، چندیست بر سریر حاکمیت دست یافته و مانعی نیز بر سر راه تحقق و پیاده کردن نقشه‌های قلبی خویش ندیده‌اند! و این مسئله باز، زمانی بیشتر شدت یافته و ذهنیت‌شان را به اوهام پوچ تخدیر می‌دارد که خودشان همچون دولت مثلاً تره کی و... پس از سپری کردن یک سلسله فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی، حال به هر طریق ممکن فرمان ماشین سیاست جامعه‌ئی را فراچنگ آورده باشند! و در این صورت است که اینان با همه وجود خویش باورمند به این نکته می‌شوند که: راه و روش‌های تحکیم حاکمیت و سلطه خویش را بر مردم باز شناخته و نیز راه‌های تداوم آن را به خوبی می‌شناسند!

ذهنیت دیگری که در سرعت بخشیدن گامهای اینان به سوی پر تگاه عفن نابودی کمک می‌نماید اینست که: اینان «خیال» می‌کنند زمینه‌ها و نقاط بروز مقاومت و نحوه تبارز آن را از جانب ملت باز شناخته و در موقع خطر و تبارز حرکتی انقلابی به آسانی و سادگی می‌توانند، یا آنرا در

جهت خودشان و در جهت منافع و حاکمیت خودشان تحریف و تغییر دهند و یا جلو آن را با قاطعیت و از طریق بکار بستن تجارب سیاسی و... بگیرند!

اینکه ملت مسلمان ما شاهد بودند که تره کی با مصاحبه‌های متعدد با خبرنگاران خارجی مسئله قیام‌های مردم را، شورشهای مقطعی، بدون پشتوانه و بی‌اهمیت جلوه داده و چنین وانمود می‌کرد که این حرکت‌ها به زودی عقب زده می‌شوند، ناشی از رسیدن به همین بیماری ذهنی بود. چه او خود را سیاستمدار، صاحب تجارب تشکیلاتی، رهبر حزب و صاحب حکومت می‌دید. قدرت نظامی افغانستان را روی عللی که نه جای شرح آنست در ید قبضه و در جهت منافع و سیاست روسیه می‌پنداشت! و مردم را بدون آگاهی سیاسی، بدون داشتن تجارب تشکیلاتی و بدون علم و دانش انقلابی خیال می‌کرد و بدتر از همه چنین می‌انگاشت که نقد علمی و اقتصادی و دادن نویدهای متعدد برای مردم، جاذبه‌های حکومت را بالا برده و لذا از همین طریق به صورتی طبیعی و خود بخودی، تداوم حاکمیت وی تضمین خواهد شد، البته باید افزود که در بررسیهای خشک اجتماعی - بویژه آنگاه که ذهن محقق از اندیشه‌های مذهبی خالی باشد - موارد متعددی وجود داشتند که می‌توانستند پایه‌های تحکیم کننده این ذهنیت را بیشتر مستدل سازند.

از سوئی، حاکمان قدرت پرست پس از دست یافتن به حاکمیت و ایجاد یک سلسله دگرگونیهای اجتماعی - خواه عمقی و خواه سطحی - به صورتی بس ابلهانه به دام این خیال مضحک می‌افتند که توانسته‌اند در اهداف و آرمانها و دیدگاههای ارزشی مردم تغییر وارد نموده و آنها را با خود هم خط و هم گام و یا لاقط در برابر اهداف و اقدامات سیاسی تشکیلاتی خویش بی‌تفاوت ساخته‌اند! و هر چند تن در دادن حاکمان به این اسارت وهمی و افتادن در بند و زنجیر این خیالات پوچ از آن جهت که آنان را به ذهنیاتشان مشغول ساخته و از واقعیات اجتماعی دور ساخته و در نتیجه زمینه فعالیت انقلابیون را آماده‌تر می‌دارد، این خطر را نیز تشدید می‌کند که بی‌بردن اینان به اشتباه‌شان، بر عقده آنان افزوده و در صورت نشان دادن عکس‌العمل و به زبانی دیگر، زمان گرفتن انتقام، به بدترین و وحشیانه‌ترین روشها و اعمال دست می‌زنند، چنانکه اندک توجه در اعمال جباران حاکم بر مردم در سراسر تاریخ و در این مقطع، در جنایات تره کی، امین و اینک بیرک و اربابان روسی‌شان می‌تواند این واقعیت را اثبات نماید.

از پی آوردها و نتایج سوء این توهم در پهنه ارزشها و اصالت‌های انسانی و در محدوده حیات

اصیل و حاکمیت انسانیت آنست که: نخست ضد انقلاب و حکام قدرت پرست به «باطل» و راه‌ها و روش‌ها و معیارهای آن اعتقاد پیدا نموده و در قدم دوم، باور به ارزش‌ها، اصالت‌ها، اصول و ضوابط انسانی و پایدار را - که هویت و شخصیت اصیل و واقعی انسانها در گرو تحقق آنهاست - در وی متزلزل شده و در نتیجه از حیات و جوهر انسانی به گونه‌ئی ترحم‌زائی تهی می‌شود.

اینان چنین می‌پندارند که: یا بواسطهٔ ابراز و پیشنهاد تازه و ویژه آنچه آن را «ارزش» به حساب می‌آورند، در دیدگاه ارزشی مردم دگرگونی و تغییر وارد کرده و از این طریق با آنان همراه شده و یا حداقل آنان را در خط خویش کشیده‌اند!

یا به ایجاد نوعی قناعت در ذهن مردم و بی‌حاصل بودن «خطر کردن» در برابر دولت حاکم و قبول زحمات مقابله و... دست یافته‌اند و یا اینکه حداقل از نظر تشدید جو ارباب و نشان دادن زور و برخورد نمودن از موضع قدرت، مردم را مجبور به عقب‌نشینی سیاسی و اقتصادی و... نموده‌اند. و چون تعلیل بر مبنای هر یک از اینها - از دیدگاه خودشان - حاکمیت زور را تبیین و توجیه می‌دارد، آنان را به باطل گرویده‌تر می‌سازد.

در این شرایط اگر جریان امور سیاسی - اجتماعی، ولو به صورت قشری و ظاهری در جهت منافع خودشان باشد و نمود و سنبل حرکات و تلاشهایی در جهت مخالف به مشاهده نرسد، خیال می‌کنند که: مردم ایمان خویش را نسبت به اهداف، آرمانها، ارزشهای انسانی و انقلابی و پویایی آنها، از دست داده و امیدی به پایان کار ندارند!

لذا می‌پندارند بهترین فرصت برای رسیدگی و توجه به نارسائیهای درون و طرح پلانهای متنوع جهت تداوم حرکت‌ها و حاکمیت استعماری - استبدادی و خفه ساختن فریادهای انقلابیون فرا رسیده است!

درین رابطه، گاه چنان اتفاق می‌افتد که همزمان با بررسی و تلاش برای جبران، ترمیم و یا سرپوش نهادن به نارسائیهای درون و... و نیز اشراف بیشتر و احصاء دقیق‌تر و آشنائی همه‌جانبه‌تر به این نارسائیها و نقاط آسیب‌پذیر، با نمونه‌ها و جوانه‌هایی حکایت‌کننده از قیامی وسیع و عمیق و همه‌جانبه می‌شوند! که این برخورد نه تنها همهٔ خیالات و اوهام‌شان را به هم می‌ریزد که نسبت آگاهی بیشتر به نارسائیهای خویش، آنان را سخت در هراس و سرگیجگی می‌افکند.

درین حالت است که هر بینندهٔ باهوشی متوجه می‌شود که حاکمان قدرتمند دیروز،

سراسیمه‌های خودباخته‌ی امروزی‌اند، متوجه می‌شود که اعتدال ظاهری خویش را از دست داده و آرایش سیاسی، روانی و حتی نظامی خود را نیز از دست داده‌اند که اگر به جریان انقلاب اسلامی خودمان با دقت شایسته‌اش نظر اندازیم به خوبی درمی‌یابیم که قیام بشکوه اسلامی، حماسه‌آفرین، اخلاص‌بار، تحرک‌آفرین و دشمن برانداز بیست و چهارم حوت (اسفند) ۱۳۵۷ هرات، درست یکی از نمونه‌های بارز قیام‌هایی از همین دست و دولت مزدور و دست‌نشانده‌ی تره‌کی نمونه‌ی عینی دولت‌های علیل و انحراف‌بار و ضد مردمی و... تواند بود! زیرا همان‌گونه که آمد، این دولت مسخره‌دارای همه‌ی آن مشخصه‌های یاد شده بوده و یا لاقبل در عمل و یا تبلیغات و ژست گرفتن‌های خویش سخت تلاش می‌نمود تا خود را بدانگونه بنماید و ادا و اطوار دولتهای زورگو و مستبد را در بیاورد.

از سوئی، چنانکه مشهود بود، عده‌یی از ایمان‌نیاورده‌ها به گونه‌ئی ناموجه و غیر منطقی فریب ظاهر امر را خورده و دولت پوشالی تره‌کی را دولتی مسلط بر اوضاع و احوال سیاسی اجتماعی دانسته و مردم را در برابر سدی شدید و طاق شکن! گمان می‌کردند. چه اوضاع و احوال سیاسی به گونه‌ئی بود که اینان گمان می‌نمودند تشکیلات سیاسی مستحکم، با برنامه، جهت‌دار و پرتوان و تحرکی که بتواند تره‌کی و حامیان و اربابان روسی وی را با قهر و غلبه، آنهم با روش و زیر بنای ایدئولوژیک سالم و انقلابی، از صحنه بدر برد، وجود نخواهد داشت. لذا هم خود و هم ملت را در موضعی انفعالی پنداشته و در برابر یک رویداد انجام شده و به قدرت و استحکام رسیده، خیال می‌کردند!

از سوئی استعمار پلید شرق که متوجه ضعف‌های گوناگون و متنوع مزدوران خویش بود، با همه‌ی قدرت تلاش نموده و از همه‌ی تجارب استعماری خویش بهره می‌گرفت تا تره‌کی و دولت بی‌محتوا و دست‌نشانده‌اش را حاکم و به قدرت رسیده جازده و چنین وانمود نماید که رویداد «هفتم ثور» از جمله نقطه‌های عطف دوامدار و به استحکام رسیده‌ئی می‌باشد که روسیه حدود بیست سال بر آن اشراف داشته و روی آن سرمایه‌گذاری همه‌جانبه نموده است! و چون چنین می‌باشد، روسیه با همه‌ی قدرت و توان سیاسی - نظامی‌اش، پشت سر این دولت ایستاده بوده و برای حفظ و بقای حکومت تره‌کی و تحقق اهداف آن تلاش همه‌جانبه خواهد کرد!

تلاش خنده‌آور و مسخره‌دیگر روسیه این بود تا به گونه‌ی رسواکننده‌ئی هم که شده کودتای

تره کی را انقلاب (مردمی = کمونیستی) جازده، نزد اذهان خوش باور و عده‌ئی از کم‌خردترین افراد مارکسیستی، آنرا از نظر فلسفی، ضروری قلمداد کرده و نزد سایر سیاست‌بازان معتقد به اصول سیاست استعماری و معتاد به معیارها و محاسبه‌های سیاسی - استعماری دوران کنونی امری عادی و ناچار از پذیرش قلمداد نماید. بدین معنا که سالها دولت‌مردان افغانستان را مزدوران غرب تشکیل می‌داد و اینک فعالیت‌های سیاسی در این کشور، جهت دولت را بسوی اهداف شرق تغییر داده و باید این پدیده و رویداد را به عنوان امری طبیعی پذیرفت تا آنگاه که باز جهت برد حرکت‌های سیاسی این کشور به سوی جهان سرمایه‌داری دگرگونی پذیرد.

لازم به یادآوری می‌باشد که روسیه استعمارپیشه، با آنکه شکست خود، سیاست خود، فرهنگ خود، ایدئولوژی خود، برنامه‌ها و حتی قوای نظامی خود را در سرزمین مردپرور و شهادت‌خیز افغانستان باور کرده و در سطح جهانی به رسوائی کشیده شده است، باز هم دست از توطئه تبلیغاتی و تداوم همان توطئه‌های قبلی برنداشته و ایادی خویش را دستور می‌دهد تا در همه جا تخم یأس و نومیدی کاشته و با گفتن جمله‌هایی از قبیل اینک: «روسیه از افغانستان بیرون نخواهد شد»، می‌خواهند از سوئی چنان وانمود کنند که شکست‌های فاحش در صحنه انقلاب اسلامی افغانستان را مهم نشمرده و بدین گونه آنرا سرپوش نهند، از سوئی به مزدوران و بیروان مردد و متزلزل خویش روحیه بخشیده، آنان را در امر وطن‌فروشی و استثمار و... به تلاش و تحرک وادارند و از سوئی دیگر هم مردم مسلمان و همیشه در سنگر ما را نسبت به جهاد و نتیجه نهائی آن مردد سازند!

این دسته از مزدوران استعمار با همه وجود تلاش می‌کنند که دولت از پافشاری راهم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی نسبت به ملت قدرتمندتر قلمداد کرده و چنین وانمود نمایند که آخر کار ستیزه «مشت و درفش» جرات برداشتن دست خواهد بود، ولی هرگز از این که دست می‌تواند به سختی درفش را در هم بشکند چیزی نمی‌گویند.

روسها و به تبعیت از آنان - دولت تره کی -، قبل از قیام ۲۴ حوت چنین وانمود می‌کردند که در صحنه فعالیت‌های سیاسی، شخصیت برجسته‌یی که بتواند از عهده رهبری مردم و مخالفان دولت تره کی به خوبی بدر آید، وجود ندارد و چون مردم از نعمت و موهبت رهبری واحد و مشخصی برخوردار نمی‌باشند، تا جهت و خط قیام را اولاً در برابر دولت تره کی و ثانیاً در برابر حامیان روسی این دولت تعیین نموده و مردم را در مسیر آن به حرکت درآورد، لذا ما یک‌تاز

میدان سیاست بوده و به صورت بلامنازع، چرخ سیاست افغانستان را چنان که لازم باشد می گردانیم.

و درست در لحظه‌ها و دوران‌هایی که استعمار پلید شرق و مزدوران بی آبرو و بی هویت وی غرق این توهمات سکر آور و تخدیر کننده بودند، مردانی از قبیله غرور و آزادگی، مردانی از تبار شهامت و ایثار به پا خاستند و چه مردانه به پا خاستند و با سرپنجه غیرت و از خودگذری، گره کوری را که قلدران زور گوی و استعمار پیشگان قدرت پرست در برابر سرنوشت سیاسی - اجتماعی شان قرار داده بودند، گشودند. و با این حرکت مردانه و شگفتی زای، دست و پای استکبار خون آشام شرق و مزدورانش را به همان ریسمانی بستند که کارشناسان ابلیس روی استعمار، سالهای سال با افسونی تخدیری برای به اسارت در آوردن مردم با شهامت ما، رشته و بافته بودند! سحر گاه بیست و چهارم حوت، سحر گاه دیگری بود، فجر در حماسه‌یی دیگر طالع می شد، حماسه‌یی که پیام بشکوه خونش، رسالت الهی انسان را، در پهنه وسیعی از تاریخ معاصر ما، به نمایش می گذاشت.

۲۴ حوت شبگیری دیگر داشت، شبگیری لبریز از دلیری، دلاوری، دل انگیزی، دل زندگی، دل بیداری و دل شکفتگی و...! شبگیری همه بیداری، تحریک، رجز و... در میدان مرد آزمائی هم چون شهر نامدار و دیرین پای هرات! چه مردانی مرد این ولایت دل سپرده به والائی، عزم آن کرده بودند که دشمن و بلکه: دشمنان اسلام و انسان را از معنای واقعی آدمیت و آزادگی با خبر نمایند!

لذا کوچه باغهای شهر، گوش جان سپرده به بهار و ره کوره‌های پُر پیچ و خم روستاها، سرشار از ترنم دل نواز تپش‌های قلب آزادگان بود که هنوز خورشید ندمیده بود وضوی شهادت گرفته، به سوی خورشید حقیقت گام بر می داشتند تا در «محراب» ایثار و جانفشانی نماز عشق خواننده و با گفتن تکبیر، معنای روشن «الله اکبر» را به بیدار دلان روشن بینی که چشم دل و دیده ایمان‌شان به انوار حقیقت و اشراق و ربوبیت آشنا می‌باشد، تبلوری دوباره بخشاید!

عاشقان پاکباز، دهکوره‌های با صفای شهر هرات را خالی می کردند تا به دریائی از خلوص و از خودگذری پیوندند. دریائی از غریب غرور، تکبیر و تحلیل، دریائی از رجز و حماسه، دریائی از سینه‌های آتشین و فریادهای دشمن شکن و لبانی مترنم و قامت‌هایی استوار و گامهائی مستحکم و

زمزمه‌هایی عاشقانه!

تکبیر شمشیر براق بران‌شان و «لا اله الا الله» گفتن‌ها تنبوش پر صلابت آنها بود. و درست آنگاه که خورشید چهره از نقاب نمایان ساخت، خورشید حقیقت، شهر را در آوای تکبیر و نوای صلوات نورانی و مزین ساخته و مهر تابان اسفند (حوت) ماهی را در برابر عظمتی قرار داد که در تاریخ معاصرمان مشاهده نشده بود.

بازارها و خیابان‌ها از غریو و فریاد و همه‌مه پر بود و اراده مردم برای درهم شکستن ابهت دولت تره کی چنان پرشکوه شکوفا گردیده بود که مزدوران استعمار خون‌آشام شرق در همان لحظات اول، ژرفا و قدرت قیام مردم را به خوبی لمس کرده، چنان هراسی شرم‌آور سراپای وجود کثیف و کثافتبار آنها را فرا گرفته بود که حتی راه فرار را هم به فراموشی سپرده بودند، چه رسد به راه پیوستن به دریای زلال آرمانهای الهی ملت را!

دشمنان اسلام و ملت مسلمان ما به گونه‌ئی سخت و خجالت‌بار تعادل خویش را در تمام ابعاد و تمامت زمینه‌ها از دست داده بودند و در مصاف با مردم غیر مسلح و زنان و جوانان و نوجوانانی که دست خالی، با سینه‌ئی آتشین و فریادهائی توفنده به خیابان‌ها ریخته بودند، آرایش نظامی‌شان به هم ریخته بود و دیوانه‌وار، فریادگران آزاده را به آتش تانکهای مدرن می‌بستند! ولی از آنجا که ترس آنها را در خود پیچیده و تعادل فکری و عملی‌شان را از آنان گرفته بود، و ملت نیز با کمال ایمان به پیروزی و غلبه بر آنان یورش می‌برد و شهید می‌داد و تانک، خودرو و زره‌پوش شکار می‌کرد، آرایش سیاسی، و نظامی دشمن کاملاً برهم ریخته و حکومت هرات ساقط شد و زمام ملت بدست وارثان به حق ملت افتاد.

این حادثه در راستای انقلاب اسلامی ما، سرآغاز حرکت‌های بسیار برجسته و عمیقی شد که شرح گوشه‌ئی از هر کدام این حرکت‌های آزادگی‌زای را کتابی در خور و شایسته باید به عهده گیرد. بویژه از آنجهت که بیشمارى تعداد شهداء پرشهامت و شاهدان حاکم بر تاریخ خونبار انقلاب اسلامی، ترس را از دل‌ها و تردید را از مغزها و تزلزل را از پیکرها و هراس را از دیده‌ها و سکوت را از گلوها و لب‌ها به گونه‌ئی شگفتی‌زائی زدوده بود و از نظر سیاسی و ایدئولوژیک و بویژه با پیوند با بعد فرهنگی، زوایای تازه‌تر و ابعاد تحرک بخش‌تر انقلاب اسلامی ایران شناخته و تجارب کارآمدتر و برنده‌تری به چنگ انقلابیون مسلمان افغانستان می‌افتاد.

لذا به وضاحت دیدیم که همه اینها دست به دست هم داده، اولاً ایمان و باور مردم را نسبت به اسلام - به عنوان یک مکتب - و ارزشها و ضوابط کمالزای اجتماعی - انقلابی آن بالا برد و تقویت کرد، ثانیاً امید به پیروزی را در آینده‌ئی نه چندان دور، جانشین تردید و دودلی و غیره ساخت و ثالثاً هم، انقلاب را از زوایای محدود سازمانی - و تا حدودی روشنفکر گرایانه - آن، بدر کشیده و همه گیر ساخت که شرح نحوه همه گیر شدن و نتایج بار آور این حرکت را شایسته است که فاضلان انقلاب شناس و انقلابیون فاضل به قلم آورند!

بهر حال، دنیای قدرت به دست و قدرت پرست با چشمان حیرت زده و دهانهای باز، این حرکت را دنبال کرد و دید آنچه را که در خیال و وهم تصورش را نمی کرد. دید که مردم تهی دست و تکیده اندام، هنوز سالی از این قیام نگذشته، عرصه را بر ابر قدرت تجاوز پیشه روسیه چنان تنگ ساختند که نه تنها مهره گردانی های استعماریش بی حاصل افتاد که خود مجبور گردید، بدترین تنگ و بیشرمانه ترین خجالت تاریخ نوع بشر را پذیرا شده و با قشون صد و... هزار خود، بر این ملت به پا خاسته، جانباز، سلحشور، پوینده و تلاشگر تجاوز نظامی نماید! به آتش کشدشان، بمباران شان نماید، خانه ها و مسجدها و تکیه ها را بر سرشان فرود آورد، خانه شانرا به خاک و خرمن هایشان را با خاکستر یکی سازند، تا بر آنان تسلط پیدا کند!

اما خدای را اراده دیگری بود. اراده درهم شکستن بازوی زور گویان و پشت ستم پیشگان، اراده پیروزی محرومان و تهیدستان و پابرهنگان، اراده اثبات ورشکستگی همه ضوابط و معیارهای مادی و محاسبه های ضد فطری استعمار چیان حسابگر و تثبیت نوامیس، قوانین، اصول و ضابطه های توحیدی و اراده نفی شرک و اثبات توحید.

لذا جهان ناباور به عشق و ایمان و شهادت و غوطه ور در لجزار متعفن مادیت نظری و اخلاقی با چشمانی دریده و متحیر، دید، اراده حق راهی نو، راهی بسیار نو، فرایش انسانیت مظلوم نهاده و آنانرا به سوی فطرت و جایگاه شایسته این فطرت راهبری نموده که تحقق پیروزیهای این راه را هیچ قدرتی مانع شده نمی تواند!

و اینک، پس از گذشتن هفت سال از روز بیست و چهار حوت، عظمت بزرگی آفرینان قیام ربانی بیست و چهار حوت را مردم در واقعیت های سیاسی، نظامی، اقتصادی و... دنیا، مشاهده می دارند.

بررسی نتایج و ره آوردهای قیام چند ساله ملت ما که قیام بشکوه، خونین و حماسه‌ساز بیست و چهارم حوت، همچون تاج افتخاری بر تارک آن می‌درخشد، کاری نمی‌باشد که نویسنده‌ئی بتواند «به تنهایی» از عهده آن بدر آید، ولو سالیانی دراز هم به وی فرصت دهند، چه رسد به مقاله کوچکی از این دست!

لذا با درخواست پوزش از عزیزان خواننده و با عذر تقصیر مضاعف، و مضاعف عذر تقصیر از پیشگاه شهداء والا تبار قیام حسینی بیست و چهارم حوت ۱۳۵۷ هرات که نتوانسته و نمی‌توانیم حتی گوشه‌ئی از عظمت قیام بر کتبار آنانرا به تصویر کشانیم، ناگزیریم مسئله را بصورت بسیار موجز تعقیب نموده و موقعیت کنونی انقلاب اسلامی خویش و نیز موقعیت کنونی دشمنان انقلاب خویش را به صورتی فهرست‌وار به ذکر نشسته، شرح و تحلیل و تعلیل همه جانبه را به فرصتی دیگر موکول نمائیم:

اول - اگر تا چندی پیش روسیه سوسیالیستی در ابعاد مختلف، از چشم محافل سیاسی افتاده بود، قیام اسلامی ملت ما و در رأس آن - به عنوان نمونه - قیام ۲۴ حوت باعث شده است که اینک روسیه سوسیالیستی در گستره عظیمی از جوامع، بویژه در دیدگاه امت بزرگ اسلامی، ابهت خود را از دست داده و دیگر «بت» بتکده سیاستهای حتی انحرافی نباشد، چه حرکت تجاوزکارانه روسیه باعث شد تا از سوئی منطق درهم شکسته سوسیالیسم رسوائی عفن خویش را در همه ساحه‌های سیاسی، اعلام نموده و درون‌مایه استعماریش را آنهم در شکلی از وحشیانه‌ترین تجاوزات استعماری متجسم سازد، و از دیگر سوی، ارتش سرخ، این بت قدرت در بتکده قدرت پرستی، چنان در برابر اراده آهنین ملتی سلحشور و دست خالی بهم بشکند که همه خادمان و مداحان و جارو کشان پرستشگاه زور و زر و تزویر و تلیس را شرمسار و سرافکنده سازد.

هر چند در کنار این بت شکنی بی سابقه، توانست به آنهایی که اندیشه‌ئی سالم و دلی روشن دارند، اثبات نماید که روسیه تجاوزگر حتی در امر استعمار پیشگی نیز بی‌عرضه‌تر از آن بوده است که توانسته باشد با طرح پلانهای دقیق استعماری، بر ملت افغانستان تسلط یابد و این نیست مگر شکست کامل و همه جانبه سیاسی، نظامی و استعماری روسیه.

دوم - قیام اسلامی ملت ما، به گونه بی سابقه‌ئی مرزها و مرزبندی‌های سیاسی جهان را مشخص ساخته و در کنار به نمایش نهادن خط، جهت، اهداف، روشها و... استعمار و همگامان و همراهان

استعمار، خط دوستان واقعی اسلام و انقلاب اسلامی راه از دشمنان و دوست‌نمایان و مدعیان مذبذب و منافقان چند چهره جدا کرد، آنهم تا آنجا که امروز ملت ما، نه تنها همزبانی‌های استعمار شرق و غرب را در رابطه با انقلاب خویش، مشاهده می‌نمایند که به خوبی متوجه جهت‌گیری‌ها و راه رسم‌های هر یک نیز می‌باشند. و این کار هرگز میسر نمی‌شد، جز در پرتو جهاد گسترده شهداء میلیونی و آواره‌های مظلوم و ستم‌کشیده این قیام.

سوم - این قیام، مسئله جهاد و عناصر اصیل درونی، ارزشها و برکات مندمج در آن و زمینه کاربرد و نتایج و فرایندهایش را در سطحی وسیع - چه به گونه نظری و چه عملی - مطرح ساخته و در عمل مردم تبلور بخشید.

چهارم - این قیام پرشکوه، در روند طاقت‌شکن خویش نه تنها ایمان به راه را تقویت کرد که در مسیر پویائی تکاملی خویش، مردم را مجهز به تجارب بسیار مهمی ساخته و با عظمت‌هائی آشنائی بخشید که قبل از آن در پهنه حیات فردی و جمعی خویش در این سطح تجربه نکرده بودند، زیرا که امکان دست‌رسی همه جانبه به تجارب و عظمت‌هائی از قبیل، تعاون، ایثار، شهامت، غرور، عشق، اخلاص و... چیزهائی نبودند که در شرایطی طبیعی، آسان به چنگ افتد.

پنجم - نهایتاً جانفشانیها، استقامت‌ها، تلاشها و تکاپوهای اسلامی ملت ما باعث شد تا قسمت مهمی از نیرنگهای دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی کشف و نقاط ضعف متعددی شناسائی شود. و هیچ یک از اینها میسرمان نمی‌شد اگر: شهامت مردان مرد ما، خیابان‌ها و کوچه‌ها را از خون رنگین نمی‌ساخت، اگر مادرانی از تبار آزادگی و سلاله ایثار، جگر گوشه‌های نازپرور خویش را در چارسوی محبت، در بهای «رضای الهی» به بیع نمی‌گذاشتند و ناوردگاه عشق به قرآن و اسلام را، حسین‌گونه پر نمی‌ساختند، اگر پدرانی شیردل و شیرشکار، بی‌شده هولناک سیر و سلوک به سوی محبوب راه، با دادن میوه‌های دل و روشنائی دیدگان خویش، از لوث حرامیان و ددمنشان و... پاک نمی‌ساختند؛

آری به یقین میسر نبود، بویژه اگر شهداء بزرگوار بیست و چهارم حوت و سایر یوم الله‌های مبارک نبودند.

پس خوش بادتان مقام و پر رهرو بادتان مقام که بشریت تخدیر شده عصر قدرت‌پرستی را آشنا ساختید به:

طلوع انقلاب اسلامی افغانستان (۲۴ حوت از هم پاشنده...) ۱۰۱

انسانیتی نو

و اسلامیتی بسیار نو تر و نو ترین!

این مقاله در ماهنامه پیکار اسلامی، شماره ۱۸ حوت (اسفند) سال ۱۳۶۳ شماره مسلسل ۵۳

ارگان نشراتی حزب اسلامی رعد افغانستان به چاپ رسیده است.

سوم حوت

فریادی بشکوه بر فراز کاخ قدرت

بررسی و تحلیل همه جانبه قیام دشمن شکن روز سوم حوت ۱۳۵۸ مردم مسلمان کابل، موضوعی نیست که بتوان آنرا در یک مقاله کوچک ارائه داد، اما از آنجهت که این موضوع در تاریخ انقلاب اسلامی ما جای ویژه‌ئی را برای خویش باز کرده و خون شهداء بزرگوار و عزیزان در چهره آرائی قیام حسینی ملت ما، نقشی ارزنده داشته است می‌کوشیم جهت تجلیل از مقام حماسه آفرینان این روز بزرگ، شمه‌ئی از آن را به ایجاز بیان داریم. آنانیکه جریان انقلاب اسلامی افغانستان را تعقیب نموده و به گونه‌ئی عالمانه فعالیت‌ها و مواضع ضعف و قدرت سیاسی روسیه را درین رابطه تعقیب کرده‌اند به خوبی متوجه شده‌اند که: پس از مهره گردانی‌ها و کودتاهای متعدد روسیه در افغانستان و در هم ریختن همه پلانهای استعماری و به شکست مواجه شدن همه نیرنگهای نظامی دولت مزدور روسیه در افغانستان، چون مسئله نابودی و شکست مزدوران خویش را حتمی دیده و پیروزی رزمندگان اسلام بر دولت پوشالی امین مسجل شده بود، روسیه از شدت ترلز و دست پاچگی، یگانه راه حفظ نظام و منافع استعماری خویش در افغانستان را نابودی حکومت امین - تحت پوشش‌های پوچ - و تجاوز سریع ارتش سرخ، تشخیص داده و بیرک را بر این عمل بیشرمانه پوشش قرار داد، آنهم پوششی که بقیمت ریختن همه جانبه آبروی نداشته‌ئی وی تمام شد.

از سوئی چون روسها نه تنها در دستگاه ایدئولوژیک خویش، که در محاسبات استعماری خویش نیز، اصالت را به «زور» داده و هنوز هم معادلات سیاسی - استعماری را بر مبنای «زور»

تعلیل، تحلیل و تبیین می‌نمایند، در خیال خویش، حضور بالفعل سربازان ارتش سرخ را در افغانستان، معادل به پیروزی رسانیدن حکومت مزدور خویش و شکست و سرکوبی ملت مسلمان و انقلابی ما، به شمار آورده و آنرا گامی بسیار بلند برای استقرار و تداوم حاکمیت مزدوران خویش گمان می‌کردند!

لذا دیدیم که با همه نارسائیه‌ها و نقطه ضعف و ابهامی که طرح تجاوز داشت، روسیه تجاوزپیشه آنرا عملی ساخته و در مدت چند روز همه مواضع مهم استراتژیک را زیر پوشش قوای ارتش سرخ و تسلیحات مدرن و مجهز آن قرار داده و با تحقق این حرکت مذبحانه، دچار این وهمیات و تخیلات شدند که چون نبض قدرت نظامی بدست خودشان می‌باشد، طولی نخواهد کشید که دولت بیرک مستقر و آرامش حکمفرما و انقلابیون مسلمان درهم شکسته و مجبور به تسلیم و یا لاقط عقب نشینی خواهند شد...

درست در اوج همین احساس، زمانی که سربازان روسیه نبض انتظامات امنیت شهر کابل را به صورت دقیق و ویژه در دست گرفته بودند، دلدادگان به حق و آزادگان دل‌سپرده به ایثار را چنان شوری در سر و آتشی در سینه و شعله‌ئی در دل و فریادی در گلو افتاد که هیچ قدرتمندی را یاری ایستادگی در برابرش نبود؛

اینان بی‌تابانه در پی فرصت بودند و این بیتابی در حدی بود که شراره هستی سوز و جاذبه دل‌انگیز و غیرت‌زای آن، حتی آنانرا که در این خط (خط اسلام) و از نظر محتوای دید سیاسی حتی - در این خطه (افغانستان) نبوده و دل در هوای اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب سپرده بودند، چنان گرما بخشیده و بخویش کشانید که در صبحگاه ۲۳ حوت ۱۳۵۸ با فریادگران موحد و حسینیان عاشق کوجه‌ها و خیابانهای شهر کابل را آغشته از غریو ساختند.

در سوم حوت، کابل به فریادی بدل شده بود که قدرت‌پرستان کرملین نشین را در شعله و شراره هوس‌بازش می‌سوزانید. فریاد تکبیر، به همانگونه که کوجه‌های «چند اول» را به خود فشرده بود، صخره‌های ستر و سنگین گام جمال مینه (کارتۀ سخی) را غروری تازه بخشیده و ردائی نو، بر دوش محصلان پوهنتون کابل انداخته بود و می‌رفت که در اوج احساس قدرتمندی، قدرت‌پرستان تجاوزپیشه را درسی چنان پایدار و اضطراب‌آور دهند که برای همیشه در گوش تاریخ، طنین انداز باشد!

دشمن که پس از آنهمه شکست و رسوائی خود را در برابر قدرت‌نمائی میلیونی مردم مسلمان پایتخت - و در واقع در برابر قدرت‌نمائی اسلام و قرآن - مشاهده می‌کرد، طبق معمول، از همان فورمول فاسد و ستمگرانه و نسخه‌مغشوش و غیر انسانی جابرا نه استفاده کرده، زنان و مردان صف آراء را به رگبار مسلسل و تانک و ... بست، و تا آنجا دست به کشتار تظاهر کنندگان غیر مسلح - بویژه زنان و دختران زد که یارایی آنرا در خود سراغ می‌کرد.

کشت، اما شلیک هر گلوله، هراس، تزلزل و تردید را از میان مردم سرازیر نابودی کرده و تزلزل و هراسی سهمگین در دل سربازان ارتش سرخ افکند، و جهان معاصر دید که چه زود روحیه سربازان ارتش سرخ درهم شکسته شده و بگونه شرمبازی، بازارهای کابل را تخلیه کرده و به بیغوله‌ها و سوراخهای نظامی - استعماری خزیندند.

روسیه متجاوز، به صورت ناموجهی خیال می‌کرد که با نشان دادن زور بیشتر و تحت فشار قرار دادن مردم در ابعاد وسیع، می‌تواند مردم را لاقط مجبور به سکوت و بی‌تفاوتی در برابر دولت کارمل و ارتش سرخ بسازد، اما چون با قیام سلحشورانه سوم حوت مقابل شده و روحیه مردم را مورد ارزیابی و سنجش قرار داد، به این نتیجه غیر انسانی و زورمدارانه رسید که باید، برای حفظ آبرو و حیثیت نظامی ارتش سرخ هم که شده، قیام و روحیه دلیرانه مردم را درهم شکسته و در این راه از هر تلاش ممکن و حتی شرمبازی استفاده برد! لذا دیدیم که قدرت‌نمائی منطقی و بجای موحدان و آزادگان این شهر را با زبونی و بی‌منطقی، با مسلسل و تانک پاسخ گفت!

به هر حال، حماسه آفرینان روز سوم حوت، با نخستین حرکت غروربار خویش، آنهم در مرکز قدرت روسیه (کابل)، ابهت و عظمت دروغین استعمار پلید شرق را درهم پاشیده و جوهر اسلام و پویائی مکتب نجات‌بخش الهی را، در سطح جهانی به نمایش گذاشتند. و هر چند به خیال بعضی از خام‌اندیشان و یاوه‌گویان که ناآگاهانه و یا مغرضانه تخم یأس و تزلزل و تردید می‌پاشند، قیام سوم حوت ظاهراً درهم کوبیده شد، اما در واقع این قیام سرآغاز حرکت‌های دشمن‌براندازی بوده و در میان قشر بسیار وسیعی از دل‌باختگان مکتب قرآن و اسلام، و رهروان راه آزادی و آزادگی، ریشه دوانید که اینک کمترین نتیجه خجالت‌آورش برای روسیه تجاوز پیشه - آنهم پس از سپری شدن مدت پنج سال از آغاز تجاوز - زمزمه انتقال پایتخت دولت کارمل از کابل - به مزار می‌باشد!

طلوع انقلاب اسلامی افغانستان (سوم حوت فریادی ...) ۱۰۵

و که نمی‌داند که اگر سوم حوت، ایثار و شهادت و دلیر مردان سوم حوت، که اگر خون به ناحق ریخته شده شهداء عزیز این روز و اگر جانفشانیهای مسلمانان واقعی این خطه نبود، امروز کابوت نظامی دنیا به این شکست مفتضحانه سیاسی - نظامی نمی‌رسید؟

ملت ما پس از گذشت پنج سال از خاطره غروربار سوم حوت، با شهداء عزیز این روز حماسه آفرین تجدید پیمان کرده و تا گرفتن انتقام خون آن عزیزان، از پای نخواهد نشست. انشاء الله و به امید فرارسیدن آن روز.

این مقاله در ماهنامه پیکار اسلامی، شماره ۱۸، حوت (اسفند) سال ۱۳۶۳ شماره مسلسل ۵۳ ارگان نشراتی حزب اسلامی رعد افغانستان به چاپ رسیده است.

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

نثر

۱. امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر
۲. آرمانهای فاطمی (س)
۳. قرآن و دیدگاههای زیبایی‌شناسی
۴. علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه‌های او
۵. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی
۶. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی
۷. سرآغاز فاجعه جدید در تاریخ معاصر افغانستان
۸. طلوع انقلاب اسلامی
۹. ریشه‌ها و پیامدهای روان‌پریشی
۱۰. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان
۱۱. مارکسیسم در افغانستان
۱۲. شکوه شهادت
۱۳. نمودهای وابستگی
۱۴. موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام
۱۵. هویت ستیزی
۱۶. افغانستان و تهدید غرب
۱۷. هدف‌گرایی و هدف‌گریزی
۱۸. راز و رمز نویسنده‌گی
۱۹. همسر‌داری و همسر‌گرایی
۲۰. دریچه‌ای بر تمدن معنیدار
۲۱. فرهنگ واره فارسی - عربی
۲۲. تهاجم و شکست شوروی
۲۳. انسان دلسوز به خویشتن

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

اشعار

۱. بویی از کوثر
۲. فرمود عقیده تبار عشاق
۳. شمیم صحرا
۴. کاروان ناله
۵. طور خونین
۶. بیتابی اشراق
۷. دوراهی
۸. چند کلمه
۹. نمایش آواز
۱۰. بر که ذکر
۱۱. بلور نیاز
۱۲. هاله‌ئی از تکبیر
۱۳. لای بازوان آفتابی نسیم
۱۴. سرودهای مهاجر
۱۵. لحظه‌های طلوع
۱۶. از سبوی دل
۱۷. غزل‌های قلابی
۱۸. مهری در نیمه شب
۱۹. نیایش‌های مردود
۲۰. هذیان
۲۱. در انتظار شعر سپید
۲۲. شعر آفرینش

صوتی و تصویری

۱. هراس‌های نبی اکرم^(ص)
۲. پندهای نبی اکرم^(ص) به ابوذر غفاری^(ر)
۳. آرمانهای فاطمی^(س)
۴. آرمانهای امام علی^(ع)
۵. آرمانهای نبی اکرم^(ص)
۶. آرمانهای امام حسن مجتبی^(ع)
۷. غنمندی امام حسن مجتبی^(ع)
۸. آرمانهای امام حسین^(ع)
۹. فرهنگ حسینی
۱۰. شرح صحیفه سجادیه
۱۱. شرح صد میدان خواجه عبدالله انصار^(ر)
۱۲. شرح منازل السائرین
۱۳. انقلاب بی رنج
۱۴. مولوی شناسی
۱۵. ازین پنجره نگاهی به شعر و شاعری